

# شهره آموزش ادب فارسی

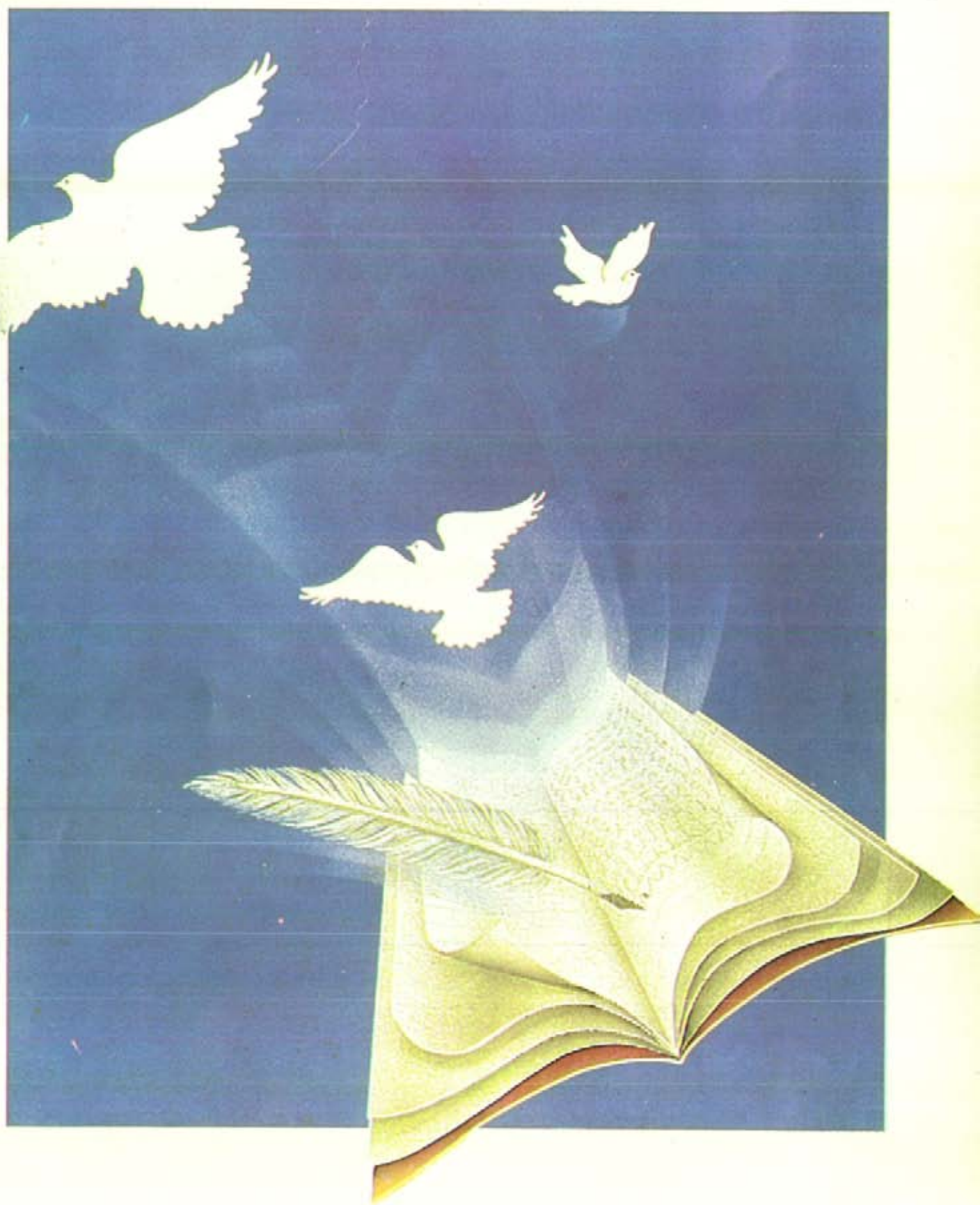
سال دوم - شماره ۳ - پائیز ۱۳۶۵

بها: ۱۰۰ ریال شماره مسلسل ۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



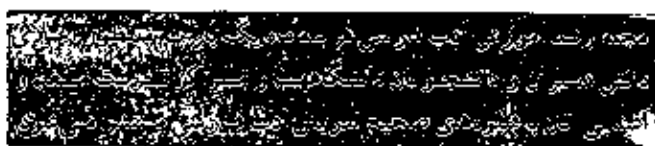


سال دوم - شماره ۳ - پاییز ۱۳۶۵ شماره مسلسل ۷  
 نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و  
 تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
 نشانی: خیابان ایرانشهر شمالی ساختمان شماره ۴ وزارت  
 آموزش و پرورش تلفن: ۸۳۲۰۲۱ تلفن توزیع ۸۳۱۴۸۱

مدیر داخلی: کامل احمدزاد

تولید: واحد مجلات رشد تخصصی

صفحه‌آرا: محمد یرسای - خالد قهرمانی دهکری



## فهرست

۳	سر مقاله
۴	مشکل انشاء دکتر رضا ازایی نژاد
۸	نقد و پاسخ نقد غلامرضا ارزنگ - مؤلفان کتابهای درسی
۱۲	شرح قصیده‌ای از ناصر خسرو دکتر مهدی محقق
۱۸	جستاری در دستور زبان فارسی علی بابک
۲۶	شعر (درسی از معلم خسته خرسند) منیره احمد سلطانی
۲۷	کتابی آموزنده احمد احمدی بیرجندی
۲۸	خیالی بخارایی شاعری ناشناخته منصور استخری
۳۱	فرهنگ اشعار حافظ دکتر علی سلطانی گرده‌فرامرزی
۳۳	برسنش و پاسخ
۴۲	زنگ تفریح (اسم کوچک سعدی را بنویسید!)
۴۴	نامه‌ها
۵۵	معرفی کتاب
۶۲	اخبار فرهنگی
۶۴	تست کنکور

روی جلد: نقاشی از محمدباقر سال ۱۱۷۸ هـ ق

صفحه ۲: کاتب تبریک پونسکو

صفحه ۶۷: کاری از موزه شهید



پیشگفتار

## با هم‌رهان...

مراسم انتخاب کتاب سال به همت مسزولان وزارت ارشاد اسلامی در دهه مبارک فجر - بهمن ماه ۱۳۶۵ - در تهران برگزار شد. گزارشی کوتاهی از آن در بخش اخبار فرهنگی همین شماره آمده است.

در زمینه ادبیات، از دو کتاب که به‌عنوان کتاب سال برگزیده شد، مخصوصاً باید در اینجا ذکری به میان آید:

□ نخست کتاب ارزشمند «سرّنی» اثر محقق گرانقدر استاد دکتر «عبدالحسین زرین کوب» است. در شماره گذشته رشد آموزش ادب فارسی از این کتاب در بخش «معرفی کتاب» در صدر همه کتابها یاد کرده‌ایم.

معلمین جوان و میانسال ادبیات فارسی در سراسر کشور، عموماً محضر درس برنام‌این استاد عالیقدر را درک کرده‌اند و آنان نیز که از این فیض بهره نبرده‌اند، از آثار پراچ ایشان کسب فیض کرده‌اند. پس، سخن از استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب را که چهره شناخته شده عرصه تحقیق اند، کوتاه کرده، انتخاب «سرّنی» را به‌عنوان کتاب سال، به وزارت ارشاد اسلامی و نیز به استاد ارجمندمان تبریک می‌گوییم و برای ایشان طول عمر و تندرستی آرزو می‌کنیم.

□ در همین مراسم، کتاب «خون‌نامه خاک» مجموعه اشعار شاعر انقلاب «نصرالله مردانی» نیز به‌عنوان کتاب سال برگزیده شد.

«مردانی» علاوه بر شاعری، از همکاران گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی است. مشارکت و حضور مستقیم وی در تألیف و تدوین کتاب درسی «ادبیات انقلاب اسلامی» - سال چهارم آموزش متوسطه عمومی، رشته فرهنگ و ادب - از نتایج و آثار همین همکاری است.



# مشکل انشا

انتخاب کتاب «خون‌نامه خاک» را بعنوان کتاب سال، به جامعه شاعری ایران و به دوست و برادر صاحب قریحه‌مان «مردانی» تبریک می‌گوییم.

\* \* \*

در بیانیز امسال استاد فرزانه «مدرس رضوی» رخت از خاکدان برکنید: در ۹۰ سالگی و آنگاه که بیش از ۷۰ سال از عمر گرانمایه‌اش در تحقیق و تألیف و تعلیم گذشته بود. شرح احوال و فضائل این عالم ربانی، البته در این مختصر نمی‌گنجد؛ یک زبان خوارم به بهنای فلک... غرض، ذکر است از عالمی که تصحیح:

- ۱ - المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی
  - ۲ - دیوان سنایی غزنوی
  - ۳ - حدیقه الحقیقه سنایی
  - ۴ - اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی
  - ۵ - تنسوخ‌نامه خواجه نصیرالدین طوسی
  - ۶ - دیوان انوری
  - ۷ - تاریخ مشهد رضوی
  - ۸ - و تاریخ رجال خراسان
- تنها بخش کوچکی از آثار و تألیفات اوست.
- فقدان استاد مدرس رضوی - رضوان‌الله علیه - ضایعه‌ای است بر بیکر جامعه فرهنگی ما. خدایش بیامرزد.

\* \* \*

از توجه و تشویق استادان بزرگوار و محققان و دبیران ارجمند ادبیات فارسی که ما را به ادامه کار، دلگرم‌تر ساخته‌اند، تشکر می‌کنیم و نیز یاری و همکاری‌شان را به انتظار نشسته‌ایم. مخصوصاً از استادان و دبیران زبان و ادبیات فارسی دعوت می‌کنیم از زکوة علم‌شان، رشد آموزش ادب فارسی را بی‌نسیب نگذارند و دبیران جوان ادبیات فارسی را از این طریق آرنماد کنند.

\* \* \*

«نشر و توزیع» از حیطة اختیار و اقتدار هیأت تحریریه بیرون است! شرمسار کسانی هستیم که در این باب پرسش و اعتراضی دارند... اما نور امید برای حل این مشکل تابیده است. انشاءالله به نتیجه‌ای مطلوب برسد.

والسلام

«سردبیر»

از جهت آموزش دانش‌آموز و پرورش قوای ذهنی وی، همهٔ درسها را در یک کفه ترازو بگذارید و تنها «انشا» را در کفهٔ دیگر، به اعتقاد من، هنوز کفهٔ «انشا» سنگین‌تر است. شاید به سبب اینکه من معلم ادبیات هستم، این داوری درست نباشد و دلپستگی و وابستگی من به درسی که تدریس می‌کنم مرا به اظهار این عقیده واداشته باشد.

از این پیوند درسی که بگذریم، حجت من این است که می‌بینم، درسی که حقیقتاً بیش از درسهای دیگر به کوشش ذهنی و اندیشیدن نیاز دارد و به سازندگی فکری و آفرینش دماغی می‌انجامد درس انشاست.

لازم به گفتن نیست که هر درسی، در حد خود، آگاهی می‌بخشد، ولی این دریافته‌ها در مقایسه، به سان محصولات وارداتی، به حیطة نجره و آگاهی ذهنی دانش‌آموز وارد می‌شود، و تنها در انشاست که از آن مواد خام، محصولی پخته و ساخته تجلی و ظهور می‌کند.

بدین سان، اگر معیار سنجش آگاهی و پختگی اندیشهٔ نوجوان و جوان و حتی سالمندان را نوشته‌شان و آفریده‌های ذهنی و دماغیشان بدانیم، به گمانم خطا نکرده‌ایم.

گفتنی این است که درس «انشا» با چنین سرشاری، خصوصیات ویژه‌ای دارد: سهل و مستعد است؛ دشوار در یاد دادن، دشوار در

مدیریت و اعضای محترم هیأت تحریریه مجله رشد آموزش ادب فارسی با سلام و احترام و آرزوی هزار و یک توفیق برای شما عزیزان رهبر و راهنمای ادب فارسی. شماره ۴ و ۵ مجله شما را دریافت کردم. یک دنیا سپاس.

جزء کتابهای معرفی شده - دستورالوازه مرا هم معرفی کرده بودید باز بسیارمراحم با توجه به مطالب نشریه که غالباً راهگشای معلمان ادبیات تواند بود به صرافت افتادم مطلبی را که برای دانشجویان رشته دبیری ادبیات در دانشکده تنظیم شده بود و با استقبالیانان رویرو گردید خدمت شما نیز بفرستم چنانچه آموزنده یافتید و در خور ارج و بهای مجله. امر به درجش خواهید فرمود. از دریافت مرتب شماره‌های مجله بسیارمراحم و برخوردار خواهم بود.

توفیق پارتان

دکتر رضا انزایی نژاد دانشکده ادبیات تبریز - گروه ادبیات

درست اندیشیدن در امری و موضوعی، و آن اندیشه را منظم و درست و سروری کاغذ آوردن، ناگفته معلوم است که در همان جلسه اول یا دوم، «اندیشیدن را یاد نداده‌ام، نگفته‌ام که اندیشه و اندیشیدن چگونه باید باشد، چه اندیشه‌ای درست و مربوط است و کدام اندیشه نادرست و نامربوط، و اندیشه را چگونه و به چه شیوه‌ای باید روی کاغذ آورد. پس جا دارد که دانش‌آموزی بگوید: خانم، آقا! گوشت نیاورده که کوفته نمی‌خواهند! اگر تا حال چنین اعتراض نشده، شاید به این دلیل بوده است که دانش‌آموزان هم از بی‌در و پیکری درس - با لاف تدریس، هراسناک و بی‌اعتنا به کنار آشنا شده‌اند.

به گمان من، آنها را هم باید مثل همه درسها تدریس کرد. یعنی «اندیشه» داد و «اندیشیدن» را یاد داد، پس «توشن» را و «درست و خوب نوشتن» را، پس آنگاه «داده»ها را بساز پس گرفت.

پس می‌بینیم که اتنا و شیوه تدریس آن نایع اصول درستی باید باشد. من روشهای زیر را به عنوان پیشنهاد بیان می‌کنم و علاقه‌مندان مشتاقم که از شیوه‌های نمریخس همکارانم آگاه و بهره‌مند شوم:

۱ - در چند جلسه اول، هر ساعت، یک قطعه خوب در کلاس خوانده می‌شود (مستظوم از قطعه خوب نوشته‌ای است دارای اندیشه و محتوای خوب با بیانی درست و زیبا). بدین‌سان معلوم می‌شود که برای اتنا هم، مانند همه درسها، تهیه مطلب باید کرد. پس لازم است که معلم اتنا میانه‌ای از این قطعات ناب که مایه کسار اوست و سبب خموش‌آیندی دانش‌آموز، از اینجا و آنجا و هر جا، جمع‌آوری کند.

از دانش‌آموزان می‌خواهیم که به دقت به قطعه‌ای که خوانده می‌شود گوش کنند و پس از خواندن، نا آنجا که می‌توانند، عین قطعه و مقاله را بازنویسی کنند.

حاصل این کار را ارزیابی می‌کنم:

جدی معلوم است، و کار - اگر هم نه چندان رضایتبخش - دست کم حساب شده پیش می‌رود. از کلاس پنجم تا کلاسهای راهنمایی و تا دبیرستان، این بیراهه بی‌راهنما، و این کور درندشت، پیش روی معلم است، نمی‌داند چه کار باید کرد معمولاً پنج نش موضوع نگراری را عنوان می‌کند و پس از آن سنگی و نایابی موضوع پیش می‌آید! من نادرستی این شیوه را از اینجا شروع می‌کنم: می‌پرسم که کدام معلم جعفر افیا، در اولین جلسه از دانش‌آموزان می‌پرست که مثلاً محصولات آلمان چیست، و کدام معلم تاریخ علل انقلاب صنعتی انگلستان را می‌خواهد و کدام معلم فیزیک اقسام آهن را با را می‌پرستد؟ این پرسشها پیش نمی‌آید، چرا که لازمه بازخواستن مطلب و درس از دانش‌آموز، تدریس و یاددادن آن است. پس اگر چنین است، من معلم اتنا چگونه مجاز هستم که در اولین جلسه از دانش‌آموزان بخواهم که برای جلسه آینده بنویسند که (علم بهتر است یا مال؟! ) و بنویسند چرا «پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بسد است»؟ نمی‌دانم، چرا هیچ دانش‌آموزی، در آن گرم‌ماگرم، نگفته است: خانم، آقا! «پرتو» چیست؟ «نیکان» چیست؟ «بنیاد» آدمی چه چیز است؟ معیار و مقیاس «بدی و بدان» در کجاست؟

با توجه به اینکه اتنا عبارت است از

بادگرفتن، دشوار در ارزیابی و نمره‌دانی، اما اگر بی‌اعتنا به ارزش کار باثباتی و سهیل بگیری، در همه جنبه‌های فوق کار سهیل و آسان است. در این صورت است که هر بی‌تجربه‌ای می‌تواند تدریس این مهم را بر عهده بگیرد و چند موضوع تکراری از گونه وصف بهار، زبان دروغگویی، تعطیلات را چگونه گذرانند یک سال را، و همه سالها را، پس است. اما ارزیابی نوشته‌ها خود با چهار پنج الگوی (بد نیست، خوب نیست، خوب است، متوسط است...) معلم را به آن سوی پل می‌رساند، چرا که درس نه آغازی دارد و نه میانه و انجامی؛ و به هر شکلی می‌توان برنامه را خواند و تمام کرد! ولیکن، اگر به عمق و اهمیت مسئله پی سری و دل بسوزانی و بخواهی به صورت جدی اندیشیدن و اندیشه منظم را و بیان اندیشه را به گونه‌ای روان و رسا یاد بدهی، کار سخت دشوار و سنگین است.

دشواری اتنا و آموزش نگارش - این سکه دو رویه - از اینجا شروع می‌شود که آموزگار یا دبیر نمی‌داند کار را از کجا و چگونه شروع کند. (برای آگاهی از دشواریهای فراوان کار به کتاب ارزشمند «فن نگارش» آقای دکتر محبوب مراجعه شود.) در کلاسهای سوم و چهارم دبستان جمله‌بندی را می‌آموزیم. سر و ته این کار تا

الف - دانش آموز، برای بازنویسی، ناگزیر است که خوب گوش دهد. در اینجا بجاست گفته شود که هر چند سخنرانی فنی ارزنده و هنرمندانه است، و لیکن، به نظر من، هنر مستمع بودن دقیق تر و دشوارتر از آن است و به پرورش بیشتر نیاز دارد. دانش آموز باید چنان تربیت شود که بتواند، هنگامی که گوینده ای سخن می گوید، گوش و هوشش با وی باشد نه چنان که خود در میان جمع و دلش جای دیگر باشد.

ب - برآیند چنین تربیت و چنان گوش دادن این خواهد بود که دقت دانش آموز پرورش یابد.

ج - برای اینکه نوشته اش نزدیک به اصل باشد، مطلب و عبارات را به خاطر خواهد سپرد. بدین سان حافظه هم تقویت خواهد شد. تا اینجا جنبه تربیتی و رویه پرورشی کار را برشمرده ایم، و لیکن از جهت آموزشی، اگر قبول کنیم که انشا عبارت است از درست اندیشیدن و اندیشه درست را در لباس و بیان زیبا و رسا نشان دادن، پس با خواندن یک نوشته خوب که هم درون و محتوای آن مطلوب باشد و هم قالب آن درست و زیبا، به دانش آموز هم اندیشه درست، و بالمآل اندیشیدن درست، را یاد داده ایم و هم نوشتن درست و زیبا را.

۲ - شیوه بالا به صورتی دیگر نیز قابل اجراء است: به جای قطعه منثور، قطعه منظومی برگزیده می شود تا به صورت نثر یا زنویسی شود. این بار از جهت آموزشی انشا یک گام فراتر نهاده ایم چرا که عموماً ترکیبات شعر لطیف تر و بکرتر و تازه تر است. بنابراین دانش آموز با این ترکیبات آشنا خواهد شد و از آنها مایه خواهد گرفت و آنها را در نوشته های خود به کار خواهد برد. این دو شیوه برای کلاسهای راهنمایی و دوره اول دبیرستان و به مدت چهار تا پنج جلسه مناسب است.

۳ - به تدریج که دانش آموزان قطعات منظوم یا مستور را بازنویسی می کنند، می خواهیم تا در مورد قطعه داده شده اظهار

نظر بکنند و استنباط خود را بنویسند. این کار سرآغاز فعالیت ذهنی دانش آموز برای نوشتن انشا و آفرینش مطلب است.

۴ - از این پس، می توان قسمتی از متون کلاسیک، مانند تاریخ بیهقی، کلیله، چهارمقاله، تفسیر ابوالفتح، گلستان، انتخاب کرد تا دانش آموزان به شیوه امروزی بازنویسی کنند. بدین سان دانش آموز به اختلاف شیوه بیان و نگارش گذشتگان و معاصر پی می برد. بجاست که، ضمن برانگیختن حس احترام و تعظیم دانش آموز به آثار ادبی و میراثی گرامی، ذهن او را به این نکته روشن کرد که غالباً شیوه های نویسندگان کهن را امروزه نمی توان به کار برد و البته این امر با تعظیم و بزرگداشتی که گفتیم منافاتی ندارد و درست بدان می ماند که ما، از روی احترام نسبت به گذشتگان افتخار آفرینمان، پولی خرج و وقتی صرف می کنیم و به دیدن عینک و فلمدان امیرکبیر و اسلحه کمری ستارخان و کاسه سفالی که از حفاریهای نیشابور به دست آمده، می رویم، و لیکن گفتن ندارد که نه زینده است که در این کاسه آب بخوریم و نه سودمند و پرازنده است که آن اسلحه را به کار ببریم، که زمان ظرف بلور و لیوان کریستال است و هنگامه مسلسل و خمپاره انداز. همه جای دنیا هم چنین است: احترام به گذشتگان و هماهنگی با زمان.

۵ - طرح نامه های دوستانه و خانوادگی و نامه های رسمی و اداری - کمترین انتظاری که از درس انشا می رود این است که دانش آموزان نوشتن نامه را، خواه خصوصی و خواه رسمی، یاد گرفته باشند. بنابراین لازم است که در جنب کارهایی که گفته شد، هر جلسه یک نامه خانوادگی و بعدها یک نامه رسمی و درخواست اداری مطرح شود. اگر در بین نوشته های دانش آموزان نمونه خوبی نباشد، بهتر است که خود معلم نمونه ای بنویسد، تا اختلاف و دوگانگی نامه های خصوصی و رسمی و بزرگی هر نوع برای دانش آموزان روشن شود.

۶ - گفتیم که لازمه درست اندیشیدن و اندیشه را درست و رسا بیان کردن ورزش و تمرین است. پس لازم است که دانش آموز با اندیشه های درست و نوشته های زیبا خوب بگیرد. بنابراین مهمترین نقش معلم انشا این است که دانش آموزان را به این راه رهنمون گردد. برای این منظور، دانش آموزان باید در هر جلسه انشا، ضمن اینکه برای انشا تکلیفی انجام می دهند، نوشته ای نیز از کتابی، تشریحی، مجله ای، یا ذکر مأخذ و نام نویسنده، مترجم و دیگر خصوصیات نوشته در دفتر خود عیناً بنویسند. از این رهگذر، دانش آموز به دنیای خواندن و خواندنی راه خواهد یافت و برای اینکه نوشته خوبی تهیه کند تا مورد توجه قرار گیرد، ناگزیر دو سه مقاله خواهد خواند تا یکی را برگزیند.

حاصل این کار چند چیز است: نخست اینکه، بسا دیده شده است که دانش آموزی، به علت اینکه نوشته اش خودش را راضی و خرسند نکرده است، از بسیم دانش آموزان و احیاناً تمسخر آنها، سرزنش معلم و حتی نمره بد را به جان می خورد و به بهانه اینکه نوشته یا نیاورده، از خواندن انشا سر باز می زند و کم کم این عقده در او ریشه می گیرد که نمی تواند چیز خوبی بنویسد و نمی تواند برای دیگران چیزی بخواند، و حال آنکه، وقتی که دانش آموز، مقاله خوبی را از جایی انتخاب کرده باشد، با اعتماد و اطمینان از مقبولیت نوشته، آن را می خواند و این غرور و شخصیت در او پامی گیرد که می تواند برای دیگران آموزشگر باشد.

از این جنبه پرورشی که بگذریم، خواندن مقالاتی از این دست، به سبب آنکه لطیف و در سطحی بالاتر از نوشته های خود دانش آموزان است، از طرفی به ساعت انشا لطف و تنوع می بخشد، و از طرفی دیگر دانش آموز را به گشتن و جستن و برگزیدن، و به دیگر سخن، به تحقیق و بیادداشت کردن و سند دادن عادت می دهد.

۷ - از این به بعد، می‌توان موضوعهای عمومی و وصفی، اجتماعی و تحقیقی عنوان کرد. در این باره عقیده دارم که موضوع انشائاً حد ممکن نباید در خور اندیشه و دریافت دانش‌آموزان باشد. معتقد نیستم که موضوع انشا همیشه یک بیت شعر از نوع: «گندم از گندم بروید جو ز جو» و «زبیت نااهل را چون گردگان برگنبد است» باشد. مخصوصاً تا کلاسهای سوم و چهارم دبیرستان، بهتر است که موضوع انشا مربوط به امور عینی و ملموس باشد. وقتی که می‌گوییم: «اگر در یک مؤسسه گاو‌داری و یک کتابفروشی و یک مؤسسه پرورش گل به وجود شما نیاز باشد، کدام را انتخاب خواهید کرد؟» به گمانم چیزی دور از حد درک دانش‌آموز نخواسته‌ایم، چرا که او می‌تواند این هر سه را در ترازوی فهم و بسند خود بریزد. برآیندهای اجتماعی و انسانی آنها را بسنجد و، ضمن بحث کوتاهی در مورد دوشاخه دیگر، به بیان مزیت شاخه برگزیده خود بپردازد. من نزدیک دارم که دانش‌آموز سال پنجم دبستان و حتی دانش‌آموز سال دوم و سوم دبیرستان بتواند در مورد «علم بهتر است یا مال؟» به درک خود چیزی بنویسد. دلیل این است که از چیزی ذهنی و مجرد چون «علم» دانش‌آموز چیزی درک نمی‌کند تا آن را با «مال» مقایسه کند. و اصلاً «مال» در نظر او چیست؟ ناگزیر یک بیت رباعی است که هر روز از پدر می‌گیرد و در تابستان یستی و در زمستان لبو می‌خرد. روشن است که مقایسه «علم مجرد و ذهنی» که شاگرد برای آن نمونه عینی نیافته - با لبو و یستی کار آسانی نیست. این نیز گفتنی است که ضمن اینست که در تعیین موضوعهای انشا باید دقتی درخور به کار رود، من شخصاً با موضوعهای ثابت، برای هر کلاس، موافق نیستم. حجتم این است که اگر هر درسی ابعادی دارد و از جهت برنامه طول و عرض و آغاز و انجامی، چون انشا درسی است ذوقی، با پیش بینی موضوعهای محدود و معین، یقیناً فوق و اندیشه نامحدود و

گسترده را محدود و در بسته داشته‌ایم.

۸ - یکی از کمبودهای دردآور و حرمت‌بار در بسیاری از دانش‌آموزان و در مراحل بعد، در بزرگسالان، ناتوانی آنها در بیان اندیشه است. و اگر سخن گفتن را صورت شفاهی انشا بدانیم، بنابراین، در درس انشا، این نیز باید مورد توجه قرار گیرد که تا حد امکان دانش‌آموزان برای گفتار حضوری و سخنرانی برای جمع ورزش بکنند. پس این نیاز هست که در هر جلسه، دانش‌آموزی، با مطالعه قبلی و استفاده از کتابها و نوشته‌ها، در موردی - هر چند، چهار یا پنج دقیقه سخنرانی کند. این برنامه اگر در نخستین جلسه‌ها با گرمی استقبال شود، بی‌شک پس از سه چهار جلسه، بسیاری از دانش‌آموزان علاقه‌مند خواهند بود که «سخنران» جلسه آینده باشند، به خصوص که معلم برای این کار ارزش نمره‌ای منظور بدارد.

۹ - مانند ترجیح بند، نکته من در این مقال بر این است که برای خوب نوشتن خوب خواندن و زیادخواندن لازم است. برای رسیدن به این مطلوب در دل دانش‌آموز به هر حیل و راهی باید جست. بجاست که هر سال، هر دانش‌آموز یک کتاب - که بهتر است با اشارت خود معلم باشد بخواند و ضمن معرفی کتاب و مؤلف و مترجم، آن را خلاصه‌نویسی کند. این کار برای دوره دوم دبیرستان مناسب است. ارزشیابی خلاصه‌ها پس از شش ماه بی‌هنگام نیست و لازم است که نمره شخصی برای این کار منظور شود. البته ممکن است این خلاصه‌ها چیزهای جالبی نیابند ولی خود نوعی تجربه است بر اینکه دانش‌آموز - هر چند نارسا - با کار نقد و تلخیص و معرفی کتاب و نویسنده آشنا شود.

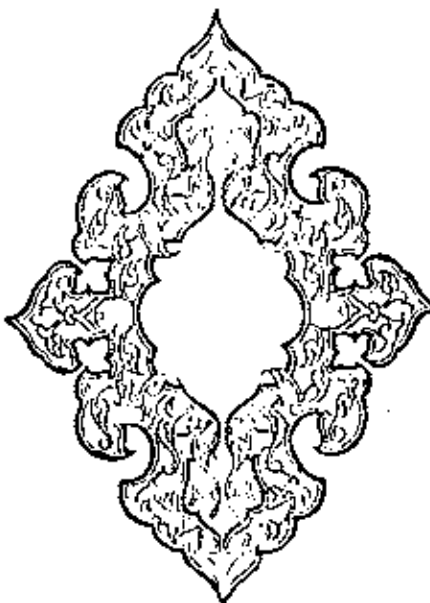
\*\*\*

در اینجا لازم است یادآور شویم که این شیوه‌ها هر کدام از صافی تجربه گذشته و بهره‌هایی در خور اعتنا نیز داشته، البته، تجربه و ذوق معلمان ادیبان و انشا با ارزش و حرمت

است و هر معلمی با سلیقه خود در ساعات انشائیه شیوه‌های پرکاری به کار می‌بندد. و ایسین سخن اینکه، ممکن است گفته شود که، در یک ساعت پنجاه دقیقه‌ای در هفته، مگر ممکن است که سه چهار نفر انشا بخوانند، دو سه نفر نامه دوستانه بارسمی بخوانند، یکی دو نفر مقاله‌ای را که از جایی انتخاب کرده‌اند بخوانند و یک نفر هم سخنرانی کند؟

می‌گوییم: در ساعت انشا - اگر کار شود همیشه با تنگی وقت و کمبود فرصت رو به رو هستیم. پس اگر با این برنامه‌ها و با دست پر به کلاس برویم، دشواری کارمان این خواهد بود که به کدام یک از این همه کار بپردازیم، و البته این مطلوبتر از آن است که ندانیم ساعت انشا - ساعت خمیازه، ساعت حل جدول روزنامه - چه وقت و چگونه تمام خواهد شد. در آن صورت درس انشا از صورت خسته‌کننده‌ترین و بی‌تعمرتین درسه‌ها خواهد آمد و در خانه «درس دلپذیر و پر بار» برنامه خواهد نشست.

چنین باد!



### یک توضیح کوتاه:

در خرداد و تیر امسال مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی دستور زبان فارسی دبیرستان‌ها» در شماره‌های ۲۷ خرداد و ۸ تیر ۶۵ روزنامه «ابرار» چاپ شد. مؤلفان کتابهای فارسی دوره عمومی دبیرستان‌ها نیز مقاله‌ای در پاسخ به آن نقد فراهم آوردند تا در همان روزنامه چاپ شود.

تقاضای هیأت تحریریه رشد آموزش ادب فارسی از مؤلفان محترم کتابهای فارسی دوره عمومی و این استدلال که چاپ چنین مقالاتی در یک نشریه تخصصی، مطالب را مستقیماً به مخاطبان اصلی آن منتقل خواهد کرد و راه را برای تعاطی افکار خواهد گشود، مورد قبول واقع شد و پذیرفتند جوابیه را در اختیار رشد آموزش ادب فارسی قرار دهند.

زمانی که این مقاله را برای چاپ آماده می‌کردیم، متوجه این نکته شدیم که چاپ پاسخ یک نقد بدون چاپ اصل مقاله، کاری ناقص خواهد بود.

لذا هر دو مقاله - یعنی نقد و پاسخ نقد - را در این شماره چاپ می‌کنیم. با این توضیح که مقاله «نقد و بررسی...» را بدون هیچگونه دخل و تصرف، عیناً از روزنامه «ابرار» نقل کرده‌ایم.

نکته آخر اینکه: تدوین دستور زبان فارسی دبیرستانها پس از بحث و بررسی در جلسات شورای برنامه‌ریزی ادبیات فارسی در برنامه کار قرار گرفته و طرح کلی آن در شماره ۴ رشد آموزش ادب فارسی به چاپ رسیده است. و ما از همان آغاز کار از همه دست اندرکاران تقاضا کرده‌ایم که نظریات خود را در این باب یا مؤلف کتاب و شورای برنامه‌ریزی ادبیات فارسی و رشد آموزش ادب فارسی در میان نهند و اکنون نیز فرصت را برای تکرار این تقاضا مستفتم می‌شماریم.

نگاهی به دستورهای سنتی، معمولاً دستور زبان درباره چگونگی ساختمان کلمات از قبیل ساده یا مرکب و پیوندی یا پیشوندی یا جامد و مشتق بودن آن، و نیز درباره جمله و انواع آن روابط کلمات جمله با یکدیگر، و نقش دستوری هر کلمه نسبت به فعل، که هسته اصلی جمله فعل‌دار است، بحث می‌کند.

در دستورهای اصلی سنتی مانند دستور شادروان عبدالعظیم‌خان قسریب و دستور معروف به پنج اسناد و دستور همایون فرخ، توجه نویسندگان بیشتر به ساختمان کلمه و تقسیم‌بندی آن به انواع اسم، ضمیر، صفت، فعل، قید، حرف ربط، حرف اضافه، و صوت بود. با یک تعریف دوسطری از هر نوع کلمه، و ذکر فهرست‌وار کلمات هر نوع، این مقصود برآورده می‌شد، و در آخر کتاب هم چند صفحه‌ای درباره ساختمان جمله و انواع آن می‌آمد و به حالات اسم از قبیل فاعلی و مفعولی و متممی اشاره می‌شد. آنچه در این گونه دستورها به عنوان زبان فارسی مورد مطالعه قرار می‌گرفت، تمامی شعر و نثر هزار ساله فارسی با تمام تطورات و دگرگونی‌های دستوری آن و تکیه روی موارد نادر و استثنائی



# سی دستور زبان فارسی دبیرستانها

از آقای «غلامرضا اوزنگ»

بود. در صورتی که امروز، به نظر اهل فن از جمله زیانتناسان برای هر یک از گونه‌های زبان ترمعاصر دستوری جداگانه لازم است، و برای ترمعاصر دستور جداگانه دیگر. ضمناً شعر و نثر هر دوره از دوره‌های تطور و تحول زبان فارسی، هر یک باید جداگانه مورد بررسی دستوری قرار گیرد.

گرایش نو در دستورنویسی؛ هر چند نگارنده خود در سال ۱۳۵۳، اولین و آخرین نقد را به طور جامع بر دستور دکتر پرویز نائل خانلری در نشریه «کتاب امروز» نوشته‌ام، ولی باید اذعان کرد اولین کسی که با جسارت به سنت‌شکنی پرداخت، و با دیدگاهی علمی و روشی کم و بیش آموزشی یا نکیه بر نثر فارسی معاصر به نگارش دستوری نو دست زد و به حق، برخلاف پیشینیان، جمله را واحد گفتار شناخت و آن را در صدر کتاب قرار داد و از ساده‌ترین صورت آن آغاز کرد تا به پیچیده‌ترین گونه آن پرداخت و شناختن ساختمان و ترکیب جمله را پایه کار خود قرار داد دکتر پرویز نائل خانلری استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران بود که راهی نو پیش پای دستورنویسان جوان گشود.

متأسفانه برای معلمان که خود دستور را به شیوه سنتی آموخته و طی سال‌ها تدریس به آن شیوه خو گرفته بودند، فهم و پذیرش و تدریس دستور جدید بسیار مشکل بود. از این رو بود که آنان غالباً از تدریس دستور جدید شانه خالی می‌کردند، و خود بر اساس دانش‌های کهنه خود، به گفتن جزوه می‌پرداختند. در حالی که برای دانش‌آموزانی که ذهنشان از روش‌های دستورهای سنتی خالی بود، فرا گرفتن این

دستور که به روشی آسان از جمله‌های ساده به سوی جمله‌های پیچیده پیش می‌رفت، بسیار آسان‌تر می‌نمود. به طوری که اغلب دانش‌آموزان با مطالعه پیش خود، آن را فرا می‌گرفتند. در همان حال هنوز دبیران کهن امروز در دوره‌ی دوم دبیرستان با بی‌اعتنایی به این دستور جدید و اصطلاحات تازه آن که در ذهن دانش‌آموزان نقش گرفته بود، همچنان به تدریس همان دستور پنج استاد با اصطلاحات قدیمی آن می‌پرداختند و موجب آشفتگی ذهن و سردرگمی دانش‌آموزان می‌شدند.

دستورهای نظام جدید آموزشی، در سال‌های ۱۳۵۰ بر اساس برنامه نظام جدید آموزشی دستورهای سال اول و دوم راهنمایی به وسیله دکتر حسن انصاری و دکتر حسن احمدی گیوی از روی همان دستور دکتر پرویز نائل خانلری با روشی ساده‌تر و آموزشی‌تر فراهم آمد که بعداً به وسیله نگارنده نقد و اصلاح شد و دستور سال سوم راهنمایی هم به وسیله مؤلفان قبلی و نگارنده به گونه‌ای کاملاً متفاوت از دو کتاب قبلی به تألیف رسید. برای سال‌های دوم و سوم و چهارم رشته فرهنگ و ادب نیز دستورهایی به وسیله دکتر علی اشرف صادقی و نگارنده تألیف یافت که در تألیف کتاب سال سوم نگارنده از راهنمایی‌های دکتر محمدرضا باطنی نیز بهره جستیم. این کتاب‌ها هنوز هم تدریس می‌شود ولی تمرین‌های آن بنا به هدف‌ها و ملاحظات خاص، به طور ناروایی بدون نظر و اطلاع مؤلفان تغییر یافته است. اخیراً وزارت آموزش و پرورش در صدد برآمده که به بهانه‌هایی از قبیل دشواری کتاب‌های دستور فرهنگ و ادب یا ناهماهنگی

دستورهای زبان با هم یا عدم آمادگی دبیران برای تدریس آن، دستورهای جدیدی به وسیله یکی دو تن از کسانی که هرگز مقاله‌ای تحقیقی یا کاری تازه در باره دستور از آن‌ها دیده نشده تهیه کند. طرح پیشنهادی این دستور که در شماره اخیر مجله رشد زبان و ادبیات فارسی به نظرخواهی گذاشته شده، تلفیقی است ناهماهنگ و ناهنجار از دستورهای نامتجانس دکتر نائل خانلری و پنج استاد همایون فرخ و دکتر خیاب‌پور، آن هم البته به گونه‌ای خام و نادرست، و صد البته که این، گامی است به عقب. به همان گونه که در مورد عروض در طی چهار ساله گذشته صورت گرفته که تاکنون سه کتاب بوسیله سه مؤلف با سه سلیقه و روش، تألیف و چاپ شده و یکی پس از دیگری به علت اعتراض معلمان و نقد بجای استادان کنار گذاشته شده و به نظر نگارنده هیچ کدام از عروض‌های جدید به پای کتاب دکتر سیروس شمیسا که قبلاً تدریس می‌شده نمی‌رسند. چند هماهنگی و یک نواختی دستورهای آموزشی و ساده‌تر کردن آن، کاری لازم است، ولی این کار تنها می‌تواند به دور از حب و بغض‌ها و فارغ از هر گونه تنگ‌نظری به دست پژوهندگان منحصمی که در این کار تحقیق و سابقه و پختگی و ورزیدگی دارند و از نظر علاقه و وقت و فرصت نیز از آمادگی لازم برخوردارند صورت پذیرد.

هدف و برنامه تدریس دستور، اصولاً در مفید بودن آموزش دستور زبان مسابری و هدف‌ها و حدود برنامه آن، بین اهل نظر عقاید متفاوتی وجود دارد. گروهی از آگاهان فن زبان آموزی مطلقاً مکر مفید بودن آموزش دستور

زبان برای درست نوشتن هستند. و معتقدند که این مقصود تنها با تمرین و ممارست در نوشتن. و نقد و نکته‌گیری از آن، بر اساس اصل آموزشی خطا و صواب حاصل می‌شود. گروهی دیگری بر آنند که آگاهی مختصر و کلی به ساختمان صوری زبان امروزی به درست نوشتن کمک می‌کند. موجب شناخت درست از نادرست می‌گردد و از آشفتگی جمله‌ها و خطاهای دستوری نوشته‌ها می‌کاهد. و در آموزش زبان بیگانه مفید می‌افتد. برنامه و کتاب دستور دوره راهنمایی در همین حدود تهیه شده و نگارش یافته است.

اما برای دوره دبیرستان‌ها در رشته فرهنگ و ادب، که هدف شناخت علمی ساختمان صوری زبان مادری است، آموزش دستور زبانی جامع‌تر ضرورت دارد. دانش‌آموزان رشته‌های دیگر هم پس از آشنایی مختصر و کلی دوره راهنمایی، لازم است به بهره‌ای از نکات دستوری و نیز ساختمان و مفهوم و کاربرد لغات عربی متداول در فارسی که در کاربرد و نگارش آن، اغلب مردم دچار اشکال و تردید و لغزش می‌شوند، آشنایی یابند. در کتاب‌های فارسی دبیرستانی قبل از انقلاب این نکته‌ها به صورتی نه چندان موفق به مناسبت کلمه‌ها و جمله‌ها و موارد دستاوری که در متن درس آمده بود در ذیل همان درس با آوردن مثالی از همان درس توضیح داده شده است.

مناسفانه مؤلفان کتاب‌های فارسی حاضر با درهم ریختن و تصرف‌های نادرست در همان مطلب دستوری، آن را به نام خورد در ذیل درس‌های این کتاب‌ها آورده‌اند که اینک به نقد آن می‌پردازیم.

تقلید ناشیانه، نوعی بر آن بود که پس از انقلاب در زمینه دستور زبان در کتاب‌های درسی، آخرین پژوهش‌های زبان‌شناسی و

مبانی دستورنویسی و اصول زبان‌آموزی و روش‌های آموزشی تازه به کار گرفته شود. مناسبانه دستور زبان این کتاب‌ها چیزی نیست جز رونویسی ناشیانه و خام همان دستورهای کتاب‌های فارسی قبل از انقلاب که ضمن درهم ریختگی و آشفتگی و درآمیختگی و تداخل اصطلاحات ناسازگار کهنه و نو، اشتباهات فاحشی را به ارمغان آورده است. و انصافاً تنها اتساری که از ابتکار و تازگی موفقیت‌آمیز در آن می‌توان یافت همانا آوردن مثالهایی است که خبر از انقلاب می‌دهد مانند «۱- در پییده دم انقلاب خیر خوش فرار شاه در شهر پیچیده بود. ۲- پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن همه مردم کشور ما را خوشحال کرده بود.» (کتاب اول: ص ۹۲).

خطا در تعاریف و مطالب: در این زمینه موارد بسیاری می‌توان یافت که به بازه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- در این کتابها «نقش» و «حالت» در یک ردیف به کار رفته در صورتی که اصطلاح «نقش» بدان جهت انتخاب شد که در زبان امروز ما کلمه بدون هیچ تغییری فاعل یا مفعول یا مضاف‌الیه می‌شود در حالیکه در زبانهای باستانی اسم به هنگام گرفتن هر نقشی، با گرفتن پسوندی خاص، صورتی متفاوت پیدا می‌کند که آن صورت را «حالت» آن اسم در آن نقش می‌نامند. در تعریف نقش نیز که در حقیقت، نحوه ارتباطی است که کلمه با فعل در جمله دارد، تعریفی آشفته و نادرست و نارسا آورده‌اند.

(کتاب سوم: ص ۸۷).

۲- در کتاب دوم (ص ۴۷ و ۸۳ و ۸۴) و نیز در کتاب چهارم از آن چه درباره ساختمان کلمه آمده بر می‌آید که مؤلفان مرکب را شامل مرکب از دو کلمه و مرکب از پیشوند و پسوند، و مرکب از یک کلمه به اضافه پسوند و مرکب

از یک کلمه به اضافه میانوند به اضافه یک کلمه دانسته‌اند و کلماتی را که مانند دونده دارای بن فعلی هستند مشتق خوانده‌اند. در حالیکه بنا به نظر زبان‌شناسان کلمات با سادگی و جامدند مانند دل، یا مرکب از دو کلمه مستقل مانند سنگدل یا پیشوندی مانند بخرد یا پسوندی مانند خرمند یا میانوندی مانند سراسر یا گروهی که از گروهی از کلمات ترکیب شده که هنوز کاملاً به هم جوش نخورده و به صورت ترکیب در نیامده است مانند سر به هوا و دست و دل باز. بنابراین کلمات پسوندی و پیشوندی و میانوندی، مرکب نامیده نمی‌شود. ۳- در کتاب اول (ص ۲۷) آمده که جمله مرکب از دو جمله ساده ساخته شده که معنی یکدیگر را کامل می‌کنند و در جای دیگر آمده که جمله مرکب از پایه و پیرو ساخته شده که جمله پیرو معنی جمله پایه را تکمیل می‌کند. در حالیکه باید گفت جمله پیرو مفهومی به جمله می‌افزاید که گاهی بدون آن هم کامل است چنانکه در جمله مرکب «من آمدم تا تو را ببینم» جمله ساده «من آمدم» خود به تنهایی هم کامل است و جمله پیرو تنها توضیحی به آن افزوده است.

۴- در کتاب اول (ص ۸) آمده که فعل رکن اساسی جمله است و در هر نوشتار و گفتاری به تعداد فعل‌ها جمله خواهیم داشت. این قاعده در جایی که با جمله‌های بسی فعلی مانند: صبح به خیر، توقف ممنوع و امثال آن سروکار داریم، درست در نمی‌آید.

۵- در کتاب سوم (ص ۱۲۵) به وجود حالت ندایی نیز قائل شده‌اند در حالیکه با توجه به تعریف نقش می‌بینیم که نهاد هرگز بنا فعلی همراه نبوده و نیست تا نسبت به آن نقشی داشته باشد.

۶- در کتاب سوم (ص ۹۶) فقط کلماتی را که بعد از آنها «را» آمده با می‌توان آورد.

مفعول که با «به» و «با» می‌آید مانند: این مطلب را به فریدون گفتم. غذا را به کودک خوراندم. و با با فریدون مصاحبه کردند. مورد غفلت قرار گرفته.

۷- در کتاب سوّم (ص ۱۷۸) در جمله‌های کشور اسلامی ما ایران حکما و دانشمندان بزرگی پرورده است «ایران» بدل کشور اسلامی ما» و وابسته آن است زیرا توضیحی به مفهوم آن افزوده و قابل تبدیل به یک جمله پرو است:

کشور اسلامی ما که ایران است. در حالیکه در این کتاب به تقلید نحو عربی، «ایران» تابع و هم نقش «کشور اسلامی» و نهاد و فاعل شناخته شده و آمده که «حالت و نقش هر دو در جمله یکی است» و «بدل برای توضیح بدل نه می‌آید و حالت بدل تابع نقش بدل نه است».

جالب آن که کارشناسان محقق کتابهای درسی که خواسته‌اند در دستور سوّم راهنمایی هم تصرفاتی کرده باشند نا بتوانند در پشت جلد آن بنویسند که «... در سال ۱۳۶۲... مورد تجدیدنظر قرار گرفت». آن راهم با این کتاب هماهنگ ساخته‌اند و در حالی که هنوز در عبارت «محمود برادرش احمد را به بازار برده نظریه و احمد وابسته مفعول (برادر) است» و «احمد... نقش وابسته دارد» باقی‌مانده، این عبارت را افزوده‌اند «اسمی را که بدل می‌گیرد «بدل‌دار» یا «مبدل‌منه» می‌گوییم. مبدل‌منه هر نقشی داشته باشد، بدل هم همان نقش را می‌پذیرد» (دستور سوّم راهنمایی: ص ۱۴۸ و ۱۴۹). یعنی احمد وابسته مفعول نیست، بلکه «مفعول» است. زیرا هم نقش «برادر» است که بی‌تردید «مفعول» است!

۸- در کتاب سوّم (ص ۱۸۸) در مثال «محمود از رضا باهوشتر است». «رضا» را متمم جمله شناخته‌اند. در حالی که بنا به تمام کتابهای دستوری صفت تفضیلی معمولاً متمم

می‌گیرد و در این جمله «رضا» متمم صفت تفضیلی است و می‌توان گفت: محمود باهوشتر از رضا است.

۹- در کتاب سوّم (ص ۵۰) در مثال «گناه دلش از شیشه شکننده‌تر گناه از سنگ‌خسارا سخت‌تر بوده». حرف اضافه «از» برای بیان جنس دانسته شده که درست نیست و «از» در این جا برای آوردن متمم صفت تفضیلی آمده است. البته «از» در جمله‌هایی مانند «دلش از سنگ است» برای بیان جنس می‌آید.

۱۰- در کتاب چهارم (ص ۱۴)، «قرآن» مجموعاً متمم دانسته شده که درست نیست و تنها «قرآن» متمم است و «در» حرف اضافه و نقش نمای متمم. البته می‌توان آن را مجموعاً بر اساس دستور سوّم فرهنگ و ادب «قید نشانه‌دار» به حساب آورد.

۱۱- در کتاب دوّم (ص ۱۲۸) در ذیل صفت شمارشی بیرون است مانند عددهای کسری «چهاریک» و «دو پنجم» که همیشه اسم هستند و عددهای توزیمی «چهارتا» و «پنج‌پنج» و «ده‌تا ده‌تا» که هرگز به صورت صفت به کار نمی‌روند و همیشه به صورت قید استعمال می‌شوند این زمان پنج‌پنج می‌گیرد.

۱۲- در کتاب سوّم (ص ۲۸) قیدها با تعریفی سنتی و نادرست و ناقص به صورت فهرست وار و بیرون از جمله آمده و قیدهای جمله با قیدهای فعل درهم آمیخته.

۱۳- در کتاب چهارم (ص ۱۵) آمده که قیودی که جمله را مقید می‌کند پیش از مسندالیه قرار می‌گیرند. در حالی که همیشه چنین نیست و مثلاً می‌توان گفت: بعضی از حکام کشورهای اسلامی مستأفانه از اسلام واقعی بیگانه‌اند.

۱۴- در کتاب سوّم (ص ۲۷) کلمات آهسته، به نرمی، به تندی، نیز مانند خندان و گریان، قید حالت و وصف شناخته شده‌اند قید

حالت فاعل یا مفعول را در حین انجام فعل وصف می‌کند مانند حسن خندان آمد. علی را گریان دیدم. در حالی که قیدهای آهسته، به نرمی، به تندی، چگونگی انجام فعل را مشخص می‌کنند و قید کیفیت هستند مانند خوب، بد، درست... که در همین صفحه به عنوان قید کیفیت آمده است.

۱۵- در کتاب سوّم کلمات کاشکی، کاش ای کاش، بود که، ان‌شاءالله قید آرزو و تمنا پنداشته شده‌اند که شبه جمله هستند و جمله‌ای که بعد از آن‌ها می‌آید وابسته آن‌هاست. ای کاش او بیاید ان‌شاءالله او می‌آید. (ص ۲۷).

۱۶- در کتاب سوّم (ص ۱۴۷) در عبارت موش از چونندگان است. «چونندگان» مسند پنداشته شده که باید «از چونندگان» مسند به حساب می‌آمد.

۱۷- در کتاب سوّم (ص ۶۴) اولاً اصوات با شبیه جمله که از نظر تعریف، با آن متمایز است در آمیخته، «صوت» صدایی است که به هنگام هجیان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود و هرگز به تنهایی معنی مشخص و مستقلی نداشته و ندارد و در جمله نمی‌تواند نقش مستقلی مانند سایر کلمات به عهده بگیرد، مانند وه، به اخ، و ای... در حالی که شبیه جمله می‌تواند به عنوان کلمه‌ای با مفهوم مستقل در یک جمله به کار رود و گویی، جزئی بازمانده از یک جمله کامل است که سایر اجزای آن حذف شده و می‌توان باز آن را به صورت جمله کامل در آورد مانند خوتا... آفرین درینا... حیف: شگفتا: عجا! آتش! آهسته!... نانبا «آیا» و «ای» و «های» نشانه ندا هستند نه صوت، و خود مؤلفان هم آن را در جای دیگر به اشتباه جزو «حروف نشانه» زیر عنوان «حرف ندا» آورده‌اند. (کتاب سوّم: ص ۳۹)

شرح و تحلیل متون نظم و نثر از مسائلی است که مصلحتاً ادبیات فارسی غالباً با آن سروکار دارند و چنانچه مقالاتی در این زمینه از اهداف رشد ادب فارسی است. در این از سیاط شرح غزلی از حافظ را در شماره دوم سال اول چاپ کردیم و در این شماره شرح قصیده‌ای از ناصر خسرو را به نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم.

رشد ادب

## شرح قصیده‌ای از

# ناصر خسرو

«دکتر مهدی محقق»

آزار مگیر از کس و بر خیره میازار  
 کس را مگر از روی مکافات مساوا  
 بر کینه مباش از همگان دایم چون خار  
 نه نیز بیکباره زبجون باش جو خرما  
 ۱۵ کز گند فتاده‌ست به چاه اندر سرگین  
 وز بسوی چنان سوخته شد عود مطراً  
 باهر کس منشین و مبر از همگان نیز  
 بر راه خرد رو، نه مگس باش نه عنقا  
 چون باز موافق نبود تنها بهتر  
 تنها به صد بار جو با نادان هتا  
 خورشید که تنهاست از آن نیست بروننگ  
 بهتر ز تریاست که هفتست ثریاً  
 از پیشی و کستی جهان تنگ مکن دل  
 با دهر مدارا کن و با خلق مساوا  
 ۲۰ احوال جهان گذرنده گذرنده‌ست  
 سرما ز پس گرما سرا پس ضراً  
 ناچسته به آن چیز که او با تو نماند  
 بشنو سخن خوب و مکن کار به صفرا  
 در خاک چه زماند و چه سنگ و ترا گور  
 چه زیر گریچی و چه در خانه خضرا  
 با آنکه بر آورد به صنعا در غمدان  
 بنگر که نمانده‌ست نه غمدان و نه صنعا  
 دویست جهان صعب و فریبنده مراورا  
 هشیار و خردمند نجسته همانا

ای قبه گردنده بسی‌روزن خضرا  
 با قامت فرتوتی و با قوت برنا  
 فرزند نوابم ای فلک، ای مادر بد مهر  
 ای مادر ما چونکه همی کین کنی از ما؟  
 فرزند تو این نسیره زن خامش خاکیت  
 پاکیزه خورد نسبت نه این جوهر گویا  
 تن خانه این گوهر والای شریف است  
 تو مادر این خانه این گوهر والا  
 ۵ چون کار خود امروز در این خانه بازم  
 مفرد بروم، خانه سپارم به تو فردا  
 زندان تو آمد پرا این تن و زندان  
 زیبا نشود گرچه بیوشیش به دیبا  
 دیبای سخن‌پوش به جان بر، که نه را جان  
 هرگز نشود ای پر از دیبا زیبا  
 این بند نیبندی که خداوند نهاده‌ست  
 بر ما که نیندیش مگر خاطر بینا؟  
 درین مدارا کن و درین میان را  
 درین مکن خیره طلب ملکات دارا  
 ۱۰ گر تو به مدارا کنی آنگ بیا  
 بهتر بی از ملکات دارا به مدارا  
 بشکب از بسرا که همی دت نباید  
 بر آرزوی خویش مگر مرد شکیا  
 وزت آرزوی لذت حتی بشاید  
 پیش آر زعفران سخن آدم و حوا



۱۵ گر هیچ خرد داری و هشیاری و بیدار  
 چون مست مرو بر اثر او به تما  
 آبیست جهان تیره و بی ژرف، بدود  
 ز نهار که تیره نکنی جان نَصَفَا  
 جانت به سخن پاک شود زانکه خردمند  
 از راه سخن بر شود از چاه به جوزا  
 فخرت به سخن باید از پیرا که بدو کرد  
 فخر آنکه نماند از پس او نَاقَةُ عَضْبَا  
 زنده به سخن باید گشتت از پیراک  
 مرده به سخن زنده می کرد میحبا  
 ۲۰ پیدا به سخن بساید مانند که نمانده ست  
 در عالم کس بی سخن پیدا، پیدا  
 آن به که نگویی چون ندانی سخن ایراک  
 ناگفته سخن به بُود از گفته رسوا  
 چون تیر سخن راست کن آنگاه بگوش  
 بیهوده مگو، چوب میرتاب ز بهنا  
 نیکو به سخن شون که بدین صورت از پیراک  
 والا به سخن گردد مردم نه به بالا  
 بادام به از بید و سبیدار به بارت  
 هر چند فزون کرد سبیدار درازا  
 ۲۵ بیدار جو شیداست به دیدار، ولیکن  
 پیدا به سخن گردد بیدار ز شیدا  
 در پای سخنها سخن خوب خدایست  
 پرگوهر با قیمت و بر لَوْلُو ۷۷  
 نورست جو دریا به مثل صورت تنزیل  
 تاویل جو لَوْلُوسَت سوی مردم دانا  
 اندر بُن دریاست همه گوهر و لَوْلُو  
 غواص طلب کن، چه دوی بر لب دریا؟  
 اندر بُن شوراب ز بهر چه نهاده ست  
 چندین گهر و لَوْلُو، دارنده دنیا؟  
 ۳۰ از بهر پیغمبر که بدین صنع ورا گفت:  
 «تاویل به دانا ده و تنزیل به غوا»  
 غواص ترا جز گیل و شورابه نداده ست  
 زیرا که ندیده ست ز تو جز که سعادا  
 معنی طلب از ظاهر تنزیل جو مردم  
 خردست شو همچو خر از قول به آوا

تندیل فروزی به شب قدر به مسجد  
 مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا  
 تندیل می فروز بیاموز که تندیل  
 بیرون نبرد از دل بر جهل نو ظلما  
 ۳۵ در زهد نه ای بینا لیکن به طمع در  
 برخوانی در چاه به شب خط ممنا  
 گر مار نه ای دایم از بهر جرابند  
 مؤمن ز نون نایمن و نرسان ز نون نرنا  
 مخرام و مشو خرم از اقبال زمانه  
 زیرا که نشد وقف نو این کرة غرا  
 آسیه پی کرد فلک بی خردان را  
 و آشفته پی گشت بدو کار مهیا  
 دارا که هزاران خدم و خیل و حشم داشت  
 بگذشت همه پاک و شد خود نسن تنها  
 ۴۰ باز بست رباینده زمانه که نیاند  
 زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولای  
 روزیت از آن پس که در آن روز نیاید  
 خلق از حکم عدل نه ملجا و نه منتجا  
 آن روز بیاند همه خلق مکافات  
 هم ظالم و هم عادل بی هیچ محابا  
 آن روز در آن هول و قزع بر سر آن جمع  
 پیش نهاد دست من و دامن زهرا  
 نا داد من از دامن اولاد پیمر  
 بدهد بنام ایزد دادار تعالی

\*\*\*

۱ - قبه: گنبد، قبه گردنده اضافه موصوف به صفت و مراد  
 چرخ و آسمان است، خضرا مخفف خضراء مؤنث اخضر صفت مشبیه  
 است زیرا صفت مشبیه در الوان و عیوب (= رنگها و عیبها) مذکر بر  
 وزن «افعل» و مؤنث بر وزن «فعلاء» با الف مدوده می آید  
 قامت قوتوت اشاره به خبذگی و انحنای فلک است و قوت  
 برنا اشاره به توانایی فلک و تأثیر آن در عالم عناصر است.  
 ۲ - تشبیه فلک به سادر بدمهر در جای دیگر از دیوان (ص  
 ۴۶۹) نیز دیده می شود:

گر تویی ای چرخ گردان سادرم  
 چون نه ای تو دیگر و من دیگرم

ای خردمندان که باشند در جهان

با چنین بدمهر مآدر - داووم

۳- پاکیزه خرد = عقل. جوهر گویا = نفس. عقل و نفس از جوهر مجرد هستند برخلاف هیولی و صورت و جسم که جوهر مادی اند هیولی جوهر محال و صورت جوهر حال و جسم مرکب از هر دو است و فرق میان نفس و عقل اینست که نفس تعلق به جسم دارد و عقل ندارد به قول حکیم حاج ملاهادی سبزواری:

و دونه نفس اذا تعلق

جسا والّا عقل المغارق

(شرح غررالفوائد ص ۱۷۶)

۵- مفرد اسم مفعول از مصدر افراد به معنی تنها.

۶- در جای دیگر نیز (دیوان ص ۶۱) اشاره می کند که تن زندان جان است:

چه گویی کابین علوی گسهر پساک

بدین زندان و این بند از چه افتاد

خداوند از نیامد زو گناهی

درین زندان و بندش از چه پنهاد

۷- دیبای سخن اضافه شبّه به، به مثبّه است. این تشبیه در شعر فرخی (دیوان ص ۳۲۹) نیز دیده می شود:

با کاروان حله برغم زبسان

با حله تنیده زتن بافته زجان

و ناصر خسرو خود در بیت زیر نیز (دیوان ص ۵۱۱) به همین دیبای سخن اشاره می کند:

شهری که درو دیبا پموشند حکیمان

نه نافتة مآده و نه بافتة نر

۹- دریند (اول) در حرف اضافه و بند اسم است، در بند (دوم) در پیشاوند و بند فعل امر است.

مدارا مخفف مداراة مصدر باب مفاعله یعنی سازگاری کردن.

۱۰- در جمع بین «دارا» و «مدارا» صنعت جناس زائد به کار رفته است و مضمون بیت در عبارات زیر دیده می شود:

«بالمداراة تناس الامور» یعنی «کارها با مدارا سیات می شود» ابوسلیمان خطابی گوید:

سأدّت حیاً فدار الناس کلهم

فإنما انت فی دارالمداراة

یعنی: «تا زنده هستی یا همه مردم مدارا کن پس همانا تو در خانه مدارا هستی» (التمنیل والمعاشره تعالی ص ۱۹)

۱۱- بشکیب فعل امر از مصدر شکیبیدن یعنی شکبیا و

بر دیار بودن، ازیرا = زیرا، این کلمه در زبان پهلوی «اچیراک» بوده است.

شکیبا صفت فاعلی از مصدر شکیبیدن، مضمون این بیت در عبارت زیر دیده می شود: «من تبع الصبر تسبیحه النصر» (التمنیل

والمعاشره ص ۴۱۵) نظیر این بیت: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید (امثال وحکم دهخدا ص ۱۰۵۲)

۱۲- ورت = و اگر تو را، لذت حسّی لذتی است که با یکی از حواس پنج گانه ظاهر دریافته می شود و ناصر خسرو گاهی از آن تعبیر به «لذت جسمی» می کند مانند این بیت (دیوان ص ۵۲)

لذت علمی چو از دانا به جان تو رسد زان سپس ناید به چشمت لذت جسمی لذیذ

فرقان به معنی قرآن است که فارقی (= جداکننده) میان حق و باطل است خداوند در قرآن فرموده

«وانزل التوریه والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان» یعنی القرآن. (وجوه قرآن، ص ۲۲۱)، سخن آدم و حوا اشاره است به داستان آدم و حوا که در طلب لذت حسّی از درختی که از آن نهی شده بودند خوردند و در نتیجه از بهشت بیرون شدند. رجوع شود به کشف الاسرار ج ۱، ص ۱۴۷ ذیل آیه ۲۵ از سوره بقره «وقلنا با آدم اسکن انت وزوجک الجنة...»

۱۳- آزار مگیر از کس = مظلوم مباش، اشاره است به عبارت: «المؤمن لا یكون ظالماً ولا مظلوماً، ساوا مخفف مساوات مصدر باب مفاعله «ساوی بساوی مساواة».

۱۴- ناصر خسرو خار و خرما را به عنوان دو ضد در جاهای دیگر (دیوان ص ۱۷) نیز به کار برده است مانند:

نهان انسدر بدان تیگان چنانند که خرما در میان خار بسیار

۱۵- سرگین: زیاله، عود نام چوبی است که وقتی آن را بسوزانند بوی خوش از آن بر آید. مطری یعنی تر و تازه صفت عود است و بخور عود مطری معروف بوده است «... و بخر الموضع بعود مطری» (التهفوات النادره، ص ۱۶۲)

۱۶- مبر فعل امر از مصدر بریدن یعنی قطع رابطه و معاشرت کردن، مگس که حشره پست و زبون است در برابر عقبا که از فرط تکثیر به شکار کس در نمی آید قرار گرفته است ابوالعلا معری گوید:

أری العنقاء تکیر أن تصادا فعاند من تطیق له عنادا

(شرح سقط الزند ج ۱ ص ۱۷۰)

۱۷ - اشاره است به «الوحدة خير من جليس التواء» مجمع الامثال میدانی. ص ۶۹۲. ناصر خسرو در جای دیگر (دیوان، ص ۱۷۹) گوید:

تنها بسیار به از بار بد  
بار ترا بس دل هشیار خویش  
اسدی طوسی گوید:

مشو یار بدخواه و همکار بد  
که تنها کسی به که با یار بد

۱۸ - نریا: ستاره پروین. چون هفت ستاره گردهم هستند از آن تعبیر به خوشه پروین شده. حافظ گوید:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندلر عشق  
خرمن مه بجوی خوشه پروین به دو جو  
و در ادب عربی هم به همین تعبیر دیده می شود مانند بیت ابوالقیس بن اسلم (معاهد النصیص، ج ۲ ص ۱۷)

وقد لاح فی الصبح الثریا کماتری  
کمنقود ملاحیه حین نوراً

۱۹ - بیش و کمی جهان = زیادت و نقصان در امر دنیا که در شعر ابولفتح پستی دیده می شود:

زیادة المرء فی دنياه نقصان  
وربحة غیر محض الخیر خسران

ناصر خسرو (دیوان، ص ۲۲۹) گوید:

همه پیشی او به جمله کسبیت  
همه وعده او سراسر هاست  
دهر = روزگار، مواسا مخفف مواسات مصدر باب مفاعله

«واسی یواسی مواساة»

۲۰ - سراً و ضراً مخفف سراً و ضراً به معنی شادی و غم است که در این آیه شریفه دیده می شود: «الذین ینفقون اموالهم فی السراء والضراء...» در ادب عربی نیز به کار بردن «السراء» و «الضراء» رایج است چنانکه متنبی گفته است:

متفرق الطعمین مجتمع القوی  
فکاتبه السراء والضراء

(شرح دیوان، ج ۱ ص ۲۰).

ناصر خسرو به همین مضمون در جای دیگر (دیوان، ص ۱۶۱) می گوید:

راحت و شفت او از پس یکدیگر  
حظلتش با شکر، با گل خار آید

۲۱ - مکن کار به صفرا: صفرا مخفف صفراء به معنی زرد و

به یکی از اخلاط چهارگانه بدن اطلاق می شود که صفرا و سودا و بلغم و خون باشد و قدما می گفتند که تعادل این چهار خلط موجب سلامتی است و غلبه هر یک موجب بیماری است فی العنل غلبه سودا موجب جنون و دیوانگی و غلبه صفرا موجب آندوه و غم و عصبانیت است و هر دو در این بیت ناصر خسرو (دیوان ص ۲۸۷) دیده می شود:

مرد را سودای دانش در دل و در سر شود  
چونش تنگ و عار نادانی به دل صفرا کند

۲۲ - کریج: نقب و زیر زمین. به باد می آورد شعر ابوالعلاء معری را که گفته است:

والقی طاعن و یکتبه ظلّ الـ  
در ضرب الأ طناب والاوناد

ای انسان راحل عن الدنيا لا اقامة له بها والراحل السافر  
یکتبه ظلّ الشجر و یغنیه ذلک عن ضرب الخيام فضلا عن تنبید الاینة  
(شرح تنویر بر سقط الزند، ج ۲ ص ۳۱۵).

۲۳ - صنعا: صنعا، قصبه بلاد یمن و غمدان از بناهای عجیب آنجا بوده که تا به (جمع ثبع لقب شاهان یمن) آن را ساخته اند

ابن الکللی در توصیف آن گفته است: «اتخذت علی اربعة اوجه: وجه احمر و وجه ابیض و وجه اصفر و وجه اخضر، و بنی فی داخله قصرأ علی سبعة سفوف بین کل سفیفین اربعون ذراعاً فكان ظلّه اذا طلعت الشمس یری علی ماء بینهما ثلاثة امیال، و جعل فی اعلاه مجلساً بناء بالرخام الملون الخ. امیه بن ابی الصلت در پایان قصیده ای که سبب بن ذی بزن را مدح کرده است گوید:

فاشرب هنياً علیک التاج مرتقفا  
فی راس غمدان داراً منک محلالاً

تلک المکارم لاهعبان من لین  
شیا بماه فصارا بعد ابوالا

(أثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۱)

۲۴ - صعب: صفت مشبهه از مصدر صعوبت جمع آن صباب است، همانا: از ادات تأکید است مانند آن و این در عربی این کلمه در زبان پهلوی «هوماناک» بوده یعنی خوب مانند آن و این در عربی این کلمه در

شود که ناصر خسرو گاهی از کلمه «همانا» معنی تأکیدی را اراده نکرده بلکه معنی لغوی آن را که مفید معنی شباهت باشند اراده کرده در برابر

حقیقت مانند این دو بیت ناصر خسرو (دیوان، ص ۲۶۸ و ۲۷۸)

بسته مراد دل نبود مردی  
مردی مگوی مرد همانا را

اگر دانی که تا مردم نداند قیمت مردم  
میر مر خوبستن را خیره زی مردم همانانی

مقابله «مرد» و «مردمانا» و نیز «مردم» و «مردم همانا» اقتباس از مقابله ای است که حضرت علی علیه السلام «رجال» را با «آشابه الرجال» کرده است و عبارت محمد بن سرخ نیشابوری و آن قول است به تخمین و همانا نه به تحقیق این معنی دوم همانا را تأیید می کند (شرح قصیده ابوالهیثم جرجانی، ص ۴۹).

۲۵ - بر اثر: به دنبال ترجمه «علی اثر» عربی است. «ذهبت علی اثر» یعنی بدنیالت رفتن. انوری گوید:

کمزروی سبق مرتبه در مجمع وجود

ذات نو آمد اول و پس دهر بر اثر

ناصر خسرو در جایی دیگر (دیوان، ص ۲۲۸) نیز گوید:

ما بر اثر عترت فرزند رسولیم

و اولاد زنا بر اثر رای و هوا بند

تمناً صورت فارسی تمتی عربی است که مصدر باب نفل است یعنی آرزومند مانند نفاضا که صورت فارسی نفاضی عربی است.

۲۶ - تشبیه جهان به آب تیره در این بیت ابوالحسن نهایی دیده می شود (وفیات الاعیان ج ۳ ص ۲۸)

طیبت علی کدر و آنت تریدها

صفراً من الأقدار والأقدار

بدو در «در» تاکید و تکیه ای است برای ماقبل خود و مستقلاً سهمی در معنی ندارد مانند «بر» در «به جان بر» سطر هفتم همین قصیده، زنهار، آگاه باش، هان از کلمات مفید تحذیر است مانند حذار والحذر در عربی، مصفاً صورت فارسی مصفی عربی که اسم مفعول باب تفعیل است از مصدر تصفیه.

۲۷ - جوزا مخفف جوزاء نام برجی است از بروج فلکی که به فارسی آن را برج گردگان و دو بیکر خوانند. تقارن «چاه» و «جوزاء» نشان دهنده پست ترین و بلندترین پایه است ناصر خسرو گاهی «چاه» و «عرش» می آورد. به کار بردن «جوزاء» در ارتباط با نطق و سخن در این بیت منتهی (شرح دیوان، ج ۱ ص ۱۲) نیز دیده می شود:

انا صخرة الوادی اذا ما زوجمت

فصاذا نطقت فانتی الجوزاء

۲۸ - ناقة عضباء شتر ماده گوش نکافته است و لقب ناقه حضرت رسول (ص) بوده است. طبری می گوید: و پیغامبر علیه السلام بر اشتری نشسته بود نام آن اشتر عضباء بود و عضبا آن باشد که دو گوش او به دو نیمه بود. ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ ص ۲۴۴. در زبان فارسی الفهای مدوده صفت مشبیه مؤنث یا تخفیف به کار برده می شود و صفرا و سودا را به جای صفراء و سوداء به کار می برند. فخر حضرت رسول به سخن اشاره به حدیث شریف: «اوتیت جوامع الکلم»

است (التشیل والمحاضره، ص ۲۲).

۲۹ - ازیراک: زیرا. این کلمه در زبان پهلوی اچیراک است

لذا در فارسی به صورتهای مختلف زیرا، ازیرا، زیراک، ازیراک دیده می شود. و صورت اخیر نزدیک ترین صورت به اصل آن است. این بیت اشاره است به آیه شریفه: «ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جنکم بآیه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا یاذن الله واپری الا کمه و الا برص و احیی الموتی باذن الله...» (سوره آل عمران آیه ۴۹).

۳۱ - بیاد می آورد عبارت «صمت تسلیم به خبر من نطق تندم

علیه» (المستطرف ج ۱ ص ۳۱). طفرانی اصفهانی (دیوان ص ۵۶) گوید:

ویأ خیراً علی الاسرار مطلقاً

اصمت ففی الصمت منجاة من الزلل

ناصر خسرو در جایی دیگر (دیوان ص ۷۷) این مثل را به کتاب

«زبور» نسبت می دهد:

خامشی از کلام بیهده به

در زیورست این سخن مسطور

۳۲ - چوب از بهنا برتاب کردن: عمل بیهوده انجام دادن. زیرا

چوب از سوی درازا برتاب می شود.

۳۳ - بالا: قد و قامت. میان «والا» و «بالا» صنعت جناس

است.

۳۵ - شیدا: گنج و حیران در جایی دیگر ناصر خسرو «دهری»

را با کلمه «شیدا» وصف می کند (دیوان، ص ۱۶۷):

عالم قدیم نیست سوی داننا

مشو محال دهری شیدا را

ولیکن مخفف ولکن عربی است که در فارسی به صورتهای

«ولیکن» و «ولیک» و «ولی» دیده می شود.

۳۷ - تنزیل: ظاهر قرآن و تأویل باطن آن است. ناصر خسرو

می گوید: پس هر که از امت بر تنزیل بااستاد و مرتاویل را طلب نکرد بر

مثال کسی بود که از درخت سرگ خورد و از بار دور ماند. (زاد

الساغریین ص ۴۰۰)

۳۸ - غواص: شناگر، کسی که در شناوری مهارت دارد. هر که

طالب نایب یعنی باطن قرآن است مانند کسی است که طالب لؤلؤ در

دریاست که از کنار دریا به دست نمی آید و باید با یاری غواصی آن را

از زیر دریا بیرون آورد به قول شاعر: «یغوص البحر من طلب اللؤلؤ».

۳۹ - دارنده دنیا: خداوند

۴۰ - مفعول از غوغا مردم عوام است. حضرت علی (ع) در



وصف غوغا فرموده است: «هم الذين اذا اجتمعوا ضربوا واذا انفروا نفعوا» از حضرت سؤال شد زبان اجتناع آنان را دانستیم ولی سود جدایی آنان را ندانستیم حضرت فرمود چون صاحبان شغل بسر سر شغلهايشان برمی گردند و مردم بدان سود می برند همچون بنا که به بنای خود و بافته به کارگاه بافندگی خود و نانوا به نانوايي خود برمی گردد (شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۸) تاویل بر لفظ تفعیل است و مراد به آن متاویل است همچنانکه تنزیل در صدر سورة الزمر مراد به آن متزلک است (کشف الاسرار، ج ۲ ص ۲۰). مراد آن است که آیات متاویل یعنی تاویل بردار را دانایان و اهل علم درمی یابند و عامه و غوغا را به درک آن راهی نیست و آنان باید به تنزیل یعنی آياتی که فقط ظاهر آن مراد است بسنده کنند.

۴۱ - معاد: مخفف معاداة مصدر باب مفاعله به معنی دشمنی.

۴۲ - اسماعیلیان برای همه آیات ظاهر و باطن و تنزیل و تاویل قائلند و نزد آنان هر تنزیل و ظاهری دارای معنی باطنی و تاویل است.

أوا: آواز قول دارای معنی است و آوا صورت بی معنی است آدمیان از قول خرسند می شوند در حالی که خران از آوا هم که صورت بی معنی است خرسند می گردند.

۴۳ - شب قدر: شب تقدیر و احکام و فصل امور یعنی همان شبی که خداوند قرآن را بجهلگی از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل کرد و این شب در دهه آخر ماه رمضان است و همگی اتفاق دارند بر اینکه شب فرد است بعضی شب بیست و یکم و برخی دیگر شب بیست و سوم را گفته اند رجوع شود به (تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۸۵).

ناصر خسرو در جای دیگر (دیوان ص ۱۴۱) اشاره به شب قدر کرده است:

ای که ندانی تو همی قدر شب

سورة واللیل بخوان از کتاب

قدر شب اندر شب قدرت و بی

برخون آن سوره و معنی بیاب

شب پلدا: شب میلاد حضرت عیسی علیه السلام است.

۴۴ - ظلما: مخفف ظلما یعنی بسیار تاریک

۴۵ - خط معما: خطی که خواندن آن دشوار است خاقانی

گوید:

ز اشکال تیغ او قلم تیر هندسی

بر سطح معما خط معما برافکند

۴۶ - به باد می آورد حدیث شریف: «الاخیرکم بالمومن، من آمنه الناس علی اموالهم وانفسهم» (کنز العمال، ج ۱ ص ۱۵۰) ۴۷ - غیر مخفف غیره مؤنث اغبر نبره رنگ در این جا صفت از برای کوه خاک است.

۴۹ - خدم: جمع خادم، خیل اسبان، حشم

۵۰ - مولی از الفاظ اضداد است. یعنی به معنی اسم فاعل «منعم و معنی» و اسم مفعول «منعم و معنی علیه» هر دو می آید (الاضداد فی اللغة ابن الانباری، ص ۳۷). نظران تبریزی می گوید: ابا شاهی کجا هرگز نگرده بر زبانت لا

نو مولائی به هر شاه و شاهان دگر مولا

۵۱ - حکم: داور عدل: مصدر به معنی اسم فاعل، ملجا مخفف ملجأ اسم مکان از لجا ملجأ ملجا اسم مکان از نجا پنجو.

۵۲ - محابا مخفف محاباة مصدر باب مفاعله.

۵۳ - دادار: صفت فاعلی از «دادن» به معنی آفریدن و خلق کردن به معنی خداوند تعالی فعل ماضی به معنی اسم فاعل یعنی «متعالی».



# جستاری در دستور زبان فارسی

## انگیزه و توضیح

فعلهای زبان فارسی را از نظر ساختمان به چهارگونه ساده، پیشوندی (مشتق)، مرکب و عبارت فعلی تقسیم کرده‌اند. بی‌گمان در این مورد، دستوردانان شکل مصدری گروه فعلی را که نمودار کلی آن به شمار می‌آید در نظر داشته‌اند نه ساختهای گونه‌گون گروه فعلی را. ساختمان مصدر که از مشتقات اسمی فعل است، تنها نمایانگر ساختمان کلی گروه فعلی است، نه بیانگر ساختمان همه ساختهای آن. مثلاً: (رفته است) گروه فعلی ساده‌ای است، چون (رفتن) که مصدر آن است از یک ماده حاصل شده، یعنی دارای اجزایی نیست که بتوان آنها را جدا کرد و در ترکیب با جزئی دیگر به کار برد. ولی در ساخت (رفته است) که سوّم شخصی مفرد نقلی ماضی است دو عنصر فعلی به کار رفته و بنابراین نمی‌توان ساده‌اش دانست. مثالهایی از اینگونه نمایانگر آنند که ساختمان ساختهای همچون نقلی ماضی، همان ساختمان شکلی مصدری نیست، و ساختهایی اینچنین تحقیق و بررسی بیشتر و دقیق‌تری را نیازمندند.

معین‌ها را نباید با همکردها اشتباه کرد، برای این که همکردها با دیگر عنصر گروه فعلی یک واحد معنایی می‌سازد

فعل گذرای که در یک گروه فعلی به صورت صفت مفعولی در آید و پیش از (شدن) به کار رود، ناگذر می‌شود.

با سلام و آرزوی تندرستی و موفقیت برای شما.

از گرمایی بودن این را آموخته‌ام که زیره به کرمان فرستادن خطاست! ولی کاری است که شده، امیدوارم که چندان مایهٔ رسوائی نباشد. به نیت دیگری آغازش کرده بودم، چیزی دیگری از کار درآمد و گذارش افتاده به مجلهٔ شما که صالحان متاع خویش نموده‌اند و ما نیز.

«علی بابک»  
دبیر دبیرستانهای تربیت‌جام

■ آقای «بابک» - همکاران دو هزرت جابه. این مقاله را در فروردین ۱۳۶۵ برای ما فرستادند! از آن تاریخ تا حال که مقاله به چاپ می‌رسد، هیأت تحریریه رشد آموزش ادب فارسی در مورد چاپ یا عدم چاپ آن مردد بوده‌اند (۱) تردید را نظریهٔ دسر دهره برانگیخت که می‌گفت: این مقاله با اهداف کلی نشریهٔ ما، انطباق کامل ندارد و همکار خوش‌فلم و اهل تحقیق ما، می‌توانند مقالاتی که مناسب کار مخاطبان نشریه باشد، برای چاپ بفرستد. مقالاتی که سلعان ادبیات فارسی و دانشجویان تربیت معلم و نیز دانش‌آموزان را به کار آید و گرمی از مشکلات کار آنان بگنجد. اکنون نیز که مقالهٔ ایشان چاپ شده است، این تذکر را ضروری می‌دانیم که چاپ آن، دلیل موافقت ما با همهٔ نظریات ایشان نیست و اگر مقالاتی در نقد و توضیح آن برسد، چاپ خواهد شد. از آقای «بابک» و همهٔ همکاران از چندی که آثار و مقالاتشان را برای چاپ به نشریهٔ خودشان می‌فرستند، تشکر می‌کنیم و انتظار داریم با ارسال مقالاتی که ما در نیل به هدف اصلی‌مان - که در سرمقاله‌های شماره‌های گذشته یادآور شده‌ایم - یاری کنند و همکاری خود را با ما ادامه دهند.

رشد آموزش ادب فارسی

بعضی از دستور‌دانان در شناخت و شناساندن ساختهای گوناگون گروه فعلی و ساختمان آنها هم کوشیده‌اند. مؤلف «دستور جامع زبان فارسی» که در کتاب هفتم از اثر خود با بررسی افعال مُعین فرعی (همکردها) کوشیده تا فعلهای مرکب را بشناساند،<sup>۴</sup> در کتاب سوم از همان اثر، افعال مرکب را جعلی یا جدید نامیده و ساختهای همچون ماضی فریب (نقلی ماضی) را فعل مرکب دانسته است.<sup>۵</sup> مؤلف دیگر که دو اصطلاح مرکب و ترکیبی را چون دو کلمه مترادف به کار گرفته‌اند، علاوه بر فعلهای پیشوندی و مرکب، آن دسته از ساختهای گروه فعلی را هم که از چند عنصر فعلی ساخته شده‌اند با اصطلاح ترکیبی می‌شناسند. (ترکیبی در مقابل مطلق، یعنی: ساختهایی از گروه فعلی که از یک عنصر فعلی ساخته شده‌اند).<sup>۶</sup> می‌دانیم که فعل پیشوندی اساس پیشوندی است و فعلی ساده و بُنیاد فعل مرکب از عنصری اسی و فعلی ساده یا پیشوندی فراهم می‌آید، ولی در ساختهایی همچون نقلی‌ها چند عنصر فعلی هست. فرق نگذاشتن میان ساختمان بُنیاد گروه فعلی و ساختهای از آن که از چند عنصر فعلی ساخته می‌شوند، یعنی: از حیث ساختمان شناختن و شناساندن آنها با یک اصطلاح (= ترکیبی) باید از دقت علمی به دور باشد.

مؤلف دیگر که نظرش دربارهٔ افعال مرکب تفاوت چندانی با نظر فوق ندارد، در این مورد می‌نویسد: «آنچه به نام افعال مرکب فارسی نامیده می‌شود شامل کلمهٔ افعالی است که حداقل از دو جزء اصلی تشکیل یافته‌اند: جزء اسمی و فعلی کمکی. بخش اعظم این افعال می‌توانند هم در حال مجانبیت اجزاء و هم در حال غیر مجانب به کار روند: سوار شدن - سوار اتوبوس شدن... در تمام این اشکال عناصری که بین دو جزء فعل قرار می‌گیرند عموماً خصوصیت تعیین کننده دارند (!) و نقش آنها تعیین کردن قسمت اسمی فاعل است. اینگونه افعال را بخصوص در حالت استعمال غیر مجانب، اگر افعال ترکیبی بنامیم به نظر ما مناسب‌تر است... اما پاره‌ای نیز از همین افعال وجود دارند که معمولاً در حالی مجانبیت به کار رفته و تفکیک نمی‌شوند: کم کردن - کم شدن... اینها افعال مرکب حقیقی فارسی هستند.»<sup>۷</sup>

ایشان آن دسته از ساختهای گروه فعلی را که از چند عنصر فعلی ساخته شده با اصطلاح (گونهٔ مرکب زمانی)<sup>۸</sup> مشخص کرده‌اند که چندان دقیق و مناسب نمی‌نماید. (امید است مؤلف این گستاخی را بر این بنده ببخشاید.) برای اینکه زمان ویژگی ذاتی فعل است و تصور فعل جدا از زمان ناممکن است، بنابراین هر فعلی ویژگی زمان را با خود دارد که این در همه جا نمی‌تواند خصوصیتی برجسته و متمایز به شمار آید. مثلاً: در گروه فعلی (خوانده باشد) درست است که مضارع التزامی (بودن) جدا از زمان نمی‌تواند وجود داشته باشد، ولی برای

در آوردن گروه فعلی به وجه التزامی به صفت مفعولی فعل مورد نظر افزوده شده نه برای در آوردن آن به زمان ماضی؛ و فعل، پیش از این در زمان ماضی بوده است که توانسته‌ایم از آن صفت مفعولی بسازیم؛ و با در گروه فعلی (خوانده شد)، مطلق ماضی (شدن) نمی‌تواند ویژگی زمان را نداشته باشد، ولی برای ناگذر (لازم) کردن فعل مورد نظر بر صفت مفعولی آن افزوده شده است. بنابراین، مرکب زمانی خواندن اینگونه گروه‌های فعلی دست‌کم، آمیختگی ویژگی‌های فعل و در نتیجه آشفتگی در مفولات دستوری را در پی خواهد داشت.

تا آنجا که بر این بنده معلوم شده، دیگر پژوهشگران با به طور کلی چندان توجهی به ساختمان گروه فعلی نداشته‌اند و با تحقیقاتشان در زمینهٔ ساختمان گروه فعلی، منحصر به ساختمان بُنیادی و یا شکل مصدری آن بوده است.

این مقاله نتیجه تحقیقی است در ساختمان بعضی از ساختهای گروه فعلی، چند ساخت از ساختهایی که بیش از یک عنصر فعلی در ساختمان آنها به کار رفته است. اینگونه ساختها با اصطلاح (ترکیبی) مشخص شده‌اند، و برای ساختهایی که تنها یک فعل در ساختمان آنها می‌توان یافت، اصطلاح (تک ریشه‌ای) مناسب دانسته شده. انگیزهٔ کار را هم شاید بتوانست باشم روشن کنم.

اصطلاح ترکیبی در این مقاله به گونه‌ای روشن و مشخص به کار رفته و بنابر مختصر تحقیقی که نتیجه‌اش فراهم آمدن این مقاله بوده است، افعال زبان فارسی که از نظر ساختمان بُنیادی و یا شکل مصدری، به چهار گونهٔ ساده، پیشوندی (مشتق)، مرکب و عبارت فعلی تقسیم شده‌اند از نظر ساختمان ساختهای گونه‌گون به تکرر ریشه‌ای و ترکیبی تقسیم می‌شوند.

برای شناخت گونهٔ ترکیبی گروه فعلی و انبساط نخست چگونگی کار کرد فعل در گروه فعلی بررسی شده، و بر این بُنیاد گروه فعلی به دو گونهٔ تکرر ریشه‌ای و ترکیبی تقسیم شده است و هم افعال فارسی از حیث نگه داشتن و یا نگه نداشتن بار معنایی سه گونه دانسته شده‌اند. پس از آن، هریک از معین‌ها برای شناخت گونهٔ ترکیبی گروه فعلی بی که با کمک آن ساخته می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته. در بررسی معین‌ها، نخست به معنای فعل، سپس به کار کردش در گروه فعلی به عنوان معین و دیگر ویژگی‌هایش توجه شده، و در همهٔ این موارد تا آنجا که امکان داشته سعی شده است که گفته‌ها بازگو نشود. در این مقاله اصطلاح (ساخت) مناسب‌تر از (صیغه) دانسته شده و به جای آن به کار گرفته شده است. آنها هم با این تعریف که: «ساخت فعل صورتی از کلمه است که از روی آن شخص و زمان فعل را می‌توان دریافت»<sup>۹</sup>.

## کارکرد فعل در گروه فعلی

بررسی بار دستوری - معنایی گروه فعلی نشان می‌دهد که افعال زبان فارسی در ساختهای گوناگون گروه فعلی به چهار صورت می‌توانند به کار روند:

### ۱ - یا استقلال دستوری - معنایی:

فعلی که بار معنایی داشته باشد و تواند بی‌کمک فعلی دیگر در شکل فعلی خود به کار رود از استقلال دستوری - معنایی برخوردار است. چنین فعلی که خود می‌تواند گروه فعلی به شمار رود، هم ویژگی‌های دستوری فعل را دارد و هم معنای مشخص خود را: یعقوب چون نامه خلیفه را خواند و پیغامهای نیکوی او را از رسول شنید، به شمشیر خود اشاره کرد و رسول را گفت: به خلیفه بگو که میان من و تو جز این شمشیر نیست.<sup>۱۱</sup>

### ۲ - یا استقلال معنایی:

در گونه‌های ترکیبی گروه فعلی - که در این مقاله کوششی شده برای شناختن و شناساندن آنها - فعلی که بار معنایی گروه فعلی را دارد، جز در یک مورد از شکل فعلی خود بدر آمده و بار دستوری مؤثر خود را هم فرو گذاشته است. بنابراین از لحاظ دستوری نیازمند فعل یا افعالی دیگری است تا گروه فعلی بتواند شکل گیرد: مگر انسان به قرن بیستم رسیده است و حال آنکه قلب بیشتر آدمیان هنوز متعلق به عصر حجرست.

### ۳ - یا استقلال دستوری:

افعالی را که در گروه فعلی عهده‌دار بار دستوری هستند می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف: بسیاری از افعال برای دلالت بر مفهومی دیگر، با عنصر یا عناصر دیگری از زبان پیوند می‌خورند. آن عنصر یا عناصر تنها فعل را در پذیرفتن بار معنایی تازه کمک می‌کنند و از لحاظ دستوری هیچگونه حرکتی در گروه فعلی ندارند. گروه فعلی حاصل از این پیوند از حیث ساختمانی می‌تواند پیشوندی باشد، یا مرکب و یا عبارت فعلی: شاه صفی بعد از آنکه تمام شاهزادگان و نزدیکان خود را با جمعی از سرداران بزرگ ایران هلاک کرد، و حتی سائریگانه فرزندان خویش، محمد میرزا را هم به دست خود کشت، جمعی از زنان حرم به قصد انتقام و از بیم جان خویش در کشتن وی همدستان شدند و زهری در طعاش داخل کردند ولی اتفاقاً آن زهر چندان کاری نداشت که او را از

بلی درآورد و پس از دوماه بیماری شفا یافت. شاه صفی پس از تفتیش و تحقیق دریافت که آن زهر در حرمسرا فراهم گشته..... شبی از حرمسرای شاهي صدای ناله وزاری برخاست. بامداد روز بعد معلوم شد که به فرمان شاه در حرمخانه گودالی بزرگ کنده و چهل تن از بانوان و دوشیزگان و کنیزکان را زنده به گور کرده‌اند.

این فعلها را می‌توان همکرد<sup>۱۲</sup> نامید، هر چند که شاید این اصطلاح در گروه فعلی پیشوندی، برای فعلی دستوری چندان مناسب نباشد.

ب: محدود فعلهایی می‌توانند با تهن شدن از بار معنایی خود، در گونه‌های ترکیبی گروه فعلی، جز در یک مورد، باز مؤثر دستوری را بر عهده داشته باشند. این فعلها را معمولاً معین فعل و یا به اختصار مُعین می‌نامند:<sup>۱۳</sup>

از روایات برمی‌آید که عیسی مسیح و یحیی پشمینه‌پوشی گزیده بودند.

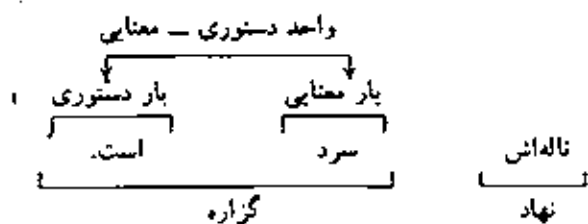
\*

گروه فعلی معمولاً استقلال دستوری - معنایی دارد، یعنی: علاوه بر اینکه گروهی است با ویژگیهای دستوری فعل، واحدی معنی‌دار هم هست:

باید حکومتی که ملت انتخاب می‌کند بر بین‌النهرین حکومت نماید.

ولی در جمله‌هایی که گروه فعلی آنها را اسنادی، رابط و یا عام<sup>(۱۴)</sup> خوانده‌اند، گروه فعلی، فقط بار دستوری دارد، در چنین جمله‌هایی بار معنایی به طور کلی بر عهده کلمه و یا گروهی از کلمات است که مسند نامیده شده:

روشنفکر برخاسته از اشرافیت، ناله‌اش سرد است.



می‌بینیم که گزاره چنین جمله‌هایی از دو رکن جدا نشدنی و کاملاً منکی برهم ساخته شده و - درست یا نادرست - آنچه را که فعلی رابط یا اسنادی نامیده‌اند، در این مقاله (مُعین گزاره) دانسته شده. مُعین گزاره، تک ریشه‌ی باشد یا ترکیبی، تنها استقلال دستوری دارد.



#### ۴ - بی‌استقلالِ دستوری - معنایی (وابسته):

برخی از افعالی که معمولاً می‌توانند با استقلالِ دستوری مُعین فعل باشند، ممکن است با فرو گذاشتنِ بارِ دستوری از شکلِ فعلی بدر آیند و در یک واحد گسترده مُعین به کار روند؛ در اینصورت نه استقلالِ دستوری دارند نه استقلالِ معنایی و در این مقاله (وابسته) نامیده شده‌اند:

این حسنگ در زمانِ صدارتش، در عهدِ سلطان محمود، در سفری که از حج برمی‌گشته، از راه بغداد نیامده بوده بلکه از راه شام آمده بوده (است؟)، و خلیفهٔ فاطمی برای او خلعی فرستاده بوده (بود؟) او هم گرفته بوده است خلیفهٔ عباسی برای محمود بیغام داده بوده است که این وزیر تو قرمطی است.

\*

#### گروه فعلی ترکیبی

	فعل مورد نظر	
	معین	وابسته
استقلال معنایی	وابسته <td>استقلال دستوری </td>	استقلال دستوری
نیامده	بوده	است
گرفته	بوده	است
بیغام داده	بوده	است

#### گروه فعلی تکریشه‌ای و ترکیبی

کاربردهای چهارگانهٔ فعل در گروه فعلی ما را بر آن می‌دارد تا گروه‌های فعلی را بر اساس ساختهای گوناگون و یا صورتهای مختلفی که می‌تواند داشته باشد، به دو گونهٔ تکریشه‌ای و ترکیبی تقسیم کنیم.

#### ۱ - گونهٔ تکریشه‌ای:

آن گونه از گروه فعلی را که امروزه بیش از یک فعل در ساختِ آن توان یافت، تکریشه‌ای می‌نامیم.

روشنفکر بمخاطر یک نیاز ذهنی می‌جنگد. مبارزینی که امروز در کوهستانها و جنگلهای گوشه و کنار دنیا می‌جنگند همه ریشهٔ روشنفکری دارند و به خاطر هیچ طبقه‌ای نمی‌جنگند و هیچ طبقه‌ای هم پشتیبانشان نیست.

(آل احمد)

#### ۲ - گونهٔ ترکیبی:

گونه‌ای از گروه فعلی را ترکیبی می‌نامیم که بیش از یک فعل در ساختِ آن به کار رفته باشد:

در بابِ صحو و مجاهده که در تقریر معارف سخن می‌گفته‌اند، از نقد غافل نبوده‌اند و هر چند غالباً حدود لفظ را به قدرِ ضرورت مرعی می‌داشته‌اند، اما در نقد و شناختِ شعر اکثر به معنی توجه می‌ورزیده‌اند.

گونهٔ ترکیبی را نباید با گروه فعلی مرکب اشتباه کرد که فعل مرکب در ساختمانِ بنیانی، حداقل از یک عنصر اسمی و عنصری فعلی ساخته شده، ولی در ساختمانِ گونهٔ ترکیبی، بیش از یک عنصر فعلی به کار رفته است. گروه فعلی مرکب هم می‌تواند تک‌ریشه‌ای باشد، مثل: (شتاب کرد). و هم ممکن است به گونهٔ ترکیبی به کار رود، مثل: (شتاب کرده است). گروه فعلی پیشوندی و عبارتِ فعلی هم در این مورد همانند فعل مرکب‌اند.

\*

معین‌ها را نباید با همکردها اشتباه کرد، برای این که همکردها با دیگر عنصر گروه فعلی یک واحد معنایی می‌سازد

اقسام فعل از حیث نگه‌داشتن و نگه‌نداشتنِ بارِ معنایی افعال زبان فارسی از حیث نگه‌داشتن و یا نگه‌نداشتنِ بارِ معنایی سه گونه‌اند:

- ۱ - فعلهایی که هیچگاه بار معنایی خود را فرو نمی‌گذارند.
- ۲ - فعلهایی که می‌توانند با فرو نهادنِ بار معنایی خاص خود در واحد معنایی بزرگتری مشارکت داشته باشند. اینها همکردهایند.
- ۳ - معدود فعلهایی که عموماً از بار معنایی خود نهی می‌شوند تا بتوانند در گونه‌های از گروه فعلی که از چند عنصر فعلی ساخته شده (گونه‌های ترکیبی) معین فعل باشند. بیشتر این افعال بار مؤثر دستوری گروه فعلی را عهده دارند. و می‌توانند در یک واحد گسترده مُعین، (وابسته) هم باشند؛ یکی‌شان گروه فعلی را در پذیرفتنِ مفهوم استمرار کمک می‌کند. اینها مُعین‌هایند.

معین‌ها را نباید با همکردها اشتباه کرد، برای اینکه همکردها با دیگر عنصر یا عناصر گروه فعلی یک واحد معنایی می‌سازد، یعنی: هر یک از عناصر فعل مرکب معنی خاص خود را رها می‌کند تا از مجموع

آنها معنی واحدی دریافته شود. بنابراین فعلی جمله مرکب (همکرد) در معنای گروه فعلی مشارکت دارد و یکی از پایه‌های معنایی فعل مرکب است؛ در صورتیکه در گروه فعلی به معنای معین‌ها توجهی نیست و عنصری معنایی به شمار نمی‌آیند. معین‌ها جز یکی‌شان، بار مؤثر دستوری گروه فعلی را عهده دارند بی‌آنکه در ساختن یک واحد معنایی رکنی به حساب آیند.

\*

### معین‌ها در گونه ترکیبی گروه فعلی

سخت‌پیوندان - سست‌پیوندان

آن دسته از گروه‌های فعلی ترکیبی که سمی شده در این مقاله بررسی و شناخته شوند، از عنصر فعلی که معمولاً فعل مورد نظر گفته می‌شود، با یک یا چند معین فعل ساخته شده‌اند. منظور از معین فعل همان چهار فعل بودن، نشدن، خواستن و داشتن است که کارکردشان در گروه فعلی یکسان نیست:

بودن فعلی است با رابطه اسنادی مستحکم، یعنی: در اسناد آنچه منظور است به نهاد، مناسب‌ترین فعل زبان فارسی است. همین ویژگی موجب شده تا گونه‌های ترکیبی زمانی و وجهی ماضی تنها با کمک همین فعل ساخته شود، و در جمله‌هایی به اصطلاح اسنادی، کاربرد بی‌فراوان و گسترده داشته باشد. این فعل، هیچگونه رابطه سمی در خود ندارد؛ نه گذرا (متممی) است و نه گذراشدنی و پیوندش با دیگر عناصر گروه فعلی ترکیبی استوار است.

عمده تفاوت (بودن) با (شدن) در این است که در (شدن) رابطه منفی متممی نهفته است، یعنی: افعالی گذرا با کمک همین فعل ناگذر می‌شوند، در معانی متعدی‌ش، افعال دیگری می‌توانند جانشینش شوند.

فعلی که بر این دو معین انکای دستوری داشته باشد، با درآمدن به شکلی صفت مفعولی از صورت فعلی خود دور می‌شود، و این هر دو، به هنگام معین فعل بودن، هیچ‌بار معنایی ندارند.

این دو فعل با اصطلاح (سخت‌پیوند) از دیگر معین‌ها مشخص شده‌اند.

خواستن رابطه متممی مستحکمی دارد؛ مفعول خواه است. هیچگاه معنی خود را به تمامی فرو نمی‌گذارد، بنابراین در گونه ترکیبی، رابطه اسنادی استواری ندارد و کم‌وبیش تشخیص بر جستگیش محفوظ می‌ماند. فعلی که بر معین خواستن انکای دستوری دارد به شکلی مصدر کوتاه درمی‌آید که از شکلی فعلی، چندان دور نیست.

رابطه اسنادی داشتن که گذرا نیز هست از خواستن، سست‌تر

است. این معین در گونه ترکیبی هر چند بار مؤثر معنایی ندارد ولی شکل و تشخیص کامل خود را حفظ می‌کند. آن فعلی هم که از حیث استمرار متکی بر این معین است شکل کامل فعلی خود را دارد. این دو فعل با اصطلاح (سست‌پیوند) از دو تای دیگر مشخص شده‌اند.

\*

### الف: سخت‌پیوندان

۱ - بودن:

این فعل را می‌توان جان گروه فعلی<sup>۱۵</sup> و فعالترین فعل دانست. در معنای شناخته شده‌اش، با استقلال دستوری - معنایی به کار می‌رود و به هر گونه و شکلی که به کار گرفته شود می‌تواند در گروه فعلی بار معنایی داشته باشد:

در هیچ زبانی آن قدر که معنی هست لفظ نیست. وقتی که شما در نمدن پیرو بودید، لغاتی در زبان شما وجود داشت که در زبانهای دیگر نبود.

در آزمون چند دهه عمر عباس‌جان، بوده بودند کسانی به سان ماه درویش که سرانجامشان به خود گویگی رسیده بود.

(دولت‌آبادی)

اگر قافیه نباشد<sup>۱۶</sup> چه خواهد بود؟ حباب تو خالی. شعری بی‌قافیه مثل آدم بی‌استخوان است.

(بودن) به معنای ادامه داشتن هم به کار می‌رود و نمایانگر جریان کار، رویداد و یا حالتی در طول زمان است. در این معنی معمولاً فراکرد پایه‌ای است که پیرو نهادی دارد:

سالها بود که آزادمردان ایران به این مسلک آسمانی... می‌گرویدند.

(= گرویدن آزادمردان مردان ایران به این مسلک آسمانی، سالها ادامه داشت.)

در این معنی، (شدن) را می‌توان به جای (بودن) به کار برد: سالهاست در همین شکل و قیافه مانده است. (= سالها می‌شود که در همین شکل و قیافه مانده است.)

وجه امری بودن گاهی رساننده شگفتی است و معنایی قریب به (توجه کن) دارد، و بازم پایه‌ای است که معمولاً به پیروی نیاز دارد تا روشنگر علت شگفتی باشد:

ما را پاش که با چه آدمهای ترسویی به باغ آمدیم. (افغانی)

در این مورد می‌توان بجای (بودن)، (دیدن) را به کار برد.... در همین وجه، افزون بر معنی شناخته شده‌اش مفهومی قریب به

(بمان = صبر کن) را هم می‌رساند و به منظوره‌های گونه‌گونی به کار می‌رفته است:

بمان تا جان برود در طلبِ جانانم

که به کاری به از اینم باز نیاید جانم

(سهنی)

مشققاتِ مشهور این فعل فراوان نیست؛ آنچه هم هست از گذشته بازمانده است. و می‌توان گفت که امروزه مزایای چندانی ندارد:

چون گریزم زانک بی‌نوزنده نیست

بی‌خداوندیت بود بنده، نسبت.

(مولوی)

کمال عجز و خودخواهی است اگر وجودی عاجز و متزلزل به بود و نبود خود اهمیتی دهد.

رها بایست شدن... پیش از آنکه جوهر و چکیده وجود تو در بلنتی بودگانی بکسره باطل شود.

تا آنجا که بر این بنده معلوم شده در میان بومیان شهر زرنند کرمان و هم در میان شهرهای تایباد و خواف - در استان خراسان -

شکل سوم شخص مفرد ماضی این فعل کاربرد اسمی دارد. به تنهایی به معنای (تمام) به کار می‌رود و در ساختمان فعل مرکب به معنای (تکمیل)

به کار گرفته می‌شود و همکردش نیز (کردن) است...  
به عنوان معین:

(بودن) تنها در ماضی، گونه ترکیبی گروه فعلی می‌سازد؛ از باری معنایی نمی‌شود و باری دستوری گروه فعلی را بر عهده می‌گیرد. در

یک گروه فعلی هم می‌تواند به شکل وابسته به کار رود هم بسیار دستوری. فعل معنایی و با افعال معنایی و وابسته پیش از فعل دستوری

(بودن)، در گروه فعلی، شکل صفت مفعولی پذیرفته و تحرک دستوری ندارند. این فعل در چهار گونه ترکیبی ماضی (گونه ترکیبی زمانی)، در

یک گونه (گونه ترکیبی وجهی) و در گونه دیگر (گونه ترکیبی زمانی - وجهی) می‌سازد:

### گروه فعلی

همانطور که دیده می‌شود، هنگامیکه افعال دال بر زمان و وجه در یک گروه فعلی جمع شوند، برتری از لحاظ دستوری بساوجه است. نهمان، یعنی: فعلی که دلالت بر وجه گروه فعلی دارد حامل بسیار دستوری است:

اصلاً معلوم نیست که این مارشال قشون عثمانی را شکست داده بوده باشد.

و همینطور است هنگامی که فعلهای وجهی و جهتی در یک گروه فعلی جمع شوند (= گونه ترکیبی جهتی - وجهی):

شهادت جامه‌ای نیست که بر قامت ناکسان بریده شده باشد. ولی هرگاه افعالی که دال بر زمان و جهت اند در یک گروه فعلی

به کار روند برتری دستوری با زمان است نه جهت. این جدال (= جدال ادبی) که در تاریخ ادبیات همه کشورها

دیده شده است، اگرچه به شکست طرفداران اصول قدیم می‌انجامد، بی‌فایده نیست.

اینگونه ترکیبی را می‌توان جهتی - زمانی دانست. (بودن) هم بگونه تک ریشه‌ای و هم بگونه ترکیبی می‌تواند معین

گزاره باشد: مایه کار و سرمایه اقتضای هنرمند، اندیشه او ست.

هیچکس مالک چیزی نبود مگر آنکه با پادشاه و فرمانروای وقت بسازد.

این انتظار ما بیهوده بوده است.

#### جمله

گزاره	معین	نهاد
	بار معنایی	
گزاره (گروه فعلی دستوری)	وابسته	این انتظار ما
فعل دستوری	بیهوده	
است	بوده	

عنوان متداول	معین		فعل مورد نظر	
	بار معنایی	وابسته	بار معنایی	فعل مورد نظر
بعید ماضی	آمد	-	بار معنایی	آمد
نقلی ماضی	آمد	-	بار معنایی	آمد
نقلی استمراری ماضی	می‌آمد	-	بار معنایی	آمد
نقلی بعید (ابد) ماضی	آمد	بوده	بار معنایی	آمد
ماضی التزامی	آمد	-	بار معنایی	آمد
بعید ماضی التزامی	آمد	بوده	بار معنایی	آمد

می‌بینیم که گروه فعلی هیچگونه بار معنایی ندارد و بنا بر این معین گزاره خوانده شده؛ برای اینکه گزاره با کمک همین گروه فعلی است که می‌تواند یک واحد معنایی - دستوری باشد. گروه فعلی از یک وابسته و فعل دستوری (فعلی که تحرک دستوری گروه فعلی را عهده‌دار است) درست شده، و این فعل بنا وابسته پیش از خود یک واحد گسترده معین ساخته است.

(بودن) فعلی است خود معین، یعنی هرگاه با بار معنایی به کار رود و با معین گزاره باشد، در آن دسته از گونه‌های ترکیبی که با آنکا به معین همین فعل ساخته می‌شوند، از لحاظ دستوری، بر معین خود متکی است:

فریبی هم در کار بوده بود.

بلخی دست آخرین آن چیزها نبود و نبوده بود.

عباسجان... از بیغام ستار به موسی، دریاپ دلاور، بسی خیر نبوده بوده است.

این فعل ناگذر (لازم) گذرا (مستعدی) نشدنی است. در ساختمان فعل مرکب نمی‌تواند همکر باشد، یعنی با صورت فعلی و با دستوری نمی‌تواند به کار رود، و هیچگاه با (داشتن) در یک گروه فعلی جمع نمی‌شوند، و صرف کامل آن در تمام زمانها معمول زبان نیست.

\*

## ۲ - شدن:

این فعل می‌تواند به گونه تک ریشه‌ای با استقلال معنایی - دستوری، و در گونه ترکیبی با استقلال معنایی به کار رود. در گذشته مفهوم (رفتن) را می‌رسانده و با همان مفهوم کنایه از سیری شدن، از دست رفتن و نابود شدن هم بوده است:

خواب خوشی من ای پسر دستخوشی خیال شد

نقد اسید عمر من در طلبِ وصال شد.

(سعدی)

گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد.

(حافظ)

فارسی. بعد مغول بر باد شد

اصطلاحات کهن از یاد شد.

(بهار)

به معنای وارد شدن و فرو رفتن نیز به کار می‌رفته:

نقل است که جمعی به صومعه او (ابن عطا) شدند، جمله

صومعه دیدند تر شده.

(عطار)

پس (یعلیخا) در شهر شد و هیچکس را نمی‌شناخت.

(میبیدی)

چون شب آید همه را دیده بیارامد و من

گفتی اندر بُنی مویم سر شتر می‌شد.

(سعدی)

گاهی هم معنی فرا رسیدن را از آن اراده می‌کرده‌اند:

چو شد روز، رستم بیوشید گبر

نگهبان تن کرد بر گبر بر

(فردوسی)

معنایی قریب به (ممکن بودن) و (امکان داشتن) هم از آن بر

می‌آمده است:

بدان هوس که به مستی بیوسم آن لب لعل

چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد.

(حافظ)

در روزگار ما همین دو معنی اخیر برای (شدن) باقی مانده

است. هر چند که گهگاه استادان بزرگوار این فعل را به معنایی به

کار برده‌اند که مثلاً میبیدی به کار برده بود:

آن گروه که شب رفته بودند علمها را کشیدند و به سر گروه

آمدند و به دره شدند

فرا رسیدن از معنایی شناخته شده (شدن) است و فعل در این

معنی امروزه کاربرد گسترده و فراوانی دارد: افشین هر روز از یامداد

نا شامگاه به محاصره می‌پرداخت و چون شب می‌شد به خنق خود

می‌رفت چون یامداد شد و بانگ طبل شنیدید علمها را یای دارید.

شب چله که شد حاضریم جشن تولد خودم و بجهام را با هم

بگیریم.

دیگر از معنایی که برای (شدن) مانده ممکن بودن و امکان‌پذیر

بودن یا امکان داشتن است. در این معنی معمولاً فرا کردی می‌خواهد

که در حکم نهادش باشد:

نشد! نشد که شتر را درسته از چاه بدر بکشند. (= بدر کشیدن

شتر. درسته از چاه، نشد.)

شاید می‌شد که برود به گلخن علی‌گناو و چشمی گرم کند.

علاوه بر این به نظر می‌رسد که امروزه این فعل مفهومی

نزدیک به (روی دادن)، (اتفاق افتادن) و (پیش آمدن) را هم

می‌رساند:

بسا شده است که بر اثر مشاهده یک چنین غلطی (= غلط

املائی) تمام هیبت و شوکت وزیری یا امیری بر باد رفته است.

و بسا می‌شود که در هنگامه کارزار بخت بر می‌گردد.  
هرگز نشد که در تمام این شش سال و چند ماه یک نفر در  
سراسر این مملکت گرسنگی بکنند.  
دیده می‌شود که (شدن) در این معنی هم نیازمند فرا کرد پیروی  
است تا جانشین نهادش باشد و یا توضیح دهنده آن.  
به عنوان معین:

فعل گذرای که در یک گروه فعلی به صورت صفت مفعولی در  
آید و پیش از (شدن) به کار رود، ناگذر می‌شود. (شدن) در این صورت  
از هرگونه بار معنایی تهی و معین فعل است، که اگر با گونه‌های ترکیبی  
زمانی و جهتی نیامیخته باشد بار دستوری دارد و گرنه وابسته است.  
مسائلی هستند که شاید از فرط بدیهی بودن نادید گرفته  
می‌شوند.

سخنی که بی‌روبه گفته شود، ممکن نیست پسندیده آید.  
نخستین شعر... در زمان یعقوب ثبت سروده شده است.  
صبح سحر باید به حمام برده شده باشد.

### گروه فعلی

عنوان متداول	فعل مورد نظر		عنوان گونه ترکیبی
	وابسته	معین	
مضارع اخباری - مجهول	نادیده گرفته	—	شدن
مضارع التزامی - مجهول	گفته.	—	
نظری ماضی - مجهول	سروده	شده	جهتی - زمانی
ماضی التزامی مجهول	برده	شده	جهتی - وجهی

سفرات به نوشتن جام زهر محکوم شد.  
محکوم شدن ناگذر محکوم کردن است.  
همچنین است در گروه فعلی پیشوندی:  
چگونه آب شدی و به زمین فرو شدی؛ چگونه بادو در باد  
شدی؟

فرو شدن ناگذر (لازم) فرو کردن است.  
(شدن) گاهی ناپویا - با تحرک دستوری اندک - پیش از  
فعلی که همواره در شکل مصدر کوتاه است در می‌آید و اساس  
جمله‌های بی شخص، شکل می‌گیرد. از آنجا که هم (شدن) استقلال  
معنایی دارد و هم فعل پس از آن، آنچه شکل می‌گیرد نه گونه ترکیبی  
است نه ساختمانی مرکب:

مسلم را نمی‌شد از جایش تکان داد.  
می‌شود به جاهای دور دوری رفت.  
(نمی‌شد تکان داد - تکان دادن نمی‌شد - تکان دادن ممکن  
نبود - تکان دادن مسلم از جایش ممکن نبود.

می‌شود رفت - رفتن می‌شود - رفتن ممکن است - رفتن  
به جاهایی دور دور ممکن است.)  
می‌پیشیم که با نمونه فشرده‌ای از جمله مرکب سر و کار داریم.  
جمله‌ای که پایه‌اش (شدن) است و پیرو در حکم نهاد.  
این فعل از لحاظ دستوری، در ستون ادبی، در ساختمان  
گروه‌های فعلی پیشوندی و عبارت فعلی کاربرد گسترده و فراوانی  
داشته:

امیر برخاست و به جای خود باز شد.  
امیر بر این ملاحظه واقف گشت و نیک از جای یزد.  
عمر حقیقت به سر شد عهد و وفایی سپر شد.  
(بهار)

(شدن) می‌تواند به گونه تک ریشه‌ای یا ترکیبی، بار معنایی  
خود را فرو گذارد و معین گزاره شود: هوا دم به دم ملایم می‌شد،  
نه! عباس، دیگر عباس نبود، عباس هم نمی‌شد... نه! اما نه!  
مرگان چفر شده است. مرگان چفر شده بود.  
عباس دیگر شده بود.

در ساختمانی فعل مرکب گذرا (مستعدی)، هرگاه (شدن) جای  
فعل نشیند و گروه فعلی را ناگذر (لازم) کند (همکرد) است نه معین. در  
این مورد معمولاً (شدن) به جای (کردن) و جانشین‌های گذرای آن -  
ساختن، نمودن، فرمودن - قرار می‌گیرد. ۱۹  
ذهن مردم به کلیات و مبهمات نمی‌تواند خرسند شود.  
(ذهن مردم را به کلیات و مبهمات نمی‌تواند خرسند کند.)

# درسی از معلم

## خسته خرسند

در قاب زرین اندیشه خویش  
بر قامت سعادت شهر

آویخته است

دختر مدرسه مهربانی!

و مادر دلاور شیرمردان سنگین گام!

ترا دو بشارت باد:

بشارت دردی که

روزگار تلخ

در باغ رنگارنگ چشمانت

خواهد کاشت

و بشارت جنگلی

که آفتاب صداقت مشرق

در دستهای پرتوان تو

خواهد رویاند.

دختر مدرسه تنهایی‌ها و تبسم‌ها!

معلم درمانده‌ات را

دیگر دست ویای

به فرمان نیست

دست‌ها در میانه دیوار یأس

به سنگ بدل شد

و یای ناتوان

در خاک فرو رفت.

دخترم!

مرا دیگر. پایان درسید

و همین جاست

که باید در میان شن درد

فراموش شوم

و چشمانم. آرام آرام

نگاه را

از یاد ببرد

بروا!

وا پس منگر.

دخترم! معلم فردای تنهایی‌های تازه!

بروا!

و مرا در کلاس دختران فردا

— صبیانه —

تکرار کن

من از برکه قطره قطره حوصله خویش

باغچه کوچک بی‌تابیت را

سیراب کرده‌ام

و آنگاه که به ریشه دادن قلم

در سبزه شیرین انگشنتان

خورشید را

طاعت نمانده بود

و آنگاه که نخستین نگارش خود را

بر برگ برگ اشتیاق مهربانی من

مشق کردی:

من در اشک خند رضایت خویش

خرسند بودم

و در آن بعدازظهر زیبا

که زنانگی. بر شاخه‌های قامت دلنشینت

به میوه نشست

و زیستن

ضربان دوباره‌اش را

در دستهای نازت

آغاز کرد

مرا سعادت

به سبزترین فصل خود

رسید.

که دیدم: دختر دلنواز مدرسه عشق را

معلمی عاشق بوده‌ام

و دیدم که او

عصاره دل خسته‌ام

و چشمانم پرغبارم را

دختر دلنوازم!

که با غصه‌های زیبات

با خورشید به مدرسه می‌آیی

و من برای دین شادایی خویش

به مبارکیادت می‌آیم

نگاه کن!

به چشمانم نگاه کن!

به چشمانم. که با چشمان مرطوب مادرت

در دلنگی تو گریسته است:

منم.

معلم خسته خستات

که در بامداد تبسم

گل‌های دلنواز کودکیت

در چشمانم

بالیدند

بایبیز ۶۵ منیره احمد سلطانی

# برای معلمان دانش آموزان بویژه طلاب علوم دینی

کودکی هفت یا هشت ساله بودم. سایه لطف پدر و مادر هنوز بر سرم بود. صبحها دو کتاب دبستانی را زیر بغل می گرفتم: همراه آن دفتری بود که مادرم آن رادوخته بود. سه قلم: مداد، قلم نی، قلم فرانسه (به اصطلاح آن روز) که در قلمدان می گذاشتم تمام لوازم تحریرم بود. آن زمان، دفتر صغافی شده بسیار کم بود. دفترها را از کاغذهای طبیی بریده، به قطع خشتی، دوخت می زدند و جلد آن را از کاغذ فنیی درست می کردند.

چون معمولاً صبحانه نمی خوردم مادرم در جیبم گاهی نخود کشمش یا عتاب باسنجد یا... می ریخت و سفارش می کرد تا ظهر آنها را بخور که گرسنه نشوی. مرییان مادر آن روزگار به ما مستقیم و غیرمستقیم تلقین می کردند که: اندرون از طعام خالی دار

تادرو نور معرفت بینی فکر می کردم، پرخوری از هوش و درک آدمی می کاهد. اصولاً هم منطقه پیرچند وقایبات مردم صبور و قانعی دارد و این هم شاید زائیده خشکی و کم بارانی و قحطی های بی در پی آن دیار بوده است. باری، روزی که در خانه ما از خوردنی و نقلات چیزی نبود: مادرم به پدرم - که درود خدا بر آنان باد - می گفت: به احمد کمی پول بده که چیزی برای خود بخرد. پدرم به من از سکه های رایج آن زمان - یک دوپولی یا چهارپولی یا هشت پولی (سکه های بزرگ مسین) و بعدها که سکه های برنزی سفید و زرد معمول شد یک عباسی می داد. مادرم اعتراض می کرد که پول بیشتری به بچه بده. پدرم می گفت: پس است! اگر پول بیشتری بدهم خرج چیزهای باطل خواهد کرد. سپس پدرم به عنوان نصیحت می گفت: پسر! تحصیل باید با سختی همراه باشد. ناز پرورد تنعم نبرد راه همه دوست عاشقی شیوه رساندن بلاکش باشد

تحصیل و نیز مباحث و معارف اسلامی به اسناد آیات و اخبار وارده با قلمی ساده و شیوا که به مناسبت رویدادهای زندگیش تسیر می باشد. خواننده را به نکات علمی و دستورهای اجتماعی اسلام بیشتر آشنا می سازد. «از همه مهمتر این کتاب شامل وقایعی است که: مقارن شروع جنبش مشروطه خواهی در ایران «و حوادث تاریخی من جمله جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م) و تأثیر نهضت مشروطیت ایران در عراق مخصوصاً بین علمای نجف و حقایق از قیام روحانیت را با قلمی بسیار ساده نگاشته که مطالعه آن گوشه ای از حقایق صدر مشروطیت را آشکار می سازد.»

اهمیت دیگر کتاب از این جهت است که خواندن آن به معلمان و طلاب و دانش آموزان جوان نفهم می کند کسب علم و دانشمندان بزرگوار گذشته و حال - آنهایی که به دوره تحقیق و اجتهاد و مقامات علمی بزرگ رسیده اند - چه مشقانی در راه تحصیل تحمل می کرده اند و در عین حال دست از طلب علم بر نمی داشته اند. و نیز این کتاب از این جهت می تواند مورد توجه قرار گیرد که چقدر در گذشته، برای حفظ آبروی فقر و قناعت و سر بلندی معنوی و علمی، بزرگان دانش ما، با کفاف و روزماید بسیار کمی می ساخته، و بر در صاحبان زور و قدرت و سلطه و سلطنت روی عزت نمی سائیده اند. ما اگر بخواهیم از این کتاب مطالبی - جهت نمونه ساده نویسی و با مطالب مورد بحث - نقل کنیم؛ سخن به درازا خواهد کشید؛ بدین جهت تنها به آوردن چند نکته بسنده می کنیم و خواننده عزیز را به خواندن آن حواله می دهیم.

وقتی که آقا نجفی با رفیقش که او هم طلبه ای است از گناباد به طرف اصفهان حرکت می کند، چنین می نویسد:

بعد می گفت: رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ که البته معنی این اشعار را نمی فهمیدم.

باری، این مقدمه را برای این نوشتن که خواننده عزیز، به شناسائی کتاب «سیاحت شرق» یا «زندگی نامه و سفرنامه آقاجناب قوچانی» به قلم خویش که برادر بزرگوارم آقای رمضانعلی شاکری، آن را تصحیح و چاپ کرده اند بیشتر علاقمند گردد.

«این کتاب درباره سوانح عمر و سرگذشت آقا نجفی از ابتدای کودکی و گزارش تحصیلات او در شهرهای قوچان، مشهد و اصفهان می باشد و چگونگی ورود او به نجف اشرف و تحصیلات نهائی، نا آنکه به مقام اجتهاد رسیده است. و در ضمن ماجرای زندگی و کیفیت متاهل شدن و مشقات دوران



# خیالی بخارایی

## شاعری

در عالم هنر بسیار ممکن است که فقط یک اثر ممتاز و دلپذیر صاحب هنر را به اوج شهرت برساند مثلاً می توان از ترجیع بند عرفای سیداحمد هانف اصفهانی شاعر قرن ۱۲ هـ ق نام برد. همه شهرت جهانی هانف به سبب همین ترجیع بند ۹۲ بیتی است در حالیکه هانف غیر از این شعر یک دیوان شعر شامل قصیده، غزل، قطعه و سایر انواع شعر دارد که هیچکدام اثری در شهرت وی نداشته است و حتی اگر این دیوان از وی باقی نمی ماند لطمه ای به اشنهار وی وارد نمی شد و برعکس اگر ترجیع بند را نسروده بود مسلماً از این همه شهرت برخوردار نمی گشت.

گاهی نیز اتفاق می افتد که اثری هنری برای خود جایی باز کند و راه شهرت بیابد بدون آنکه نامی از آفریننده آن بر سر زبان باشد بدین معنی که مردم اثر را می شناسند اما هنر آفرین را یا به کل نمی شناسند یا آن گونه که شایسته و حق اوست با وی آشنا نیستند به خصوص در عالم شعر از این نوع آثار مشهور فراوان وجود دارد حتی گاهی ابیاتی به صورت مثل سائر زبان به زبان سیر می کنند بدون آنکه کسی نام گوینده اش را بداند.

شاید به جز اهل تحقیق کمتر کسی نام خیالی بخارایی شاعر پرشور قرن نهم را شنیده باشد اما غزل تابناک و دلنواز او را هر کس شنیده به خاطر سپرده و از آن لذت فراوان برده

نخوردیم... رفیق بی خیال تر از من بود دراز کشیده به خواب رفت و من تا صبح از ترس جانور و دزد و خیالات متراکم به خواب نرفتم؛ گاهی دراز کشیدم و گاهی تنستم...»

در نجف اشرف وقتی آقا نجفی زندگی می کرده است گوشه ایی از آن را چنین توصیف می کند: «... بخن خوردن ما منحصر بود به جانی که وعده بگیرند و آن هم در نجف بسیار قلیل الوجود بود و در نیمه شعبان که باز زیارتی بود طلاب نجف همه رفتند و من هم بسیار مایل بودم که در زمره آنها داخل باشم و پول فقط چهار قران داشتم. روز سیزدهم شعبان که روز آخر بود که به زیارت ممکن است بروند در آن روز هر چه حساب نمودم که با همان چهار قران پیاده بروم و پیاده برگردم؛ دیدم ممکن نمی شود و بیش از چهار قران خرجی می خواهد.

بالاخره بنا گذاشتم که اگر امروز من نشدم بروم در روز نیمه می روم به وادی السلام. اولاً زیارت عاشورایی می خوانم بعد از آن به حسین بن علی (ع) شکایت از پدرش می نمایم که عشق تلمی به زیارت نما داشتم و علی (ع) این قدر پول به ما نداد که بیاییم در حضور زیارت کنیم [در کربلا] و ما جهت خود پول نخواستیم که بگویید باید ریاضت کشید.

فَلِكُلِّ مَأْمُومٍ أَمَامُ يَقْتَدِي بِهِ «هر مأمومی را امامی است که از او پیروی می کند»... و از این دست، مطالب فراوانی دارد که جداً مایه تعجب است. این همه سخنی کشیدن و در آرزوی یک وعده غذای گرم دندان برجگر نهادن و آن همه زهد و تقوا و دائماً در طلب علم و افزونی دانش. اینها همه مبنی بر ایمان راسخ است. این کتاب را باید خواندن و اقتدا به بزرگانی کرد که از عیاشها و لذت های دنیوی چشم می پوشیدند و دین و ایمان و دانش را بر همه چیز مقدم می داشتند.

«... صبح حرکت کردیم و رفتیم، با آنکه اوایل بهار بود چنان کویرها گرم و باد داغ می وزید مثل هول تنور همیشه کف دست را به یک طرف صورت گرفته بودیم مع ذلک چشم و صورت می سوخت و با همه اینها در وسط روز در کنار کویری، چشمه آبی دیدیم که شوری نداشت و درخت های گز در اطراف آن روئیده با سبزه خوبی چون همچو چیزی در آن بیابانها نادر الوجود بود، خورجین را به زمین گذارديم؛ الاغ را به آن سبزه ها رها کردیم و عمامها را به شاخه های گز بستیم و عیارا بر آن انداختیم و روی چشمه را سایبان ساختیم و در آن سابه جانی گذارديم و به آسودگی خوردیم کانه خانه خاله است و حال آنکه از هر جانی هفت فرسخ به آبادی دور و هوا پشت گرم و راه غیر مأمون علی الخصوص که شاه سردگی هم بود.

جانی که خورده شد حرکت نمودیم. مغرب رسیدیم به دهی چون منزل فرساده فرسخ مسافت بود من به شیخ رفیق گفتم که منزل فردا دور است و در این ده اگر بمانیم سحر به راه بیفتیم دور نیست که سگهای ده ما را اذیت کنند؛ خوب است که اگر آبی در یک فرسخی این ده موجود است در سر آن منزل کنیم که هر وقت شب حرکت نماییم بی مانع باشیم.

رفیق گفت: خوب است. پرسیدیم از اهالی که آب در چند فرسخی است؛ گفتند از این جا یک فرسخ به حوض آب است. جزئی آبی که میان مشک داشتیم هم ریختیم که الاغ خسته نشود، رفتیم.

«یک ساعت که از شب گذشت چنان تاریک شد که حوض اگر در پنج شش قدم هم باشد دیده نمی شود. لذا صدق می به جلو و بعین و یسار جستجو نموده در همان مکان... رحل اقامت انداخته توبه الاغ را به سر الاغ زدیم و از ترس آنکه تهنه نشویم غذا هم

۱ - سیاحت شرق، مقدمه، ص ۵ - ۲ - مأخذ قبل، مقدمه، ص ۶ - ۳ - مقصود نردور ناصرالدین شاه است که در سال ۱۳۱۳ هـ معارف با پنجاهمین سال سلطنتش در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) به دست میرزا رضا کرمانی اتفاق افتاد  
۴ - همان مأخذ، صص ۳۳ و ۳۴ - ۵ - دعوت کند - ۶ - مأخذ قبل ص ۲۶۶ - ۷ - چاپ جدید آن را امیرکبیر منتشر کرده است.

# شناخته

منصور - استخری

## غزل خیالی بخارایی

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه  
 خفگی به تو مشغول و تو غایب زمبانه  
 که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد  
 یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه  
 هر کس به زبانی سخن عشق تو را نهد  
 عاشق به سرود غم و مطرب به ترانه  
 انسون دل افسانه عشق است و گرنه  
 باقی به جمالت که فسون است و فسانه  
 نقصیر خیالی به امید کرم توست  
 باری چونکه را به از این نیست بهانه

اما در تذکرة مجالس النفایس و ریاض العارفین و دیوان شیخ بهایی در ضمن تخریس<sup>۱</sup> به جای بیت چهارم بیت زیر آمده است.

مقصود من از کعبه و بستخانه تسوی تو  
 مقصود تسوی، کعبه و بستخانه بهانه  
 از طرفی در تحقیقی که آقای کیوان سمیعی درباره خیالی و غزل مورد بحث<sup>۲</sup> و با مراجعه به مأخذ مختلف، به عمل آورده، غزل مذکور را به صورت زیر ثبت کرده است.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه  
 خفگی به تو مشغول و تو غایب زمبانه  
 که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد  
 یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه  
 حاجی به ره کعبه و ما طالب دیدار  
 او خانه همی جوید و ما صاحب خانه  
 مقصود من از کعبه و بستخانه تسوی تو  
 مقصود تسوی، کعبه و بستخانه بهانه  
 هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید  
 نانی به نوای نس و مطرب به ترانه  
 باقی به جمالت که فسونست و فسانه  
 باقی به جمالت که فسونست و فسانه  
 نقصیر خیالی به امید کرم تست  
 یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

بهر حال این غزل وقتی به اوج شهرت می‌رسد که چون الناسی تراش خورده و پرتلؤلؤ در ضمن عقد یرشکوه مخمس شیخ بهایی قرار می‌گیرد و دهان به دهان به هر مجلس و محفل می‌رود و شور و حال عاشقان حق را به سرحد کمال می‌رساند و به سبب همین اشتها فراوان و دهان به دهان گشتن دچار تغییرات و دگرگونیهای چندمی می‌گردد. گویی خوانندگان و شنوندگان این شعر ناب چنان بدان دل می‌سپارند که آنرا متعلق به خود حس می‌کنند و بدون اراده الفاظ و ترکیبات شعر را مطابق ذوق و حال و بیان خود در می‌آورند.

مرحوم علی اصغر حکمت مترجم جلد سوم تاریخ ادبیات ایران تألیف مستشرق معروف انگلیسی ادوار برادون ضمن حواشی ص ۷۳۰، تخریس شیخ بهایی را از روی یک مجموعه خطی بسیار قدیم که در تصرف داشته به صورت زیر نقل کرده است<sup>۳</sup> که با تخریسی که در دیوان شیخ بهایی با مقدمه استاد مرحوم سعدنیسی آمده اختلافاتی دارد که این اختلافات را به صورت نسخه بدل ذیل تخریس نقل می‌کنیم. بدینست یادآوری شود که هر دو مصراع آخر هر بند سروده خیالی است.

است. ولی غزل زیبای خیالی نیز که با این بیت شروع می‌شود.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه  
 خفگی به تو مشغول و تو غایب زمبانه  
 خود به خود از اینهمه شهرت برخوردار نشده بلکه شهرت فراوان این غزل به دلیل تضمین بسیار لطیف و دلنشین و در عین حال استوار و گوشنوازی است که شیخ بهاء الدین عاملی مشهور به شیخ بهایی فقیه و ریاضیدان و عارف و شاعر بزرگ قرن یازدهم (۱۰۳۹ - ۹۵۳ ه. ق) از آن به عمل آورده است. در حقیقت خیالی بخارایی اندیشه‌ای ظریف و بیانی بسیار گیرا در قالب غزلی کوتاه ساخته و پرداخته و عرضه کرده است. اما غزل خیالی بخارایی با همه زیبایی و دل‌انگیزی احتیاج به سفتی دیگر و پرداختنی مجدد داشته است که این سفتن و پرداختن در میدان وسیع احساسی عارفانه و تفکر عاشقانه شیخ بهایی به هنرمندانه‌ترین صورت ممکن به انجام رسیده و مفاهیم مترکم در حد لازم از گستردگی سطرافاتی برخوردار شده است و تضمینی مخمس را به وجود آورده که عارف و عامی را از خود بیخود می‌کند و مشام جان را چنان معطر می‌سازد که دل از دست می‌شود حال که سخن بدینجا رسید بدینست ابتدا غزل عارفانه خیالی را از روی دیوانش نقل کنیم و بعد به صورت مختلف تخریس‌های نقل شد بپردازیم.

(۱) به نقل از زینبوس دیوان جایی ص ۲۴۰

(۲) ص ۱۶۱

(۳) مجله یادگار شماره ۲، سال دوم

(۴) همان طور که صلاحیسمی نمود آقای کیوان سمیعی مصراع اول بیت ششم را تپاقت اند و بهین صورت آن را چاپ کرده‌اند.

آشنایی با:

# فرهنگ اشعار حافظ

دکتر علی سلطانی گرد قرمرزی

تا کسی به تنگای وصال تو یگانه / اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه  
خواهد به سرآید شب هجران تو بانه / ای تیرغمت را دل عشاق نشانه  
جمعی به تو مشغول و تو غایب از میانه  
رفتم به در صومعه زاهد و عابد<sup>۶</sup> / دیدم همه را پیش رخست را که وساجد  
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد<sup>۷</sup> / گفتمت کف دیرم و گه ساکن مسجد  
یعنی که ترا می طلبم خانه به خانه  
آن دم که عزیزان بیروندی پی هر کار<sup>۸</sup> / زاهد بسوی مسجد و من جانب خنّار  
حاجبی به ره کعبه و من طالب دیدار<sup>۹</sup> / من یار طلب کردم و او جلوه گه یار  
او خانه همی جوید و من صاحب خانه  
هر در که ز من صاحب آن خانه تویی نو / هر جا که روم پستو کاشانه تویی تو  
در میکده، در دیر که چنانچه تویی نو / مقصود من از کعبه و بستخانه تویی تو  
مقصود تویی کعبه و بستخانه بهانه  
بلبل به چمن ز آن گل رخسار نشان دید / پروانه در آتش شده<sup>۱۰</sup>، انوار عیان دید  
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید / یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید  
دیوانه نیم<sup>۱۱</sup> من که روم خانه به خانه  
عاقل به قرائین خسر در راه تو پیوید / دیوانه برون از همه آسین تو جوید  
تا غنچه نشکفته این باغ که پیوید / هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید  
مطرب به غزل خوانی و بلبل به ترانه<sup>۱۲</sup>  
بیچاره بهایی که دلش زار غم نوست / هر چند که عاصی است ز خیل خدم نوست  
آمد وی از عاطفت دم به دم نوست / تقصیر «خیالی» به امید کرم نوست  
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

(۵): در دیوان چهایی خیالی ضمن ترجمهٔ اصول خیالی ص ۴۴ مصحح محترم نقل تخمیس را در کتاب از

سده نایابی) به ادوار براون نسبت داده در حالی که ناصواب است.

(۶): رفتم به در صومعه عابد و زاهد

(۷): عابد

(۸): روزی که برقتند حریفان بی هر کار

(۹): سوی

(۱۰): در مصراع جا به جا آمده اند

(۱۱): در میکده و دیر

(۱۲): بند و انوار

(۱۳): دیوانه نیم

(۱۴): بلبل به غزل خوانی و تفری به ترانه

کسی که نخستین بار نام «فرهنگ اشعار حافظ» را بشنود، گمان می کند که مانند بعضی از فرهنگهای اختصاصی، کتابی است حاوی معانی لغات و اصطلاحات اشعار حافظ، اما هنگامی که آن را بگشاید، درمی یابد که فقط شرح اصطلاحات عرفانی دیوان حافظ است، آن هم نه «فرهنگ» به معنی خاص آن، بلکه نوعی دائرةالمعارف است دربارهٔ این گونه کلمات.

در خصوص اصطلاحات عرفانی، کتابهای مختلفی در دست است که قدیمیترین آن ظاهراً «التعرف لذهب التصوف» از ابوبکر کلابادی و آخرین آن «فرهنگ اصطلاحات عرفانی» تألیف آقای دکتر سید جعفر سجّادی است. در فاصلهٔ بیش از هزار سال میان این دو کتاب نیز کتابهای گوناگونی در شرح این گونه مصطلحات نوشته شده است؛ مانند «اللمع فی التصوف» از ابونصر سراج، «کشف المحجوب» هجویری، «مرصاد العباد» نجم الدین رازی، «رسالة قشیری» از قشیری، «سوانح» احمد غزالی، «عوارف المعارف» سهروردی، «گلشن راز» شبتری، فتوحات مکیه» از محیی الدین عربی، «مصباح الهدایه و مفتاح الکنایه» نوشته عزالدین کاشانی و ... و اینها علاوه بر آثار کلی عرفانی و فرهنگهای عمومی است که این اصطلاحات را نیز شامل است. بنابراین، به ظاهر چنین بنظر می رسد که کار دکتر رجایی، کار تازه ای نیست اما حقیقت این است که این کتاب برای شرح اصطلاحات عرفانی دیوان حافظ، از چند جهت از اغلب و شاید از همهٔ این کتابها سودمندتر است.

نخست این که این کتاب با توجه به مآخذ آن، مجموعه ای است از تعریفات یا شرحهایی که در بسیاری از کتابهای عرفانی دربارهٔ بعضی از اصطلاحات عارفانه وجود دارد و از این روی، حداقل، خواننده را در فهم آنها از کتابهای مشابه آن کاملاً بی نیاز می سازد. مؤلف، خود، به این نکته اشاره کرده و گفته است: «آنچه در این کتاب آورده شده، تقریباً متفق علیّه و لبّ مطالب امتهات کتب صوفیه است و سعی شده است که: اولاً، نا آن جا که ممکن است، از منابع دست اول استفاده شود و هر مطلب مستحیی، با سند و حتی الامکان به صورت عین بیان گویندهٔ آن نقل شود. ثانیاً، هیچ نکته مهم و دقیقه ارزنده ای بر جای نآآورده نماند؛ به طوری که خواننده دربارهٔ هر یک از مصطلحات صوفیه، جامعترین شرح و اصیلترین سخن را در عین اختصار، در این

کتاب بیابد و از مراجعه به کتب مستعد و شروح مفصل توانفرسای عمرگدان، بی نیاز باشد.» (ص ۱۹)

دیگر، این که مفاهیم اصطلاحات، به صورت خشک و بیروح جمع آوری نشده است، بلکه مؤلف، ضمن تلفیق آنها با بکدیگر، به بسورسی جوانب موضوع پرداخته و مصداقهایی را از ابیات حافظ و گاهی از دیگر شاعران، مانند مولوی، نقل کرده و در بعضی از موارد، به استنباط و نتیجه گیری پرداخته است. سوم، این که مؤلف با وجود آزادی که به تصریح خویش (ص ۲۱ و ۲۰ کتاب) به عارفان داشته، در شرح مصطلحات، تعصبی به خرج نداده و حتی نظریات مخالفان عرفان را نیز بیان کرده است، مانند سخن ابن قیم جوزیه و نظریهٔ ابن جوزی دربارهٔ خرقه، زهد، سماع و غیره و نیز نظریهٔ بعضی از مفسران، مانند ابن عباس، ابن مسعود و حسن بصری. بنابراین، خواننده با توجه به مطالب موافقان و مخالفان، بهتر می تواند داوری کند و حقیقت را دریابد. کتاب با مقدمه ای نسبتاً مشروح (۲۱ صفحه) دربارهٔ روش کار مؤلف و علت رشد تصوف در ایران آغاز شده و آن گاه به شرح مصطلحات، اختصاص یافته است. مقدار شرحها در همهٔ موارد یکسان نیست؛ مثلاً، دامنه بحث دربارهٔ پیر، خانقاه، خرقه، سماع، صوفی و محبت، از سایر موضوعها گسترده تر است و حق هم همین است.

این کتاب، نخست در سال ۱۳۴۰ با قطع خشتی و اغلاط مطبعی بسیار چاپ شده است. در چاپ دوم که از هر جهت بر چاپ اول برتری دارد - بیش از دویست صفحه بر مطالب کتاب افزوده و از بیش کاملتر شده است. علاوه بر این، رسم الخط آن یکدست شده و با حروف مُعَرَّب و جاب و صحافی خوب عرضه شده است. تنها عیب مهمی که دارد، این است که بازه ای از مطالب عربی منقول، ترجمه نشده و ممکن است که از این جهت برای گروهی از خوانندگان موجب

اشکال شود.

اینک به عنوان نمونه، بخشی کوناه از آغاز اصطلاح محبت و عشق را از این کتاب نقل می کنیم:

«محبت به معنی دوستی است و در اصطلاح صوفیان، دوست داشتن خدای تعالی است. بندگان خاص خود را و دوست داشتن بندگان، ذات حق را.

به طوری که در محبت وحدت وجود و شرح «انا الحق» گذشت، به نظر صوفیه، وجود خاص خداوند است و عالمیان، بود وجودی ندارند، بلکه نموده‌ها و پرتوهای از ذات حقند. بنابراین، و از این نظرگاه، محبت به انسان، محبت به حق است، خلاصهٔ پاکدلان و وارستگان که دلشان مهیط فیوضات غیب و تابشگاه انوار یزدانی است.

البته محبت، نشانهٔ صفای دل و کمال طبع است و اختصاصی به صوفی ندارد، اما محبت غیر صوفیان، غالباً بسته به عوامل خاصه چون غرابز و نفسانبات و رعایت نفع و ضرر و گناه، مقتضیات زمان و مکان است. اما محبت صوفیان، محبتی است عام، بلاشرط، فارغ از قیود و بیرون از ملاحظات، به همه کس و از همه نژاد و به هر رنگ و در هر جای و به دارندهٔ هر عقیده و آیین، چون آفتاب همه جاگیر و چون باران، بیدریغ، چون نسیم، راحت رسان و چون آتش، گرمی بخشی... صوفی، محبت را چراغی می داند که تاریکی را به روشنی بدل نماید؛ عاملی که دلها را نرم و زندگانی را گرم می کند؛ دشمنیها را به دوستی و کینه ها را به شفقت، بیماری را به صحت و قهر را به رحمت و گلشن را به گلشن مبدل می سازد:

از محبت تلخها شیرین شود  
از محبت مسها زرین شود  
از محبت دردها صافی شود  
از محبت دردها نافی شود  
از محبت مرده زنده می کنند  
از محبت شاه بنده می کنند

از محبت بیچین گلشن می شود  
وز محبت خانه روشن می شود  
از محبت خار سوسن می شود  
بی محبت موم آهن می شود  
از محبت نار نوری می شود  
وز محبت دیو حوری می شود  
از محبت سُقم، جحمت می شود  
وز محبت قهر رحمت می شود  
این محبت هم نتیجه دانش است  
کسی گزافه بر چنین تخی نیست

با این مقدمه، تا حدی روشن می شود که محبت نه تنها در صفای دل صوفی و بالتجیه جلب عنایات حق و کسب محبت متقابل او مهم است، بلکه در قوام امور حیاتی و ایجاد محیط روشن و با صفا و زندگانی شیرین بشری نیز حایز اهمیت بسیار است. آن جا که محبت است تیرگی و نفاق و جدایی و اخلاف راه ندارد. غریب و دروغ به کار نمی آید و ناکامی و حسرت و حسد جایی برای خود نمی باید. از این روست که مذهب صوفیه مذهب صلح کل است و همه جهانیان در نظر صوفی عزیز و محترم، و حیات وسیله ای است برای شناختن خود و خدا و دوست داشتن او و عشق ورزیدن از روی کمال صفا به همه مظاهر حق و قدر یکدیگر را دانستن؛ چنان که مولانا در حسد اعلای رقت پرورانده:

بیا تا قدر همدیگر بدانیم  
که نا ناگه ز یکدیگر نمایم  
چو مؤمن آینه مؤمن یقین شد  
چرا با آینه ما روگرانیم  
کریمان جان فدای دوست کردند  
سگی بگذار ما هم سردمانیم  
غرضها تیره دارد دوستی را  
غرضها را چرا از دل نرانیم  
گاهی خوشدل سوی از من که میرم  
چرا مرده برست و خصم جانیم  
چو بسعد مرگ خواهی آشتی کن  
همه عمر از غمت در استعاب

کنون بندگان مردم آشتی کن  
که در تسلیم ما چون مردگانیم  
چو بر گورم بخوای بوسه دادن  
رخم را بوسه ده کاکنون همانیم

طرح این مسئله، در ابامی که سراسر غرب در ظلمت قرون وسطی فرو رفته بود و شرق به خصوص ایران را خونخواران مغول به خاک و خون کشیده بودند، مرهم دلها و مانع بسیاری از ناپسانتیهها و تباہیها بود. و اگر این محبت مطلق که صوفیان منادی آن بودند به داد مردم ایران نمی رسید، به ادبیات مملو از تملق و نپاهی آن روزگار جانی تازه نمی بخشید، ممکن بود سرنوشت ما و کشور ما امروز جز این باشد که هست و سیل یأس و بلا بنیاد آن را ببرد.

آنچه گذشت، مراحل مقدماتی محبت و حال مبتدیان است. آن محبت عالیه ای که صوفیان از آن به «عشق» تعبیر می کنند، بسیار برتر و والاتر از این حد است. در این جا محبت گرایش روح است به جانب مبدأ و مصدر خود یا کوشش بنده برای جواہرگویی به کشش حق. چه، از جانب معشوق هم کشی باید تا کوشش عاشق بی چاره به جایی برسد. اما این ایجاد ارتباط بین روح و مبدأ خود و به عبارت دیگر بین عاشق و معشوق، دو شرط مهم دارد که اول جنسیت و سنخیت است و دیگر درک کامل و معرفت.

... عشق راز آفرینش و چاشنی حیات و خمیرمایه تصوف و سرمنشأ کارهای خطیر در عالم و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است.

محبت چون به کمال رسد عشق نام می گیرد، و عشق که به کمال رسد به فنا در ذات معشوق و وحدت عشق و عاشق و معشوق منتهی می شود، و اگر آن عشق باشد که از مواهب حق است هم به حقیق می کشاند و می رساند و وصال بر دوام، جای دیدارها و لذات زودگذر را می گیرد.

صوفی وقتی به این حالت رسید، در جهانی

دیگر می زید یا عالم دیگری در درون خود ایجاد می کند که در آن کین و حسد و خشم و نفاق راه ندارد. خودخواهیها و حقارت های بشری مرده و همه جا را نور و صفا و مهر و وفا پر کرده است.

صرف نظر از موضوع تصوف و عرفان، این نکته قابل دقت است که آرزوهای بشر، خاصه بشر منعالی و صاحب دل، با واقعیات زندگانی موازنه ندارد و جهان ماده بسیار حقیرتر و تیره تر و بی ارزش تر از انتظار و آرزویی است که روشندان و گرم روان از حیات و آفرینش دارند. بنابراین، یا باید همواره آرزوها را در افق دور با دیده حسرت نگریست و بر بی هدفی حیات و بی ارزشی جهان تأسف آورد و رنج برد، و یا جهانی در درون خود ساخت و با آنان که این بنای خالی از خلل را برپا کرده اند در عین صفا و گرمی و شادی و بهروزی زیست. این جهان عظیم و تابناک را فقط عشق می تواند بازدد و سعادت را آن کسان می برند که ارادتی بیاورند، و گرنه عقل در این تاریکی راه به جایی نمی برد و بشر در زندان جهان تا پایان حیات محبوس و در رنج می ماند.

عقل گوید: «شش جهت حسدست و بیرون راه نیست»  
عشق گوید: «راه هست و رفته ام من بارها»

عقل بازاری بسدید و تساجری آغاز کرد  
عشق دیده زان سوی بازار او بازارها  
به قول خواجه عبدالله انصاری:

«برکت آسمانها از سبهر است و برکت جانها  
از مهر است، چنان که مرغ را بر باید آدمی را  
سر باید، جوینده را صدق باید و رونده را عشق  
باید»

# پرسش و پاسخ



هیئت تحریریه مجله رشد ادب فارسی ضمن عرض سلام و تبریک سال تحصیلی جدید و پیروزی هجرت روزندگان کفرستیز اسلام موفقیت شما برادران را در اعتلای فرهنگ و پیشرفت اسلامی خواستارم امید است که مجله رشد ادب فارسی چنانکه قول داده‌اید هر سه ماه یکبار منتشر شود. تا ضمن مطرح ساختن مسائل ادبی و بهبود کیفیت آموزشی باسخگوی اشکالات دوستان و همکاران باشد. بنده که مدرس متون ادب فارسی سال چهارم هشتم اشکالاتی در بعضی ابیات دارم خواهشمند است معنی و مفهوم ابیات ذیل را به طور واضح و آشکار در مجله رشد ادب فارسی طرح نمایید تا دیگران هم اگر اشکالی دارند آن را برطرف سازند.

با احترام - اصفریان زابل

ذات و صفات خداوند بی‌خبرند و اهل عقل و فلسفه نیز توانایی بی بردن به این مسأله را ندارند.

۲ - شمال می‌بست... کمر بند شهادت بستن: کنایه از عزم شهادت داشتن است.

مفهوم بیت: شمال به کمر می‌بست و در همان حال ندایی مبهم درویش می‌گفت:

عزم در رفتن به سوی شهادت استوار باد.

۳ - چو مر جاهلان را...  
مفهوم بیت: بوی شراب و نغمه موسیقی مرا مانند جاهلان به سوی خود جلب نمی‌کند.

۴ - شکفته در... آفتاب یقین: (اضافه تشبیه) یقین و ایمان به آفتاب تشبیه شده است. شکفتن: طلوع کردن. سر زدن - بام دیده: اضافه تشبیه

مفهوم بیت: آفتاب یقین و ایمان طلوع کرده است. باید چشم گشود و آن را دید.

۵ - ستون کرد... چرخ: کمان سخت. چماچی: ساخته شده در شهر چماچ، منسوب به چماچ

مفهوم بیت: دست چپ را راست نگاه داشت و دست راست را خم کرد (کمان را کشید). صدای رها شدن کمان برخاست و تیر پرتاب شد.

۶ - ناخدایان را... مفهوم بیت: تدبیر و کفایت ناخدایان اندک است و هدایت‌کننده کشتی هستی تنها خداوند است.

- ۱ - از خدا بی خلاق آگه نیست  
عُقلا را در این سخن ره نیست ص ۱۶ طر آخر
  - ۲ - شمال می‌بست و ندایی مبهم  
که کمر بند شهادت محکم ص ۲۵ طر ۶
  - ۳ - چو مر جاهلان را سوی خود نخواند  
نه سوی نبید و نه آوای زیرم ص ۳۲ طر ۵
  - ۴ - شکفته در افق خاک آفتاب یقین  
به بام دیده برای نظاره باید رفت ص ۳۸ طر ۲
  - ۵ - ستون کرد چپ را و خم کرد راست  
خرویش از خم چرخ چماچی برخاست ص ۵۱ طر ۵
  - ۶ - ناخدایان را کفایت اندکی است  
ناخدای کشتی امکان یکی است ص ۸۲ طر آخر
  - ۷ - نسیهان از نگار است لیک آشکار  
همی برگردد گونه گونه نگار ص ۸۸ طر آخر
  - ۸ - میندار جان را که گسردد نچیز  
که هرگز نچیز او نگرود بنیز ص ۸۹ طر آخر
  - ۹ - بار نو زیر خاک مور و مگی  
بذل آنکه گیسوت پیراست... ص ۹۲ طر ۱۰
  - ۱۰ - پرده خلوت چو برانداختند  
جلوت اول به سخن ساختند ص ۱۲۸ طر ۲
  - ۱۱ - آنکه در این پرده نوییش هست  
خوشر از این حجره سرایش هست ص ۱۲۹ طر آخر
- ۱ - از خدایی... خدایی: خداوندی، الوهیت، شناخت کامل خدا (در اینجا) عقلا: اهل فلسفه، خردمندان.
- مفهوم بیت: مردم از شناخت کامل خداوند ناتوانند و از کتب

۷ - نهان از نگار... برگرد؛ برگرد نگار؛ نقش مفهوم بیت: جان نقشی ندارد اما آشکار است و صورتهای گوناگون می‌گیرد.

۸ - پندار... نجیز گردیدن؛ معدوم شدن، فانی شدن. نیز: هرگز، حاشا. تصور نکن که جان فانی است، چرا که جان هرگز معدوم نمی‌شود.

۹ - بار تو... مفهوم بیتها: پس از مرگ در زیر خاک به جای آرایشگران و ندیمات مورد مگس‌هستین تو خواهند بود و کسانی که موی ترا می‌پرايند اگر بنده زر خرید تو هم باشند وقتی ترا مرده ببینند دلشان نسبت به تو سرد می‌شود چون می‌بینند که تو مرده‌ای و نایبانه دل بستن نیستی.

۱۰ - پرده خلوت... (مصراع اول اشاره است به: حدیث قدسی کنت کتراً مخفیاً، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَفْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ. بعد از این که حضرت باری انسان را برای شناخت خود خلق فرمود، در همان سپیده دم خلقت، اسماء را به او یاد داد (= وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)) مفهوم بیت: وقتی پرده از گنج مخفی خداوندی برانداخته شد نخست سخن آشکار گردید.

۱۱ - آنکه در این... آنکه در زمره شاعران است جهان دیگری بهتر از این جهان دارد.

\* لطفاً به سؤالهای ذیل جواب بدهید.

۱ - «از خواب گران خیز» اقبال در کتاب فارسی اول دبیرستان چه نوع شعری است؟

۲ - «أفتاب حسن» چه نوع اضافه‌ای است؟

۳ - نوع و نقش کلماتی را که در این دو جمله مشخص شده‌اند، روشن کنید. کدام رهبر مذهبی یا سیاسی با نسانان پروردگی منشأ نحولی در جهان شده است؟

۴ - «را» در این جمله «ما را بپاید گریخت» از درس قصه اصحاب کهف کتاب سوم چه نوع حرفی است؟

محمود م. آموزش و پرورش منطقه یازده پاسخ:

۱ - «از خواب گران خیز» نوعی ترجیع‌بند است.

۲ - «أفتاب حسن» اضافه تشبیهی است.

۳ - «رهبر»، «مذهبی» و «سیاسی» هر سه «صفت» و دارای نقش فاعلی‌اند (گروه فاعلی یا نهادی) برای فعل مرکب «منشأ شده است».

- «نازپروردگی» حاصل مصدر و متمم برای «منشأ شده است».

- «جهان» اسم عام و متمم برای «منشأ شده است».

۴ - «را» در این جمله حرف اضافه کسره «ب» است. (فکت اضافه) بنابراین معنای جمله چنین است: گریختن ما لازم است. (= بپاید بگریزم)

\*

... مواردی که در گروه ادبیات شهرستان‌بان به بحث گذاشته شد و نظر قاطعی داده نشد به اجمال عرض می‌شود امیدوارم راهنمایی بفرمایید:

۱ - آیا وجوه افعال ۶ تا ۳ نا؟ (اخباری - التزامی - امری) شرطی - مصدری - وصفی.

۲ - قبه‌های مکان اگر کسره بگیرند همچنان قید هستند یا حرف اضافه؟

۳ - اسم اشاره یا ضمیر و صفت اشاره چه فرقی دارد؟

۴ - پرايه چه نوع کلمه‌ای است؟

۵ - در جمله «هر کس بين خود و خدای خود را نبکو گرداند...» بين چه نقش و حالتی دارد و چه نوع کلمه‌ای است؟

۶ - جمله «وی را سنگ همچون خوشتن نیابستی بود» را ترکیب بفرمایید.

۷ - در جمله «هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست» فعل جمله ربطی است یا خیر؟ چرا؟

با تشکر فراوان و امید توفیق بیشتر شما برادران - سرگروه ادبیات شهرستان لاهیجان - حسن فرهنگ پاسخ:

الف - وجوه افعال در کتب دستور فدهای متاخر، شش نوع است: ۱ - اخباری ۲ - التزامی ۳ - شرطی ۴ - مصدری ۵ - امری ۶ -

وصفی، اما در ده - یازده سئله اخیر که محققان دستور، خود زبان را - به جای کتاب‌های دستور - مورد مذاقه و بررسی قرار داده‌اند،

منوجه شده‌اند که این شش وجه - در واقع - سه وجه بیشتر نیست: ۱ - اخباری ۲ - التزامی ۳ - امری و آن سه تسای دیگر - مصدری،

شرطی و وصفی - در دل این سه نوع جای دارند:

\* وجه شرطی جزء وجه التزامی است که به دلیل وجود حرف شرط، «شرطی» نامیده شده.

\* وجه مصدری جزء وجه التزامی است، زیرا در آن «حکم التزام و لزوم» وجود دارد؛ این کتاب را باید خواند (التزام در «خواندن» هست، اما معلوم نیست که خواننده شود).

\* وجه وصفی: بانوجه به نوع استعمال، ممکن است جزء وجوه ذیل باشد:

۱ - وجه اخباری: او به اداره رفته، کارهای خود را شروع کرد.

۲ - وجه التزامی: شاید احمد مدرکش را گرفته، که اینگونه شادی می‌کند.



۳ - وجه امری: کلید را گرفته، در را باز کن.

ب - در جمله‌هایی مثل: احمد پیش رفت، «پیش» فید است، اما اگر «پیش» را مکسور بخوانیم: احمد پیش رضا رفت، حرف اضافه است.

ج - «این» و «آن» هر گاه با اسم به کار روند، «صفت اشاره» و اگر بدون اسم و با مرجع معین استعمال شوند، ضمیر اشاره (در دستورهای مثل پنج اسناد، اسم اشاره گفته‌اند) و اگر مرجع مشخصی نداشته باشند، اسم مبهم‌اند.

د - «پیرابه» در فارسی امروز اسم آلت است، اما در فارسی سنتی در مفهوم اسم مصدر هم به کار رفته است.

ه - در این جمله «هرکس بین خود و خدای خود را نیکو گرداند»، «بین» اسم است و حالت با نقش مفعولی دارد.

و - ترکیب جمله «وی را سنگ همچون خویشتن نیایستی بود» بعد از تأویل آن به صورت: سنگ همچون خویشتن بودن، وی را نیایستی، چنین خواهد بود:

- ۱ - سنگ بودن
- ۲ - خویشتن
- ۳ - وی

سندالیه

متمم برای سندالیه (سنگ بودن)

متمم برای «نیایستی»

سنگ همچون خویشتن بودن وی را نیایستی

گروه سندالیه گروه مستند

نهاد گزاره

ز - فعل این جمله: هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست؛ طبق قوانین دستورهای درسی «رابطه» نیست، اما در عین حال نباید «هیچ شرفی» را فاعل نامید. درست این است که گفته شود:

- ۱ - هیچ شرفی: سندالیه (نهاد)
- ۲ - بالاتر از اسلام نیست: گروه مستند (گزاره)

\*

در کتاب فارسی کلاس سوم راهنمایی درس ۳۳ صفحه ۱۰۴ شعری را جلال‌الدین مولوی چنین نقل نموده است

دید موسی یک شبانی را به راه

کاو همی گفت ای خدا وای اله

تو کجایی نا شوم من چاکرت

چارفت دوزم کنم شانه سرت...

تا آخر

لازم به تذکر است: داستانی را که جلال‌الدین مولوی در این ابیات آورده سند تاریخی ندارد و شرح آن در کتب سناویه و ألواح نازله وجود خارجی نداشته و در صحف احادیث درج و ثبت نسوده و در صحیفه روایات مشاهده نگردیده و از یقینات فرسنگها دور است این قصه که به صورت نمایشنامه درآمده از تراوشات مغزی و بافته‌های

خیالی و ساخته‌های فکری و مولود اندیشه و از ظننات ذهنی و جعلیات اوست که به مرور زمان این افسانه جعلی در بین توده مردم به عنوان واقعیت ضرب المثل گردیده و معلوم نیست طرح تجسم این تابلو را به چه منظوری به روی صحنه به شیوه‌ای ماهرانه به نمایش درآورده است؟ زیرا بدینصورت ارسال رسل و انزال کتب در نتیجه منتفی و آیه لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰی بِآیَاتِنَا اَنْ اَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ به دست فراموشی سپرده می‌شود و حدیث امام باقر علیه السلام را که فرموده کَلَّمَا مِيزْتُمُوهُ بِاَوْهَا مِنْكُمْ فِی اَذْنِ سَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوْقٌ مَّصْنُوْعٌ مُرَدُوْدٌ اِلَيْكُمْ نادیده گرفته می‌شود. لذا بر ما لازم است که منتهای ابعاد عرفانی و صنایع ادبی متون فارسی بیشتر به بُعد عقیدتی، مذهبی این کتب دقت نظر داشته باشیم و موشکافیهای دقیقی نموده و با صیران و بیخار معارف ائمه معصومین علیهم السلام آنرا بسنجیم تا بتوان با ناخدايان صاحب فضیلت مکتب جعفری کشتی ایمان نوجوانان را از خطرات عظیم اقبانوسهای ژرف طوفان‌زای دسایس و وسوس به ساحل نجات رهنمون ساخت و از بدآموزی و سرگردانی رهائی بخشید تا در مذهب و عقیده آنان فرهنگ انضاطی حاکم نگردد و حدیث شریف نبوی را که فرمود کَلِّمُوا رَاعٍ وَكَلِّمُوا مَسْئُوْلًا عَنْ رَعِيْتِهِ جَسَامَةُ عَمَلٍ بِيَوْشَانِيْمٍ لِهَذَا مَسْئُوْلِيْنِ اَمْرٌ بِاَسْئُوْلِيْتِ خَطِيْرِيْ كِهْ بِهْ عَهْدِهْ دَارِنْدْ بَآيْدْ مَنذَكْرْ گَرْدِنْدْ تَا اِيْنَجِيْنِ اَشْعَارِيْ كِهْ دَارَايْ اِبْعَادِ مَخْتَلَفِيْ اَسْتْ وَ دَرَكْ كَامَلْ اُنْ بَرَايْ دَانْتِ اَسُوْرَانْ مِيْسُوْرْ نِيْسْتْ اَزْ دَرَجْ دَرْ كَسْبْ دَرْسِيْ اِحْتِرَازْ شُوْدْ نَا نُوْبَاوْكَانْ مَا دَرْ عَقِيْدَهْ دِجَارْ تَشْكِيْكْ نَكْرَدِنْدْ.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِيْمَلِي

جواب:

برادران عزیز و ارجمند انجمن اسلامی ابعلی

ضمن سلام و تشکر فراوان از دقت شما نسبت به محتوای کتابهای درسی، نظر گرامیتان را به مآخذ و توجیه درس «موسی و شبان» کتاب فارسی سال سوم راهنمایی معطوف می‌دارد.

۱ - اگر چه داستانهای مشابه «موسی و شبان» در «عقدالفرید»، «عیون الاخبار ابن قتیبه»، «حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم»، «تفسیر ابو الفتح رازی»، «فیض‌القدیر آمده است، اما دو گونه محقق و مستند آنها را از «تفسیر ابو الفتح» و «فیض‌القدیر» نقل می‌کنیم:

الف: یک روز رسول علیه السلام، نماز بامداد می‌گزارد، اعرابی که قریب‌العهد بود به اسلام، در قفای رسول نماز می‌کرده رسول (ع) سوره «والنازعات» می‌خواند تا به این جا رسید که: «خدای تعالی از فرعون خبر کرد که او گفت: فقال اناریکم الاعلی» اعرابی از سر اعتقاد پاک و عصیبت دین، طساعت نداشت، تا در نماز گفت: «کذب ابن الزانبه» چون رسول علیه السلام، سلام باز داد، اصحاب روی به ملامت در او نهادند و

بقیه از صفحه ۱۹

خطاست. زیرا فعل مجهول به کمک فعل معین «شدن» می‌آید. و فعل جمله اسنادی بالا فعل ربطی «بودن» است و مسند آن کلمه «بسته».

۲۰ - در کتاب دوم (ص ۱۸۳) کلمات همه، همه کس، کسی، کسانی، آن کس، یکی، هیچ کس، کس، دیگری، هیچ کدام، فلان، دیگران، هر کدام، این و آن، به تقلید از دستور دکتر خانلری ضمیر مبهم دانسته شده است. این کلمات اسمند نه ضمیر زیرا اولاً ضمیر ساختمان صرف شدنی مشخص دارد و شماره ضمیر شخصی محدود است یعنی برای هر شخص دارای شکلی و ساختی خاص است ثانیاً ضمیر نشانه‌های اسم را (از قبیل نشانه جمع و نشانه نکره و صفت) نمی‌گیرد (جز به ندرت) در حالی که کلمات بالا هیچ‌یک از این دو خصوصیت را ندارند. کلمات کس، کسی، و دیگری و یکی و کدام و «این و آن» اسم مبهم‌اند و برخلاف ضمیر می‌توانند صفت پیشین بگیرند و به صورت همه کس، هر کسی، هیچ کس، هیچ کدام... درآیند. کلمه «همه» و «دیگر» و امثال آن نیز هر چند به صورت صفت هم به کار می‌روند ولی چون تنها به کار روند و نقش‌های اسم را بپذیرند، اسم هستند. در کتاب دوم (ص ۷۶) نیز در عبارت «همه محققان»، «همه» را صفت پیشین پنداشته‌اند که البته درست نیست، زیرا در آخر آن نشانه اضافه آمده و مضاف کلمه «محققان» است و از این رو اسم است. البته در عبارت‌های همه کس، همه جا، همه وقت، همه شب، همه چیز... «همه» صفت مبهم پیشین است. همچنین است در مورد کلمه «چه» (کتاب سوم: ص ۲۴) که هر گاه همراه اسمی باشد صفت پرسشی است: چه کتابی خریده‌ای؟ و چون تنها به کار رود اسم پرسشی: چه خریده‌ای؟

ناهماهنگی در تعاریف و اصطلاحات: در این کتابها اصطلاحات دستورهای سنتی با اصطلاحات: دستورهای دوره راهنمایی درهم آمیخته و گاهی به جای آن‌ها به کار رفته که همین امر موجب ناهماهنگی مطالب و آشفتگی ذهن دانش‌آموزان می‌شود. و دانش‌آموز با اصطلاحات متروکی روبه‌رو می‌شود که تاکنون به گوشش نخورده از این قبیل:

۱ - در کتاب سوم (ص ۸۷) اصطلاح «مستدالبه» که معادل قدیمی کلمه «نهاد» است و مفهوم آن در دستور پنج استاد اعم از فاعل و پذیرنده صفت یا حالتی است منحصرأ برای پذیرنده صفت و حالت برگزیده و تعریف شده است و برای کننده کار هم اصطلاح «فاعل» به کار رفته و از اصطلاح «نهاد» که به دلایل مقبولی از طرف دکتر خانلری معادل «سوز» فرانسه وضع شده و حدود ۲۵ سال است

۱۸ - در کتاب سوم (ص ۳۱) برخلاف دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب، حرف ربط و حرف اضافه که مفعولات مستقلی هستند به تقلید دستور دکتر خانلری، زیر یک مبحث با عنوان «حروف» آمده است و «حرف نشانه» به آن افزوده شده که آن را شامل حرف نشانه «را» و حروف ندا دانسته‌اند و در تعریف «حرف» نشانه «را» گفته‌اند که نقش یا حالت کلمات را در جمله تعیین می‌کند و در تعریف حرف اضافه آورده‌اند که نسبت میان فعل و کلمه با کلمات را برقرار می‌کند. اولاً همانگونه که از شباهت این دو تعریف نیز برمی‌آید، «را» هم یکی از حروف اضافه است که مانند آن‌ها نقش کلمه‌ای را در جمله مشخص می‌کند و در دستور فریب و پنج استاد و دیگر دستور نویسان نیز به همین گونه آمده و نامیدن آن به عنوان حرف نشانه از ابداعات دکتر خانلری است. ثانیاً نشانه‌های «ای، یا، ا» که برای ندا به کار می‌روند حرف نیستند زیرا همراه اسمی به کار می‌روند که به صورت شبه جمله در کنار جمله دیگر قرار می‌گیرد و فعلی ندارد تا این نشانه‌ها نقش آن اسم را نسبت به فعل بیان کنند.

۱۹ - در کتاب اول (ص ۴۰ و ۱۵۲) به فعل‌های ربطی اشاره می‌شود که در جمله اسنادی یا اسمیه، صفت با حالتی را به کسی یا چیزی نسبت می‌دهند مانند بود، است، شد، گرد، گشت، روشن است که چنین فعل‌هایی که برانجام کاری دلالت ندارند دیگر نه لازم‌اند و نه متعدی زیرا در آن‌ها نه فاعلی وجود دارد نه مفعول، تنها، فعلی که برانجام کاری دلالت کند ممکن است لازم باشد یا متعدی. با این حال در همان کتاب اول (ص ۱۱۶) فعل را از لحاظ داشتن یا نداشتن مفعول سه نوع دانسته‌اند: لازم و متعدی و دو وجهی، در جمله «پدید آمد این گنبد نیز روی» که در آن «آمد» به معنی «شد» است و نیز در جمله «غرض فردوسی افسانه‌سرای نیوده است»، «پدید آمد» و «نیوده است» را فعل لازم شمرده‌اند. در حالی که هر دو جمله اسنادی هستند و فعل «آمد» (= شد) و «نیوده است» فعل‌های ربطی. همچنین در کتاب عبارت «جو در بسته باشد» را فعل مجهول دانسته‌اند که صد البته

که ذهن هم با آن خو گرفته و در دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب نیز به کار رفته خبری نیست.

۲ - در کتاب‌های دوم و سوم همه‌جا از اضافه و صفت که اصطلاح متداول امروز است سخن رفته ولی در کتاب دوم (ص ۸۷) و در کتاب چهارم (ص ۱۲۰ و ۱۴۰) به جای آن‌ها اصطلاح «ترکیب وصفی» و «ترکیب اضافی» که نام‌آئوس و نادرست است استعمال شده.

۳ - در کتاب سوم (ص ۱۰۰) متمم به سبک دستورهای سنتی «مفعول با واسطه» نیز نامیده شده است در حالی که تعریف متمم به کلی با تعریف مفعول متفاوت است.

۴ - در کتاب اول (ص ۱۷۷ و ۱۸۶) بر طبق سنت برای افعال فارسی نش و وجه (اخباری، امری، التزامی، مصدری، شرطی، وصفی) قائل شده‌اند. در حالی که در دوره راهنمایی و رشته فرهنگ و ادب تنها سه وجه (اخباری، التزامی، امری) پذیرفته شده است.

۵ - در کتاب اول (ص ۳۹) درباره انواع جمله چنین آمده است: «جمله فعلیه: جمله‌ایست که فعل آن برانجام کاری و عملی دلالت می‌کند.»

«جمله اسمیه: جمله‌ایست که فعل آن وسیله اسناد و نسبت به صفتی یا حالتی به کسی یا چیزی است.»

در حالی که در کتاب‌های رشته فرهنگ و ادب جمله‌هایی از قبیل سلام برونو، سیگار کشیدن ممنوع، همه چیز برای همه، چشمت روشن و سفر به خیر که فعل ندارند جمله اسمیه نامیده شده‌اند و جمله‌هایی که با فعل ربطی ساخته شده‌اند، جمله ربطی.

۶ - در این کتاب‌ها اصطلاحات حالت، نقش و ارکان جمله (کتاب چهارم: ص ۱۴) که هر یک از دیدگاهی و در نظامی خاص آمده‌اند، به نحو عجیبی با یکدیگر تداخل پیدا کرده و باهم در آمیخته و به جای هم به کار رفته‌اند.

۷ - جزء‌های «م، ی، د، ید، یم، ید» را که در ساختن صیغه‌های فعل به کار می‌رود (روم، روی، رود...) در دستورهای سنتی، ضمیر متصل فاعلی خوانده‌اند، و دکتر خاتلری آن‌ها را نشانه فعل نامیده است (به تقلید فرانسه) در کتاب اول (ص ۵۲) اصطلاح ضمیر و نشانه باهم جمع شده و در همان کتاب (ص ۱۰۸) این اجزاء به عنوان ضمائر فاعلی (= نشانه‌ها) آمده‌اند، و در کتاب دوم (ص ۱۶۴) بدون اشاره به اصطلاح نشانه به نام ضمیر شخصی متصل (پیوسته) خوانده شده‌اند.

۸ - در کتاب اول (ص ۱۳۶) فعل‌های باید و شاید و بیاست و توان را افعال معین خوانده‌اند، در حالی که در دستورهای رشته فرهنگ و ادب شبه‌معین شناخته شده.

۹ - حرف ربط در کتاب سوم (ص ۴۴ و ۵۰ و ۵۹) با همین نام مورد بحث قرار گرفته و کلمات هم، و، با «حروف ربط هماهنگی» و کلمات اگر، چون، چنان، زیرا که «حروف ربط وابستگی» نامیده شده است در همان کتاب سوم (ص ۲۰۵) به تقلید از نحو عربی، درسی یا اصطلاحات عطف، معطوف، و معطوف‌الیه، درباره کلمات، نقش‌های همبایه آمده که به کلی بی‌فایده و ناهماهنگ با اصطلاحات قبلی و دستورهای متداول فارسی است.

۱۰ - در کتاب دوم (ص ۷۶) آمده که صفت چون به جای اسم به‌شینند، در حکم اسم است، و مانند اسم جمع بسته می‌شود و همه نقش‌های اسم را می‌پذیرد مانند:

بدان را نیک دار ای مرد هشیار

که نیکان خود بزرگ و نیک روزند  
در همین زمینه مطالبی در کتاب سوم (ص ۱۹۴) آمده و تمرین‌هایی در کتاب دوم (ص ۸۷ و ۹۳) پیش‌بینی شده.

مطلب «صفت چون به جای اسم به‌شینند، در حکم اسم است»، حاوی تناقض است یعنی بالاخره معلوم نمی‌دارد که کلمه در آن حالت «صفت» است یا «اسم» یا «در حکم اسم». یک کلمه نمی‌تواند هم صفت باقی بماند و هم اسم بشود.

در نظام‌های تازه دستوری ابتدا نقش کلمه در جمله مشخص می‌شود و سپس بر اساس آن گفته می‌شود که اسم است یا صفت یا قید. کلمه‌ای که یکی از نقش‌های دستوری نهاد، مفعول، بدل، مضاف‌الیه... را در جمله پذیرفته باشد اسم یا ضمیر است. کلمه‌ای که نشانه جمع یا نکره بپذیرد یا برای آن صفت یا مضاف‌الیه بیاید اسم است؛ دانشمندان آمدند اما صفت همراه اسمی می‌آید و درباره چون یا چندی آن به نوعی توضیح می‌دهد: مرد دانشمند آمد. بنابراین کلمه را خارج از جمله نمی‌توان مشخص کرد که اسم است یا صفت.

توجه به جنبه معنایی در دستور: دستور زبان ساختمان صوری جمله و نقش کلمات را نسبت به فعل مورد بحث قرار می‌دهد و در این راه حتی المقدور از توجه به جنبه‌های معنایی پرهیز می‌کند. ولی در این کتاب در چند مورد جنبه معنایی مبنای کار قرار گرفته که به آنها اشاره می‌شود:

۱ - در کتاب دوم (ص ۶۶ و ۶۷) کلمات مترادف و متضاد و متضاد مورد بحث قرار گرفته که جنبه لفظی و رسم الخطی و معنایی دارد و فاقد ارزش دستوری است.

۲ - در کتاب دوم (ص ۲۰) تقسیم اسم به اسم ذات و اسم معنی، یک تقسیم‌بندی فلسفی است که اولاً ارزش دستوری ندارد ثانیاً در مورد آن پروان مکتب‌های مختلف فلسفی اتحاد نظر ندارند و تشخیص آن برای معلم و ناگرد اسباب دردسر و سردرگمی است. اسم ذات اسمی است که وجودش بسته به وجود دیگری نباشد و قائم به ذات باشد. سنگ و چوب و انسان و اسب اسم ذات است. ولی آیا در یک مکتب الهی انسان و سنگ و چوب وجودش وابسته به دیگری نیست و قائم به ذات است؟ اسم معنی آن است که وجودش به غیر وابسته است. ظاهراً در مورد هوش و عقل و خشم و جوانمردی و دل‌آوری هیچ کس تردیدی ندارد که اسم معنی است. ولی آیا کسی که ماده گراست و برای آن چه که جنبه مادی ندارد وجودی قائل نیست فرشته و دیو و جن و غول و پری را اسم ذات خواهد شناخت؟ ذات باری تعالی را که در نزد ما واجب‌الوجود و تنها وجود قائم به ذات است و وجود همه هستی وابسته و قائم به اوست چه طور؟

۳ - در کتاب دوم (ص ۶۶) در مورد اسم ابزار گفته شده که بعضی چون داس و بیل بسط‌اند، و بعضی مثل مداد پاک کن مرکب، برخی چون کوبه و ماله مشتق‌اند و برخی چون داس و کلید جسامد؛ روشن است که تمام کلمات به همین گونه‌اند و این مطلب، خاص اسم ابزار نیست. ظاهراً اسم ابزار به تقلید اسم آلت عربی گرفته شده که خواسته‌اند در فارسی هم برای آن معادلی داشته باشند؛ شکل ساختمانی «ریشه مضارع با اسم + ه» نیز مخصوص اسم آلت نیست و در این فرم همه گونه اسمی یافت می‌شود، مانند پوشه، تیغه، وزنه، پایانه، چینه، پایه، دسته، کفه، روبه، ناله، زیره، لایه.

۴ - در کتاب اول (ص ۱۲۴) در تعریف فعل معلوم و مجهول چنین آمده است:

«فعل معلوم: فعلی است که به فاعل نسبت داده شود.»

«فعل مجهول: فعلی است که به مفعول نسبت داده شود.»

بدین ترتیب در مثال پرویز درخت را کاشت. فعل «کاشت» که به فاعل نسبت داده شده معلوم می‌باشد، و در مثال درخت کاشته شد، فعل «کاشته شد» که به درخت یعنی مفعول جمله قبلی نسبت داده شده مجهول است.

ولی می‌بینیم که تنها از روی معنی و با تفسیر ذهنی، «درخت» را در جمله «درخت کاشته شد» کلمه مفعول با توجه به ارزش معنایی خود ایجاد چنین مفعول پنداشته‌ایم، در حالی که «درخت» فقط در جمله

«پرویز درخت را کاشت» مفعول بوده است. اصولاً شائبه‌ای را کرده، در حالی که باید فقط به ارزش اصطلاحی آن توجه داشت. مفعول در جمله‌هایی که دارای فعل متعدی معلوم است می‌آید و معمولاً دارای نشانه‌ای است و جایگاه آن در گزاره است و مانند «نهاد» یک نقش دستوری است، و یک کلمه در یک جمله نمی‌تواند دارای دو نقش دستوری باشد یعنی هم نهاد باشد و هم مفعول در جمله «درخت کاشته شد»، «درخت» نهاد جمله‌ای است که فعل آن از صورت متعدی (گذرا) به صورت لازم (ناگذر) درآمده و چنین فعلی را می‌توان مجهول یا ناگذر شده نامید؛ پرویز درخت را کاشت درخت کاشته شد.

۵ - در کتاب دوم (ص ۱۲۳) صفت لیاقت (خوردنی پوشیدنی) که بعد از درس «صفت نسبی» آمده، از نظر ساختمانی چیزی جز همان صفت نسبی نیست که طبق الگوی «اسم + ی» به صورت «مصدر + ی» ساخته شده و تنها از لحاظ معنی، مفهوم شایستگی و لیاقت را می‌رساند.

۶ - در کتاب دوم (ص ۱۴۵) اصطلاح «صفت سنجش» نارواست زیرا ساختمان معینی با این نام نداریم و باید به جای آن اصطلاح «سنجش در صفت بیانی» آورده شود.

## پاسخ

## به نقد کتاب

پیش از آنکه به نقد آقای غلامرضا ارزنگ در مورد دستور زبان در کتابهای فارسی (دوره عمومی دبیرستانها) پاسخ دهیم، تذکر این نکته را ضروری دانیم که کار مؤلفان در تألیف کتب فارسی و دستور بر مبنای تصمیمات اتخاذ شده در سمینار آذر ماه ۱۳۶۱ تهران بوده است که در آن کارشناسان ادبیات فارسی، پژوهشگران و دانشمندان صاحب‌نظر شرکت داشته‌اند و ما درین باره در جواب همین منتقد به قدر کافی توضیح داده‌ایم و تکرار آنها را ضروری نمی‌دانیم.\*

در جلسات متعدد مزبور و نظر آزمائشی‌هایی که از همکاران عزیز در فرصتهای بعدی به عمل آمد فرار برین شد که علی‌الجماله تا تهیه دستوری جامع و فراگیر در سطح عالی، دستورهای بالنسبه کامل و در عین حال مختصر و مفید که هم از جهت محتوا ساده و هم از جهت تفهیم مطالب سهل باشد و حتی الامکان هم از اصطلاحات سننی و هم از تحقیقات جدید استفاده شود، فراهم گردد، تا همکارانی که سالها بر اثر نوآوریهای سالهای اخیر دچار سرگردانی شده بودند به راه صحیح بازآیند و از انحراف و تفریطهای خاصی که مورد نظر بعضی از کتاب‌نویسان است جلوگیری به عمل آید.

در این کار مؤلفان تنها خواسته‌اند در این برهه از زمان خمتی در خور و شایسته - نا حدّ مقدور - ارائه دهند، لذا با توجه به همه دستورهای سنتی و غیر سنتی موجود آنچه را به مصلحت تشخیص داده‌اند برگزیده، و چکیده مطالب را در ذیل درسها با مثالهایی مناسب - که در عین حال حامل پیامی انقلابی یا اخلاقی باشد - به دانش‌آموزان عزیز و همکاران محترم عرضه نمایند.

آنچه در آغاز مقاله منتقد آمده است و پیشتر به تاربخچه دستورنویسی مربوط می‌شود مطلبی است که ما را بدان کار نیست و اما مواردی که محل ایراد و اشکال منتقد است:

۱ - اگر در گذشته کلمه «حالت» برای زبانهای باستانی به جهت تغییراتی که - بر مبنای نقش - پیدا می‌کرده و پسوندی خاص می‌گرفته، به کار می‌رفته است در زبان فارسی فعلی چون کلمات چنین تغییراتی بر حسب موضع خود در جمله پیدا نمی‌کنند، به کار بردن «نقش» یا «حالت» از جهت نحوی اشکالی ایجاد نمی‌کند. و در حقیقت هر دو مترادف‌اند و در سایر دستورها هم به همین صورت به کار برده شده است، و مدرسان و دانشجویان و دانش‌آموزان هم در یک مفهوم به کار می‌برند.

۲ - درباره تقسیم‌بندی کلمات به ساده و مرکب، پسوندی، پیشوندی و میانوندی باید یادآوری کنیم: اینکه منتقد کلماتی مانند: «دست و دل باز» و «سراسر» را که از «گروهی از کلمات ترکیب شده که کاملاً به هم جوش نخورده و به صورت ترکیب در نیامده است» و با به طور کلی «کلمات پسوندی و پیشوندی و میانوندی» را مرکب نمی‌داند، عقیده‌ای است در مقام خود محترم و اختلاف نظری است که از دیر زمان در مکاتب زبان‌شناسی مطرح است و جای بحث آن در دستورهای دبیرستانی نیست.

۳ - در مورد جمله «پایه» و «پیر» منتقد به نظر مؤلفان توجه ننموده است و حال آنکه مطلب مورد نظر منتقد به صورتی کاملتر و دقیقتر در صفحه ۲۷ فارسی اول آمده است.

۴ - درجایی که منتقد اشاره به «جمله بی فعل» کرده و گروهی از کلمات به ظاهر بی فعل مانند «صبح به خیر» «توقف ممنوع» را جمله‌های بی فعل نامیده است، مؤلفان منتقدند که افعال آنها به «تقریباً معنوی» حذف شده و در اصل: «صبح به خیر باد» و «توقف ممنوع است» می‌باشند.

۵ - در مورد اعتراض به صفحه ۱۲۵ کتاب فارسی سوم و حالت ندایی با منادا و وجه تسمیه منادا به شبه جمله به قدر کافی در ذیل همان صفحه توضیح داده شده است.

۶ - در مورد صفحه ۹۶ کتاب فارسی سوم و اعتراضی که در نظر منتقد است، متأسفانه نامبرده تعبیری - دانسته یا نادانسته - در آنچه مؤلفان نوشته‌اند داده که جای تعجب است. درباره «مفعول» در همان صفحه آمده است: «حالت مفعولی اسم هنگامی است که فعل بر آن فرار گیرد و به نوعی معنی فعل را کامل نماید. معمولاً حرف نشانه «را» بعد از مفعول می‌آید.» منتقد قید «معمولاً» را مورد غفلت قرار داده است. مؤلفان، از جهت سهولت آموزش فقط مفعول صریح را مفعول اصطلاح کرده و مفعولهای غیر صریح را متمم دانسته‌اند زیرا تقسیم مفعولها به مفعول باین، مفعول ازی، مفعول به ای، مفعول مجرد، در دستورهای زبان فارسی معمول نبوده است.

۷ - درباره «بدل» که منتقد اشاره کرده است: «ابرا» «بدل کشور اسلامی ما است.» زیرا توضیحی به مفهوم آن افزوده است با این تعبیر که نوشته‌ایم: «بدل برای توضیح و بیان کلمه اول (صفت مته) می‌آید» چه تفاوتی دارد؟ و تبدیل این جمله و جملاتی نظیر آن به جمله «پایه» و «پیر» از بحث ما خارج است.

۸ - منتقد توجه نکرده است که جمله: «محمود باهوشتر از رضاست» با جمله «محمود از رضا باهوشتر است» در حقیقت از جهت متمم (= رضا) تفاوتی ندارد.

۹ - در اینکه حرف اضافه «از» برای آوردن متمم صفت تفضیلی آمده است، جای بحث نیست و آن را قبول داریم ولی از جهت تشبیه «دل» به «شیشه» و یا «سنگ خارا» در جمله: «گواه دلش از شیشه شکننده‌تر و گواه از سنگ خارا سخت‌تر بود» بیاناتی یا فعلی معنی جنسیت ندارد (صفحه ۵۰ کتاب سوم) و در هر حال جمله‌ای که منتقد برای معنی جنس بسدین صورت آورده است: «دلش از سنگ است» برای کتاب درسی روشنی و مناسبتر می‌باشد. البته در همین جمله هم جنبه تشبیهی و مجازی مطرح است.

۱۰ - در صفحه ۱۴ کتاب چهارم - اشتباه مطبعی در حروف چینی، باعث غفلت منتقد شده است. «در قرآن» جمعاً متمم نیست.

بلکه تنها کلمه «قرآن» در جمله متمم است و اما اینکه منتقد آن را بر مبنای «دستور سوم فرهنگ و ادب» (جای ۱۲۶۴) «قید نشانه دار به حساب آورده است، جای شگفتی است. اصولاً «دستور سوم فرهنگ و ادب» جز در برخی موارد سازمورد قبول دبیران و همکاران عزیز نمی‌باشد و در سال تحصیلی ۶۶-۶۵ نیز جای خود را به دستور دیگری داده است و بنابراین ارجاع بدان ضرورتی ندارد.

۱۱- منتقد عده‌های کسری را در همه موارد اسم دانسته است. در صورتی که وقتی عده‌های اصلی و ترتیبی، صفت شمارشی باشند عده‌های کسری هم که قبل از موصوف می‌آیند مانند: یک دوم کتاب - دو سوم قالی سوخت و مانند اینها (صفت شمارشی کسری) هستند و جای بحث نیست.

در مورد اعداد توزیعی اینکه منتقد نوشته است: «هرگز به صورت صفت به کار نمی‌روند» مبالغه است. زیرا گاه به صورت قید به کار می‌رود مانند: مثال منتقد: این زمان پنج پنج... اما گاه به صورت صفت به کار می‌رود مانند: «وزمندگان در صفهای پنج پنج رژه رفتند» «دسته‌های سمس و چهارچهار مناسبت است» و مانند اینها که صفت می‌باشد. (رک: کتاب دوم صفحه ۱۲۸)

۱۲- منتقد نوشته است: در کتاب سوم صفحه ۲۸ «قیدها با تعریفی سنتی و نادرست و ناقص به صورت فهرست‌وار آمده» اما توضیح نداده است: چرا نادرست و ناقص است.

اگر نادرست بودن آنها ناشی از سنتی بودن تعاریف است مؤلفان ازین جهت آن را نه ناقص و نه نادرست می‌دانند و به دنبال «سنت شکنی» غیر منطقی و غیر معقول نبوده و نیستند.

۱۳- منتقد یادآوری نموده است: «در کتاب چهارم ص ۱۵ آمده: قیدی که جمله را مقید می‌کند پیش از مستدالیه قرار می‌گیرند. در حالی که همیشه چنین نیست.» جای تأسف است که منتقد در مطالب کتاب، برای برآوردن منظور خود، تغییر می‌دهد. مؤلفان در صفحه ۱۴ کتاب چهارم چنین نوشته‌اند:

«جای قید در جمله نیز بر حسب تأکید نویسنده تغییر می‌کند.»  
 ۱۴- در قسمت بیان انواع قید (مربوط به صفحه ۲۷ کتاب سوم) منتقد قید را در توضیح حالت فاعل و اسم دانسته است. و حال آنکه قید اسم را وصف نمی‌کند و در جمله «علی را گریان دیدم» اگرچه «گریان بودن» حالت علی است ولی حاصل جمله متوجه فعل «دیدن» است که از فاعل سرزده است. علاوه بر این روشن است که نوع قید بر حسب کاربرد نویسنده یا گوینده در جمله‌های مختلف فرق می‌کند. و این «صفت فاعلی حالیه» است که چنین خاصیتی دارد.

۱۵- در مورد قیود آرزو (در کتاب سوم صفحه ۲۷) مانند:

کاش - کاشکی - و مانند اینها نظر منتقد مورد قبول نیست زیرا مستند به دلایلی نیست.

۱۶- در مورد جمله «موش از جوندگان است» حق با منتقد است و اشتباه مطبعی است. که به جای «از جوندگان» فقط «جوندگان» مستند معین شده است.

۱۷- مطلب مربوط به کتاب سوم (ص ۶۴) که منتقد می‌گوید «اصواتی که (شبه جمله) هستند و اصواتی که به هنگام هیجان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود و به تنهایی معنی مشخص و مستقلی ندارند، در جمله نمی‌توانند نقش مستقلی مانند سایر کلمات داشته باشند همانند: آه، آخ، باید بگویم هر کلمه‌ای که به هنگام هیجان بی‌اختیار از دهان خارج می‌شود «شبه جمله» یا «جمله وار» است زیرا با همه اختصار بر بیان جمله‌ای دلالت می‌کند که اجزای آن محذوف است مگر اصواتی که تقلید اصوات طبیعی باشند مانند: ججهجه - قهقهه - شرشر - خورخور - بیج، که اسم هستند و در جمله نقش دارند. به علاوه کلماتی مانند: آه در جمله هم گاه نقش می‌پذیرند. مانند: «سن از آه جانسوز او دلگیر شدم» که آه. متمم است.

۱۸- منتقد نوشته است: «در کتاب سوم صفحه ۳۱ برخلاف دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب» و این مطلب را در چند جا مطرح کرده است. در پاسخ باید بگویم: مؤلفان در عین حال که نوجه به دستورهای راهنمایی و فرهنگ و ادب هم در برخی موارد داشته‌اند اما آنها را مأخذ قرار نداده‌اند. در مورد تکرار دادن حروف اضافه و ربط و نشانه تحت یک عنوان اشکالی به نظر نمی‌رسد، بخصوص که در ذیل هر یک از حروف مباحث لازم مطرح شده و روابط حروف با اجزای و ارکان جمله‌ها مشخص گردیده است. اشکال وقتی در این عنوان پیش می‌آید که به اختلافات توجه نمی‌گردید و نقش هر یک روشن نمی‌شد.

۱۹- در بحث مربوط به افعال ربطی (کتاب اول ص ۱۴۷) منتقد به این نکته اشاره دارد که چنین افعالی که نه لازم‌اند و نه متعدی باید به همین صورت رها شوند و نام (نه لازم نه متعدی = خنتی) بر آنها گذاشته شود و دیگر طرح تقسیم‌بندی افعال به: لازم، متعدی، دو وجهی (= دو وجهی) در مورد این افعال ضرورتی ندارد. در صورتی که در پاسخ دانش‌آموزی که می‌پرسد: افعال ربطی لازم‌اند یا متعدی - باید گفت: لازم. و این نکته در آموزش دستور زبان پیش می‌آید.

در مورد مثال: چو در بسته باشد چه داند کسی... «حق با منتقد است و (بسته) مستند و (باشد) فعل ربطی است.

۲۰- در مورد کلماتی مانند: همه، همه کس، کسی، کسانی و... که مؤلفان آنها را «ضمیر مبهم» نامیده‌اند: منتقد بر این نکته پای

می‌نشارد که «به تقلید...» در صورتی که هرگز تعصیب در تقلید از فردی برای مؤلفان مطرح نبوده است، سعی شده است به همه کتابهای دستور مراجعه شود و بهترین و ساده‌ترین مطالب انتخاب گردد.

مؤلفان معتقدند کلمات بالا ضمیمه مهم‌اند از جهت اینکه بر شخص یا اشخاص خاصی دلالت ندارند. منتقد این ضمایر را با صفات پیشین مبهم خلط کرده است و در مثال «همه محققان» یا «هر محقق» و نظایر آن که صفت مبهم پیشین است اشیاء کرده است. علامت (کسره) در آخر صفت پیشین (همه) مانع از آن نیست که آن را صفت بدانیم چنانکه در مورد صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه نیز کسره می‌آید.

در مورد «اصطلاحات متروک» که منتقد بدانها اشاره می‌کند، از نظر مؤلفان هرگز (متروک) نبوده و نیست، زیرا دانش‌آموز امروز در سالهای آینده در مراحل دانشگاهی بخصوص در دستور زبان عربی (نحو) و حتی در زبانهای خارجی و منطق بیشتر با اصطلاحاتی سروکار داشت که به نظر منتقد «اصطلاحات متروک» است. علاوه برین اگر کلمه (مسندالیه) فی‌المنل انتخاب گردیده است برای یادآوری، به کلمه (نهاد) هم در کنار آن اشاره شده است. ترکیبات اضافی و وصفی هم از نظر مؤلفان پسندیده و منطقی و لازم است. اگر از جهت «عربی بودن» این ترکیبات، نقضی ملاحظه شده است، بحث دیگری است که جای طرح آن این جا نیست.

منتقد در ذیل شماره ۲۰ به نکات دیگری نیز اشاره کرده است از جمله: تفاوت مفعول بواسطه و منعم، مؤلفان (منعم) را پذیرفته و مفعول بواسطه را از جهت اینکه در برخی دستورها آمده و تدریس شده است نقل نموده‌اند. درین مورد اشکالی که منتقد از آن بحث می‌کند، از نظر ما وجود ندارد.

در مورد وجوه افعال، ما - به زعم منتقد - بنا به سنت به شش وجه قائل شده‌ایم و آن را لازم می‌دانیم در عین حال توضیحاتی داده‌ایم که سه وجه اصلی است در مورد جمله‌های اسمیه که باز منتقد گریز به کتاب ریشه فرهنگ و ادب زده و نوشته است: «در آن کتاب جمله‌های بی‌فعل را اسمیه نامیده‌اند» از نظر ما مقبول نیست.

در صفحه ۱۴ کتاب چهارم که به ترتیب و توالی ارکان جمله اشاره شده است و به زعم منتقد «به نحو عجیبی یا یکدیگر تداخل پیدا کرده و با هم درآمیخته» از نظر مؤلفان - پس از توضیحات کافی که در سه کتاب اول و دوم و سوم کتابهای دبیرستان آمده است - جای هیچ شگفتی وجود ندارد.

یادآوری اصطلاح «شناسه» برای ضمایر متصل فاعلی به دلیل برقرار کردن ارتباط بین گذشته و حال است و الا «ضمایر» از شناسه

در دستورها شناخته‌تر است و نیازی به استفاده از اصطلاح شناسه نیست. و اگر در برخی مواضع این اصطلاح آمده و در کتاب دوم (ص ۱۶۴) نیامده است، به جهت آن است که قبلاً این اصطلاح در ذهن دانش‌آموزان روشن شده و معادل بودن آن با ضمایر متصل فاعلی مشخص شده است، در عین حال تعصیب در آوردن و نیل آوردن این اصطلاح نبوده است.

در مورد حروف ربط (در کتاب سوم ص ۴۴، ۵۰، ۵۹) و تقسیم آنها به حروف ربط همبستگی و وابستگی، از جهت تشخیص جمله‌های همبسته و وابسته ضرورت دانسته است و آوردن اصطلاحاتی مانند (عطف، معطوف و معطوف علیه) و آشنایی دانش‌آموزان با آنها به نظر مؤلفان - سودمند است. در مورد صفاتی که بجای موصوف می‌آیند و نقش اسم دارند و در حکم اسم‌اند جای بحث نیست و قوانین اسم بر آنها حاکم خواهد بود - اگر چه در اصل صفت بوده‌اند.

بحث منتقد - در پایان مقاله - در باره اسم ذات و معنی و کشاندن آنها به مکاتب فلسفی بحثی است زائد و خارج از موضوع کتاب. تنها هدفی که از طرح اسم ذات و معنی در کتاب مطرح است این است که دانش‌آموز بداند که همه اسمها ملموس و محسوس نیست نه آنکه وارد مباحث فلسفی و مکاتب مختلف شود.

بیان اسم آلت، چه به تقلید زبان عربی وارد دستور زبان فارسی شده باشد و یا نه، از بحث ما خارج است. هدف آشنایی با عده‌ای از اسمهایی است که بر ابزار و آلت دلالت می‌کنند. این امر مانع از آن نیست که کلماتی مانند: ناله، پایانه و زیره هم از جهت ساختمان ظاهری شبیه بدانها باشند.

معلوم و مجهول بودن فعل به اعتبار این است که اگر فاعل (نهاد) شناخته‌ای داشته باشد، معلوم و اگر فاعل فعل در جمله شناخته شده نباشد، مجهول است و ناچار فعل به مفعول (نایب فاعل) نسبت داده خواهد شد و (نایب فاعل) در حقیقت همان (نهاد) است. مسلم است که صفت لیاقت از جهت معنایی مطرح است و فرقی آن با صفت نسبی همین است بنابراین صفاتی مانند: پوشیدنی - خوردنی نمی‌تواند صفات نسبی باشد.

در کتاب دوم (ص ۱۴۵) صفات سنجشی از نظر مؤلفان اشکالی ندارد و باید بگوئیم «لا مُشاحه فی الاصطلاح». به امید موفقیت همه طالبان حق و کسانی که استفاد سازنده می‌کنند و برای خدمت به دانش و تعلیم صحیح قلم می‌زنند و قدم بر می‌دارند.

مؤلفان کتابهای فارسی دوره عمومی دبیرستانها





● هرگز یک معلم چیزی را که علما و اهل تحقیق هم روی آن بحث دارند از شاگردش نمی‌برسد

## اسم کوچک سعدی را

### بنویسید!

(بارم: یک نمره)

«آزانس»، نام مؤسسات حمل مسافر داخل شهری است. در واقع، این نامی است که مشتریان به آن داده‌اند. اما من که سابقاً معلم ادبیات فارسی بوده‌ام، در مانده‌ام که آن را چه بنامم. استعمال لغت خارجی بوسیله یک معلم سابق ادبیات — یا همان معلم ادبیات سابق! — جای انتقاد دارد. هر چند که بازنشسته شده باشد!

شاید استعمال ترکیب «ناکسی تلفظی» بجای «آزانس»، مناسب‌تر جلوه کند. چرا که بسیار تکرار شده است و می‌شود و من اسانیدی را می‌شناسم که در ادبیات فارسی متبحرند و معتقدند که همان تکرار یک کلمه، جواز صحت استعمال آن است. اما اشکال کار در اینجا است که اولاً ناکسی تلفظی، دو کلمه است و ثانیاً: هر دو خارجی است! و ما سه — چهار هزار تن معلمین زبان و ادبیات فارسی، ظاهراً باید مخالف این کار باشیم، هر چند که ۴۰ میلیون نفر بدون اینکه منتظر دستور و فتوای ما باشند، کار خودشان را می‌کنند و کاری هم به کار ما ندارند. چه می‌شود کرد. وقتی گوش‌ها به رادیو (که آنهم کلمه‌ای خارجی است!) و چشم‌ها به تلویزیون (که آنهم خارجی است!) باشند معلوم است که دیگر کسی برای معلم ادبیات — بخصوص از نوع بازنشسته‌اش — تره هم خرد نمی‌کند. و این رادیو و تلویزیون که می‌توان هم به آن «صدا و سیما» گفت و هم نگفت، اگر یکبار بگوید «آزانس»، تکرار می‌کنند. ولی اگر من هزار بار بگویم آزانس یک کلمه.

خارجی است، حتی بکفر هم به حرقم گوش نمی‌دهد.

البته اینها همه «مقدمه» بود و من که سالها در کلاس انشاء به دانش‌آموزان ایراد گرفته‌ام که چرا مقدمه را طوری نمی‌نویسید که با موضوع ارتباط داشته باشد، حالا خودم مانده‌ام که چگونه این مقدمه را به اصل موضوع ربط بدهم.

راستی اگر بتوانم مقدمه را به موضوع ربط بدهم، چه رخنه‌ای در فن شریف نگارش ایجاد خواهد شد؟ کسی چه می‌داند، شاید چندین و چند سال بعد، محقق پیدا شود و همین نوع نگارش را ابداعی در این فن و تحولی در سبک بداند. در تاریخ ادبیات حتماً از این نوع ابداعات بوده است، گرم من و شما مطلع نشده‌ایم. و همه می‌دانند که دامنه ادبیات بسیار گسترده‌تر از این حرفهاست!

باری، من که معلم بازنشسته باشم، این روزها تقریباً همان کاری را می‌کنم که رانندگان آژانس‌ها می‌کنند - حالا شما بگویید ناکسی تلفنی یا هر چیز دیگر - ما که باهم جنگ الفاظ نداریم! البته به تفاوت عمده و اساسی با رانندگان آژانس هم دارم. یکی اینکه پولی نمی‌گیرم، بل چیزی هم به عنوان پول توجیبی می‌دهم - یادم رفت بگویم که مسافر من، همان «بنده زاده» است که مجبورم همه‌روزه به استنای ایام تعطیل، او را به مدرسه برسانم و برگردانم - دو دیگر آنکه مجبورم به سوالات او، بخصوص اگر در زمینه ادبیات فارسی باشد - پاسخ درست و قانع‌کننده بدهم. و البته معلوم است که «پاسخ درست و قانع‌کننده» یعنی پاسخی که منطبق باشد با متن کتاب و نظر معلم و اگر جز این باشد، او ایلا!

سدیگر!! آنکه مجبورم در بین راه، دوستان بنده زاده را هم سوار کنم و به سوالات آنها هم پاسخ بدهم. البته پاسخی با همان مشخصات فوق و مفت و مجاناً.

گویا اکنون می‌توان گفت که تا اینجای مطلب، «مقدمه» بوده است نه تا آنجا که قبلاً عرض شد. و اگر چنین باشند، پس کس کس می‌توانم مدعی شد که مقدمه، با موضوع چندان بی‌ارتباط نیست و دیگر آیندگان نخواهند گفت که من در سبک و فن، ابداعی کرده‌ام یا بدعنی به وجود آورده‌ام.

پس از این مقدمه که حتماً بیش از نیمی مقدمه از آب درآمده است، باید به واقعه‌ای اشاره کنم که دو هفته پیش اتفاق افتاد و من در حالیکه نمی‌دانستم راننده آژانس یا ولی دانش‌آموز یا معلم بازنشسته

ادبیات یا... مخاطب یکی از همشاگردیهای بنده زاده که سوار ماشینم بود واقع شدم که پرسید: آقای فلانی، اسم کوچک «سعدی» چه بود؟ گفتم: برای چه می‌پرسی؟

گفت: امروز امتحان قوه اول داریم، شاید معلم پرسد. گفتم: نمی‌پرسد. هرگز یک معلم چیزی را که علما و اهل تحقیق هم روی آن بحث دارند از شاگردش نمی‌پرسد، آنهم اسم کوچک یک شاعر را که نام اصلی و مشهورش، شهره آفاق است. و دانستن و ندانستن آن، دردی را دوا نمی‌کند، و الا در اسم کوچک سعدی، حتی علما و اهل تحقیق هم توافق کلی و اصولی ندارند. بعضی می‌گویند «مشرق‌الدین» و برخی می‌نویسند «مصلح‌الدین» ولی مگر در کتاب‌تان نوشته است؟

گفت: چرا، ولی من کتاب را در منزل جا گذاشته‌ام... حالا اگر شما بودید، چه جواب می‌دادید؟ گفتم: همان «مصلح‌الدین»...

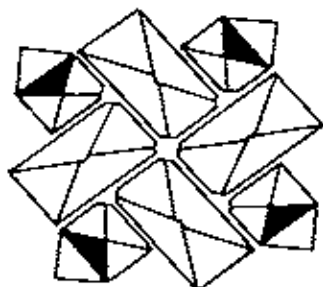
گذشت تا همین دیروز که همان دانش‌آموز با حالتی عصبانی رو کرد به من و گفت: شما «مشرق‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی شیرازی» را یک چیز دیگری گفتید و یک نمره به من بیچاره ضرر زدید... و درس سوم کتاب فارسی‌اش را نشانم داد.

تصمیم گرفتم به مدرسه بروم و به معلمش توضیح بدهم، ولی با خود گفتم: چه فایده؟ لابد او هم همان صفحه کتاب را خواهد گشود و خواهد گفت: لاسماع لاجنهاده فی مورد النص!

و اگر بگویم مادر قدیم ایام چنین سؤالاتی از دانش‌آموز نمی‌کردیم، لابد خواهد گفت: آن سبب بشکست و آن پیمانته ریخت... خلاصه من هر چه بگویم، او پاسخی خواهد داد. در قدیم هم کسی از جواب در نمی‌ماند، امروز که جای خود دارد... اما نمی‌دانم از خیجالت این دانش‌آموز که یک نمره از دست داده است و مرا مقصر می‌داند، چگونه دریابم؟ اگر اساتید فن و اهل تحقیق پاسخی بدهند که هم من از شرمساری این دانش‌آموز دریابم، هم او به یک نمره‌اش برسد و هم معلمش راضی باشد و هم با نص کتاب منافات نداشته باشد، ممنون می‌شوم... البته مهم نیست پاسخی که می‌دهند، همان اسم کوچک سعدی باشد، هبکنه شرایط فوق را دارا باشد، کفایت می‌کند!

«معلم بازنشسته ادبیات»

(\*) آنان که جرأت نمی‌کنند به سعدی ایراد بگیرند که چرا گفته است «بیران وزیر ناقص عقل» به من معلم ادبیات بک‌لقبای بازنشسته... و یا معلم بک‌لقبای بازنشسته ادبیات و یا معلم ادبیات بازنشسته بک‌لقبا و با چیزی نیی این ایراد می‌گیرند که چرا گفته‌ای «معلم ادبیات بازنشسته»



## در باره درس انشاء

از تربیت حدیثیه، آقای ابوالقاسم مستقیم  
نوشته‌اند:

اینجناب به عنوان دبیر انشا چند سالی در روستاهای خراسان انجام وظیفه کرده‌ام و از ابتدا متوجه اهمیت این درس و نواقص آن بوده‌ام. و در این زمینه هر جا مقاله‌ای به دست آورده‌ام، مطالعه کرده‌ام.

مقاله‌ای که تاکنون مورد مطالعه اینجناب قرار گرفته نتوانسته آن طوری که شایسته است خط منی یک کلاس انشاء فعال را برایم مشخص کند. براساس همین مطالعات و تجربیات و مشکلات موجود، خصوصاً مقاله‌ای که اخیراً در مجله رشد ادب فارسی شماره ۳ چاپ شده، بر آن شدم که مطالب را از آن دست در اختیار سایر همکاران قرار بگیرد.

ما در تعلیم و تربیت به این اصل معتقد هستیم که معلم قبل از آنکه وارد کلاس شود باید هدفهای تربیتی و رفتاری درسی را که می‌خواهد تدریس کند مشخص کند و باید حتی به صورت پیش‌نویس این هدفها را بر روی صفحه کاغذ یا لاقط در حاشیه کتابهای درسی برای خودش یادداشت نماید. چون خصوصاً در سالهای دبیرستان اگر هدفهای تربیتی درس برای دانش‌آموزان هم مشخص شود نتیجه بهتر دارد و اصولاً هدفهای موردنظر باید از لحاظ رفتار شاگرد تشریح و توصیف شود و برای این منظور باید بنوانیم اعمال و فعالیت‌هایی را که صدور آن از طرف دانش‌آموز دال بر رسیدن به هدفهای موردنظر است مشخص کنیم. و سپس براساس این انتظارات دانش‌آموز را مورد آزمایش و ارزشیابی قرار داده و به او نمره دهیم.

آزمون با امتحان ما باید براساس هدفهای تربیتی و رفتاری به دانش‌آموز انجام پذیرد. و

گفتند: نماز تپاه کردی و در نماز سخن گفتی و سوء ادب کار بسنی، در نماز حضرت رسول فحش گفتی، اعرابی باز مانند جبرئیل آمد و گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید این قوم را، تا ملامت از او کوتاه کنند که من آنچه او گفت از فحش از او به تسبیح و تهلیل برگرفتم.»

ب: «مردی در صومعه عبادت می‌کرد. باران از آسمان فرو ریخت و از زمین گیاه برآمد. مرد خر خویش را دید که گیاه می‌چسبید. گفت: پروردگارا اگر ترا نیز خری بودی، آن را با خر خویش چرانیدی. پیامبری که در بین قوم بود چون این سخن وی شنید، آهنگ منع و زجر وی کرد. خداوند وی را وحی داد که مرد را فرو گذار، من بندگان خویش را به قدر عقلمشان پاداش دهم.»

آنچه روایت اولی و حدیث دوم را محقق می‌دارد، همخوانی آنهاست با این آیه از کلام خدا: لا یكلف الله نفساً الا وسمها»<sup>۱</sup>  
۲ - داستان «شیان و موسی»، «اعرابی» و «مردی که در صومعه عبادت می‌کرد» بیانگر این است که «انسان» در نخستین مراحل تعلم - به اعتبار خالی الذهن بودن - ناگزیر هستی و خالق هستی را مطابق معیارهای ابتدایی خود توجیه می‌کند، در واقع: هر کسی از ظن خود شد یار من.

و این درس بزرگی است برای هر کس که «سعلم» است و قصد آموزش و «راه بردن» انسانهای «شبانگونه» را دارد. ذهن دانش‌آموزان - به خصوص در مقطع دبستان و راهنمایی - در حال شکل یافتن و جهت پیدا کردن است و مسلماً نه مثل ذهن بزرگترها می‌تواند منطقی باشد و نه آگاه به معارف کلامی. بر خوردی مثل برخورد حضرت موسی با شیان و آنچه بعضی از اصحاب با اعرابی کردند، یقیناً نمی‌تواند مورد تأیید حضرت رب‌العزّه باشد. معلمی که در زمین جاننشین خداست، حتی در لحظات خشم، باید بتواند با بهره گرفتن از محتوای آموزشی این گونه فضاها، خشم خود را فرو خورد و هم‌زمان با مولوی بگوید:

چون که با کودک سروکارم فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد

یاورقی‌ها:

۱ - ج شماره ۱۶ ص ۱۶۶ ۲ - ج ۱۹ ص ۲۸ ۳ - ج ۱۳ ص ۲۲۲ ۴ - ج ۱۲ ص ۱۷۹

۵ - تمحیص ابوالحسن شرانی ۵ - سرنی، نوشته عبدالحمین زرین کوب ۱ ص ۸۱۲  
۶ - آیه ۲۹ ۷ - افرعون گفت: من پروردگار بزرگتر شمایم ۸ - آن زن از او دروغ گفت.

۹ - بقره آیه ۲۸۲ ۱۰ - منوی اجاب نیکلسن دفتر ۱۲ بیت ۲۵۷۷.

شاید بهترین وسیله برای یک آموزش خوب آزمون خوب باشد که از دانش‌آموز به عمل می‌آید. هر چه آزمون جامع‌تر و کامل‌تر باشد هم بهتر دانش‌آموز را می‌سنجد و هم عدالت بهتر رعایت می‌شود. و تا این تحول در آزمونهای انشاء بوجود نیاید هیچگاه نباید از درس انشاء چیزی بیشتر از آن چیزی که امروز عایدمان می‌شود انتظار داشت.

اصولاً یک روش غلط در کلاسهای انشاء وجود دارد و آن امتحانات انشاء است که از کلاس سوم دبستان تا دبیرم به یک حالت بکجواخت انجام می‌پذیرد و همه کسانی که ورقه انشاء را تصحیح کرده اند بخود بر غلط بودن این سبک اعتراف دارند.

آزمونهای انشاء امروزه در دبستان، راهنمایی و دبیرستان تنها بر اساس یک هدف تعیین می‌شود و آن اینکه دانش‌آموز بتواند در باره هر موضوعی یک مقاله بنویسد! کسانی که در زمینه نویسندگی مهارت دارند خود می‌دانند که نوشتن درباره هر موضوعی حتی برای بزرگترین نویسندگان هم در زمان محدود و در جلسه امتحان کار بفرنج و پسر زحمتی است. امروزه معمول است که دو موضوع انشاء در آزمونها تعیین می‌شود و از دانش‌آموزان می‌خواهند که درباره یکی از این موضوعات انشاء بنویسند که ارزشیابی این انشاءها بسیار مشکل است و من خود به تجربه دریافته‌ام که تصحیح ده ورقه ادبیات معادل خواندن یک ورقه انشاء زحمت ندارد به شرطی که انسان بخواهد مسئولانه با این مسئله برخورد کند. البته الگوهایی هم برای تصحیح اوراق ارائه شده که رعایت همین نکات در دادن نمرات انشاء خود کار بسیار دشکلی است. برای امتحان هر معلم می‌تواند در سوقیت‌های زمانی مختلف ورقه‌های چند انشاء را بخواند و نمره دهد و نمرات هر ورقه را با هم مقایسه کند و ببیند که چقدر نمره‌های داده شده با هم متفاوت است یا اینکه دامنه نمراتش بین ۱۰ و ۱۵ تغییر نکرده است که

متأسفانه اکثر کسانی که ورقه انشاء را نمره می‌دهند دادن نمراتی مانند ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و تکرار آن برایشان کاری آسان است.

در اینجا هدفهایی را که فکر می‌کنم از درس انشاء در دبیرستان انتظار می‌رود مشخص می‌کنم و سپس بر اساس این هدفها طرح یک نمونه از انشاء را مشخص خواهم نمود. انتظار دارم سایر همکاران هم نظرات اصلاحی خود را در همین زمینه ارائه دهند شاید بر اساس این پیشنهادات تحولی در درس انشاء و خصوصاً در آزمون آن ایجاد شود و درسی انشاء از این حالت بکجواختی بیرون آید و به یک کلاس فعال تبدیل گردد. اما هدفهایی که معمولاً باید برای درس انشاء دبیرستان مخصوصاً در کلاس چهارم در نظر داشته باشیم می‌تواند از هدفهای تربیتی و رفتاری زیر تشکیل شود.

۱- دانش‌آموز بتواند جملات را از لحاظ انشائی و دستوری درست بنویسد.

۲- دانش‌آموز بتواند مطلب را درست بشنود و به بهترین وجه بازگو کند.

۳- دانش‌آموز بتواند مطالب خود را مختصراً و بطور کامل به دیگران تفهیم کند.

۴- دانش‌آموز بتواند درست ببیند و دیده‌های خود را به طور صحیح بازگو کند.

۵- دانش‌آموز بتواند به افکار و تخیلات خود نظم و ترتیب بدهد و ابتکار داشته باشد.

۶- دانش‌آموز بتواند اطلاعات خود را به صورت مستدل و به شیوه جالب ارائه دهد.

۷- دانش‌آموز بتواند یک نوشته را صحیح نشانه‌گذاری کند.

در همین زمینه هدفهای دیگری هم شاید وجود دارد که با همفکری و مطالعه بیشتر می‌توان آنها را مشخص نمود. البته اهدافی که برای درس انشاء ذکر شد مخصوص دانش‌آموزان کلاس چهارم است و در کلاسهای پائین‌تر نباید انتظار داشت که به همه هدفهای مذکور نائل شویم.

فعالیت‌های کلاس انشاء و آزمون انشاء

چگونه باید باشد تا به هدفهای مذکور برسیم؟ برای پاسخ به این سؤال درباره هر یک از هدفها جداگانه توضیح می‌دهم:

\* - برای رسیدن به هدف شماره یک:

در این زمینه باید جملاتی که از نظر نگارش غلط است روی تابلو نوشته شود و سپس از دانش‌آموزان بخواهیم که این جملات را اصلاح کنند. همین جملات را می‌توان از لابلای نوشته‌های دانش‌آموزان بیرون کشید و روی تابلو نوشت و آنرا به صورت‌های صحیح اصلاح کرد.

لازم به تذکر است که معمولاً در آزمونهای کنکور سؤالات آئین نگارش در همین زمینه متوقف می‌شود سؤالات می‌تواند به صورت زیر مطرح گردد:

مثال - جملات زیر را از نظر دستوری و انشائی اصلاح کنید.

۱ - یکی از دانشجویان سؤال خود را تکرار کرده و سپس ساکت مانده و سخنی نگفت

۲ - من برای خرید از وسایل مورد نیاز به بازار می‌روم<sup>(\*)</sup>

\* - برای رسیدن به هدف شماره ۲:

فعالیت‌هایی که در این زمینه می‌تواند در داخل کلاس انجام پذیرد، بسیار زیاد است برای مثال، معلم در کلاس درس داستان یا مقاله‌ای را می‌خواند و بعد از دانش‌آموزان می‌خواهد که برداشت‌های خود را بنویسند و یا اینکه عیناً آنچه را که شنیده‌اند بازنویسی کنند و با اینکه معلم نمایشنامه‌ای را بوسیله ضبط صوت پخش کند و سپس سؤالاتی در زمینه داستان عنوان کند و بخواهد که دانش‌آموزان به سؤالات پاسخ دهند. در تصحیح اوراق دانش‌آموزان چنانچه به جملاتی برخورد کند که از نظر دستوری و انشائی غلط

(\*) - سؤالات فوق از سؤالات کنکور سراسری انتخاب شده است.

است مانند هدف اول عمل کند. فعالیت‌ها در این زمینه بسیار متنوع می‌باشد و ابتکار معلم در آن لازم است.  
نمونه سؤال می‌تواند به صورت زیر مطرح شود:

— داستان کوتاهی در موقع آزمون به وسیله مستحق قرائت شود و سپس از دانش‌آموزان خواسته شود که داستان را بازنویسی کنند.  
در اینجا می‌توان طرز ارائه مطلب به وسیله دانش‌آموزان را مقایسه کرد و نمره داد و یا می‌توان چند سؤال در مورد داستان خوانده شده طرح کرد و پاسخ آن را از دانش‌آموزان خواست.

\* — برای رسیدن به هدف شماره ۳: فعالیت‌های کلاس در این زمینه بسیار است نوشتن نامه به پدر، مادر — برادر — رئیس مدرسه — رئیس اداره — و تحریرهایی که در همین زمینه می‌توان ارائه داد — مثالهای دیگر مانند تهیه استشهاد محلی — شکایت به اداره دادگستری — انواع تلگراف — و غیره فعالیت‌ها در این زمینه متنوع است و این فعالیت برای یک دیپلمه بسیار لازم و ضروری است زیرا هر کس دیپلم می‌گوید لااقل باید بتواند اینگونه نیازهای خود را برطرف کند.  
نمونه سؤال — به اداره آموزش و پرورش نامهای بنویسید و درخواست کار کنید — می‌خواهید استشهاد محلی در مورد مفقود شدن کویتهای خواربارتان تهیه نمایید چه باید بنویسید.  
— در شهر دیگر به سر می‌برید و می‌خواهید از یدرتان مبلغی پول تلگرافی درخواست کنید متن تلگراف را بنویسید.

۴ — برای رسیدن به هدف شماره ۴: فعالیت‌های کلاس در این زمینه نیز بسیار گسترده و مفید می‌باشد می‌توان دانش‌آموزان را مأمور کرد که به مطب پزشکی مراجعه کنند و احوال یک مریض را در نظر بگیرند و

مشاهدات خود را بنویسند — و یا اینکه دانش‌آموزان را به بازدید از یک محل ببریم و بعد از بازدید از دانش‌آموزان بخواهیم که گزارش کاملی از بازدید خود تهیه کنند و یا اگر امکان دارد فیلمی را که صدایش بسته شده به دانش‌آموزان نشان دهیم و بخواهیم که داستان فیلم را بنویسند و همچنین اگر در مدرسه هنرمندانی باشند که بتوانند «پانومیم» بازی کنند بهترین زمینه برای رسیدن به این هدف می‌تواند باشد و ساده‌ترین راه این است که تصویری یا منظره‌ای را نشان دهیم و بخواهیم که راجع به آن مقاله‌ای در چند سطر بنویسند.  
نمونه سؤال — منظره‌ای با تصاویر و یا کاریکاتورهایی به دانش‌آموزان ارائه شود تا درباره آن دانش‌آموزان نظر و برداشت خود را بنویسند.

\* — برای رسیدن به هدف شماره ۵: فعالیت در این زمینه متنوع است مثلاً داستانی را نیمه تمام به دانش‌آموزان ارائه می‌کنیم و می‌خواهیم که دانش‌آموزان با سلیفه خود داستان را به پایان برسانند و یا اینکه تعدادی از کلمات اصلی یک مقاله را انتخاب می‌کنیم و از دانش‌آموزان می‌خواهیم مقاله‌ای بنویسند که در آن از این کلمات استفاده کرده باشند. من خود در این زمینه فعالیت‌هایی در داخل کلاس انشاء داشته و علاقه شدید دانش‌آموزان را به این نوع فعالیت‌ها مشاهده کرده‌ام و گاه در میان نوشته دانش‌آموزان ابتکارات جالبی را مشاهده نموده‌ام.

— نمونه سؤال = مقاله کوتاهی بنویسید که لااقل از  $\frac{1}{4}$  کلمات زیر استفاده شده باشد.  
مربیان — مدرسه — ماهه — دانش‌آموز — فداکار — معلم — انبیا — منزل — والدین — هبستگی — کارنامه — تابستان — کتاب — برومند — مسئولیت — کمبود — ضوابط — دانشگاه

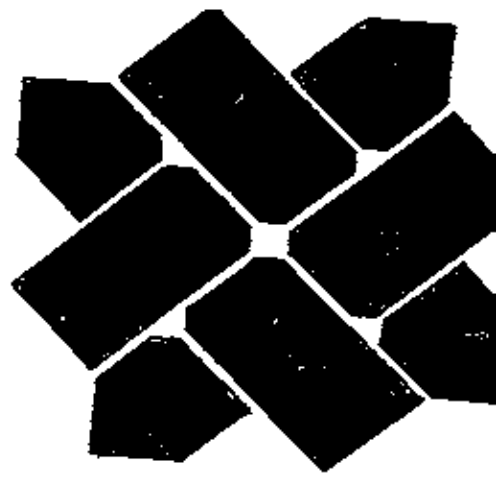
\* — برای رسیدن به هدف شماره ۶: فعالیت‌های کلاس برای رسیدن به این

هدف می‌تواند به صورت فعالیت‌های امروزی کلاسهای انشاء باشد یعنی اینکه موضوعی اخلاقی، اجتماعی — سیاسی — علمی و غیره عنوان شود و از دانش‌آموزان بخواهیم مقالاتی بنویسند البته لازم است موضوع را یک هفته قبل تعیین کنیم و بخواهیم که دانش‌آموزان درباره آن به مطالعه بپردازند و در جلسه بعد همان موضوع را عنوان کرده بدون آنکه از جایی استفاده کنند حتماً در کلاس بنویسند و تمام انشاءها بررسی شده و انشاءهای جالب به وسیله خود دانش‌آموز در کلاس خوانده شود و نمونه‌ای از انشاءهای ناقص هم ذکر شود و علت نقص نیز تجزیه و تحلیل گردد.  
نمونه سؤال — یک یاد و موضوع انشاء تعیین شود و از دانش‌آموزان بخواهیم مقاله‌ای در ۱۰ تا ۱۵ سطر در این زمینه ارائه دهند.

\* — برای رسیدن به هدف شماره ۷: در فعالیت‌های کلاس در کلیه بخشهایی که ذکر شد از دانش‌آموزان می‌خواهیم که علامت‌گذاری جملات را مورد توجه قرار دهند و به همین منظور بعضی مواقع نوشته‌هایی از کتابهای درسی را بدون علامت‌گذاری در اختیار دانش‌آموزان می‌گذاریم و از آنها می‌خواهیم که آن را علامت‌گذاری نمایند.

از گوهردشت کرج، دبیرستان شهیدصدر  
خواهر ربیعه نریایی آذر نوشته‌اند:

علاوه بر به‌کارگیری از آنچه که در مجله رشد آموزش ادبیات فارسی «سال اول شماره ۳ ۱۳۶۴» توسط آقای دکتر علی سلطانی گرد فراموشی زیر عنوان (انشای فارسی درسی فراموش شده) به چاپ رسیده روشهایی را که در رنگ انشاء برای رشد اندیشه و فکرم و بالا بردن سطح بینش و دقت دانش‌آموزان در مورد مسائیل مختلف اجتماعی و انسانی، عاطفی و نفسانی به‌کار گرفته‌ام، به عنوان پیشنهاد ارائه می‌نمایم.



- ۱ - بخش پلی‌کپی، نکاتی چند در مورد انشاء نویسی.
- ۲ - استفاده از اسلایدهای گویا همراه با توضیح‌های کوتاه.
- ۳ - نوشتن موضوعی توسط خود و خواندن آن سر کلاس به عنوان نمونه‌هایی جهت راهگشایی و الگو در انشاء نویسی.
- ۴ - پس از آن که مثلث «داستان» را از کتاب (آیین نگارش سال ۵۸) پای تخته سیاه برای دانش‌آموزان تدریس و مشخص نمودم جنبه‌های مختلف داستان و داستان‌نویسی را مطرح می‌کنم و یک داستان کوتاه از آن کتاب و کتاب کودکان و نوجوانان برای دانش‌آموزان می‌خوانم. بدینوسیله دانش‌آموزانی که علاقه به داستان‌نویسی و در کنار آن خاطره‌نویسی دارند راهنمایی می‌شوند. در این جلسه چند نمونه از خاطره‌نویسی چاپ شده در کتاب آیین نگارش را برای شاگردان می‌خوانم و آنها را تشویق به این کار می‌نمایم و برای جلسه بعد از علاقه‌مندان می‌خواهم خاطره‌ای زیبا با داستان کوتاهی از خود بنویسند.
- ۵ - خواندن یک مقاله خوب در کلاس.
- ۶ - معرفی دو یا سه نفر از شاعران معاصر نظیر، نیما یوشیج، پروین اعتصامی... تحلیل یک شعر نو و آشنا نمودن شاگردان با زبان بی‌زبان شعر نو.
- ۷ - معرفی یک یاد نویسنده معاصر مثل، جلال‌آل احمد (از کتاب جلال‌آل احمد در کشاکش تاریخ معاصر) از این کتاب ص ۳۱

- معلم من آل احمد نوشته منصور تساراجی را برای دانش‌آموزان می‌خوانم و موضوعی را که جلال در کلاس عنوان انشاء قرار داده «چرا زنده‌ایم» من نیز به نیت از او تعیین می‌کنم، نوشته‌ها را در خارج از کلاس یکی یکی بررسی کرده و روحیه شاگردان را می‌سنجم. نوشته‌های پیام‌آور و خط و حرکت‌دار با نام نویسنده در یک بخش وابسته و نامیده‌ها را بی‌نام نویسنده در بخشی دیگر یادداشت کرده و سر کلاس برده، به بحث و گفتگو می‌پردازم. در این جلسه کتاب تاریخ ادبیات نویسن او از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی و کتابها و نوشته‌های جلال را معرفی می‌کنم. و از آنها می‌خواهم کتابی از جلال با داستانی کوتاه را خوانده در کلاس به‌طور خلاصه معرفی کند.- ۸ - چند واژه را انتخاب کرده از شاگردان می‌خواهم که با آنها جمله‌های زیبا بسازند. سپس آنها را پای تخته سیاه می‌نویسم. با انتخاب خود دانش‌آموزان جمله‌های پخته و زیبا را با چند حرف ربط و اضافه بهم مربوط کرده نوشته‌های کوتاه در عین حال زیبا و پر محتوی می‌سازیم.
- ۹ - از پرسش‌های دروس فارسی نیز موضوعاتی برای انشاء تعیین می‌کنم مثلاً: هنر والا چه هنری است؟ آیا هنر برای هنر فی نفسه در اجتماع متحول امروزی می‌تواند مفید واقع شود. چرا؟
- ۱۰ - از بحث‌های سر کلاس چون «ادبیات چیست» و «هدف‌هایی آن کدام است» موضوع انشاء تعیین می‌کنم.
- ۱۱ - برای آشنایی با کتاب و کتابخانه و یادداشت برداری از متن‌های گویا و زیبا جلساتی را نیز در کتابخانه بر می‌گیرم.
- ۱۲ - امسال که دومین سال تدریس در دبیرستان را خواهم داشت تصمیم دارم با همکاری آموزش و پرورش (قسمت سمعی و بصری) اگر خداوند توفیق دهد. از فیلم‌های مستند نیز برای تقویت و دقت و بینش و تفکر استفاده کنم.

### (رهنمودها)

- برای اینکه بتوانید به آسانی انشاء بنویسید و در درجه اول در موقع لزوم برای نوشتن مقاصد خود احتیاجی به دیگران نداشته باشید نکات زیر را در نظر بگیرید.
- ۱ - سعی کنید مطالب و مقاصد را که می‌خواهید بنویسید کاملاً در اندیشه خود فراهم آورده و مطالعاتی را که در آن زمینه دارید با کمک حافظه بیاد آورده و همه را برای ریختن در قالب کلمات آماده نمایید.
  - ۲ - کلمات و جملاتی انتخاب کنید که بتواند به آسانی مقصود شما را بیان نماید.
  - ۳ - همیشه سعی نمایید حقیقت و واقعیت در نوشته شما جلوه نماید.
  - ۴ - با کمال سادگی چیز بنویسید و در بند این نباشید که جملات و کلماتی که به کار می‌برید پیچیده و دور از ذهن باشد. اگر نوشته شما از هر گونه پیرویه و تکلف به دور باشد بهتر و جذاب‌تر است.
  - ۵ - در موقع نوشتن سعی نمایید خارج از موضوعی که درباره‌اش می‌نویسید چیز بنویسید مطلبی بر روی کاغذ نیاورید باید معانی جملات اول تا آخر انشای شما با هم مربوط بوده و مناسب باشد.
  - ۶ - در یک انشای خوب هیچوقت کلمات زنده به کار نبرید و باید سخنانیکه می‌نویسید دارای معانی لطیف و شیرین باشد تا بر روحیه خوانندگان اثر بگذارد.
  - ۷ - این شجاعت را داشته باشید که هر طوری که خود شما می‌خواهید بنویسید نه مطابق میل و خواسته دیگران.
  - ۸ - هیچگاه بدون فکر و اندیشه کسانی مطلبی را بنویسید زیرا کاری که از روی بی‌فکری انجام گیرد پایان آن رضایتبخش نیست.
  - ۹ - حتی الامکان از لغت و واژه‌های آشنا استفاده کنید که احتیاج به معنی کردن لغات نداشته باشد. و اگر استفاده شد معنی آنرا بدانید. از غلط املائی اجتناب کنید.

(شدن) خود معین نیست.  
تمام زمانهای این فعل صرف نمی‌شود.

ب: سست بیوندان

۱ - خواستن ۲۱

به گونه تک ریشم‌ای می‌تواند با استقلال معنایی - دستوری به کار رود، و هم می‌تواند در گونه ترکیبی گروه فعلی بار معنایی داشته باشد.

این فعل امروزه می‌تواند رساننده مفاهیم زیر باشد:  
\* - تعابیل و گرایش:

نمی‌خواست آنها را که به او می‌خندیدند، و چشمک می‌زدند نگاه کند.

عباس، پیشه پدري را نمی‌خواست.

\* - لازم داشتن و نیازمند بودن:

تسا سایه سر می‌خواهید.

دو روز دیگر پنجاه هزار لهستانی وارد می‌شود، من خبر موثق دارم، اینها نان و آب می‌خوانند.

\* - تصمیم داشتن (گرفتن) و در صدد بودن:

آقا اینها پول از مقامات خارجی گرفتند، می‌خوانند اقتصادیات مملکت را امتزول بکنند؛ می‌خوانند مارا به طرف ورشکستگی بکشانند.

بنده در صدد این نیوده است که انشای نصراله منشی را به صورتی در آورد که به سبک تحریر فارسی امروزی... نزدیک باشند... بلکه خواسته‌ام از میان وجوه مختلفی که در نسخ دیده می‌شود آن را بیابم و ضبط کنم که به اعتقاد خودم و با دلایلی که می‌توانم اقامه کنم، نوشته نصراله منشی بوده است.

\* - آرزومند بودن:

دخترت را به من بده، می‌خواهم که برایم پری بیاورد، می‌خواهم اسم را زنده نگاه دارد.

\* - دوست داشتن و علاقه‌مند بودن:

شاید گناه این که ایرانیم، اینجا بدنی آمدم و می‌خواهم همینجا هم بمرم و برق پول اجنبی منو نمی‌کشانه.

(ناجایی که بر این بنده معلوم شده، در کرمان و فارس و بعضی از شهرهای خراسان و شمال ایران، خواستن به معنای دوست داشتن و حتی عاشق بودن به کار می‌رود.)

\* - سعی و تلاش:

می‌خواست نگذارد بار به زمین بیفتد، می‌خواست نگذارد بابش بلرزد ولی می‌لرزید.

فعل گذرای که در یک گروه فعلی به صورت صفت مفعولی در آید و پیش از (شدن) به کار رود، ناگذر می‌شود.

از حیث مشتقات مشهور تنها (شدنی) از آن آمده و کاربرد فراوانی دارد؛ بنابراین امروزه می‌توان سنترون به شمارش آورد. (شدن) در هر شکل و گونه جانشین‌هایی دارد و هم می‌تواند جانشین باشد:

اصل کتاب به هندی بود بنام پنجه تنتره، در پنج باب فراهم آمده (= فراهم شده)

فته‌جویان مقید خواهند شد، قانون و دادگاه محترم خواهد گردید (= محترم خواهد شد)

گاهی بدبختی جاذبه شگفتی دارد و بندی ناپیدا بر پای اسیران خود می‌بندد... نصیرالدین هم در این کمند، گرفتار افتاد (گرفتار شد) رعیت بستره شد (= بستره آمد)

(بیبختی)

فارسی بعد مغول بر باد شد

اصطلاحات کهن از یاد شد. (بهار)

(= بر باد رفت - از یاد رفت)

می‌بینیم که (شدن) با افعالی که اشتراک معنایی دارد جا عوض می‌کند.

این فعل ناگذر (لازم) است و گذرا (متمم‌ی) نشدنی است و هر فعلی هم که به جایش به کار رود ناگذر می‌شود، هر چند که به خودی خود گذرا باشد.

این فعل نمایانگر نوعی حرکت است: حرکت از سکون بودن به آینده که شدن، تحرک است، تحرکی برای رهایی از بودن و حتی هستنی. ۲۰



\* گاهی مفهومی را می‌رساند که معمولاً با (تقاضا کردن) و (درخواست کردن) بیان می‌شود:

من یک معلم دیگر هم از فرهنگ خواستم.

\* انتظار داشتن و متوقع بودن:

امروز می‌خواهم سیگار برایشون بخرم، فردا...

\* احضار کردن و فرا خواندن:

(سرهنگ) بکنارش پشیمانش، نذارک عکس یادگاری را دیده بود. پس فانجین (ا) را خواست تا در کنار نمش‌ها بایستند و عکس بگیرند.

مگر فرار نگذاشته بودند که اگر استغافی افتاد... زش از دواخانه نزدیک منزلشان به بانک تلفن کند و او را بخواند.  
\* نزدیک بودن:

می‌خواست (تزدیک بود - چیزی نمانده بود که) باور کند که فکر و شعورش کم‌کم به بیکارگی عادت خواهد کرد، کم‌کم مفنگی و بوسیده خواهد شد و از کار خواهد افتاد. «نکنه همینطورهام شده باشم؟ نکنه هم الان به بیرمرد مفنگی و بی شعور شده باشم؟»  
در یک دم خواست فکر کند که شاید نمی‌تواند این بار را ببرد، ولی زود دنباله فکر خود را برید.

\* ضروری و لازم بودن:

می‌خواستی بگویی که شکستن شیشه کار تو نبوده است.

● - به عنوان معین:

هرگاه (خواستن) معین باشد، گروه فعلی را به ساخت زمانی مستقبل درمی‌آورد و این گونه دیگری است از ترکیبی زمانی (خواستن) در این ساخت بیشترین بار معنایی خود را فرو می‌نهد تا مؤثرترین بار دستوری گروه فعلی را بتواند بخود گیرد.

جایگاه (خواستن) در گروه فعلی ثابت است، اگر ساختمان فعل معنایی ساده باشد، (خواستن) با پذیرفتن هر جزء صرفی، پیش از آن جای می‌گیرد، ولی اگر فعل معنایی ساده نباشد و با پیش از درآمدن به ساخت مستقبل معین پذیرفته باشد، خواستن پیش از آخرین عنصر فعلی می‌نشیند:

روبا به صدای خروس نخواهد خواند. گل را در هوای محبوبس نگاه نخواهند داشت.

(نیما)

صدای دلوازی در گوشم آواز می‌داد که آزادی و زندگانی را از سر خواهی گرفت.

به من مزده دادند که همان روز آزاد خواهیم شد و به شهید بر

خواهیم گشت.

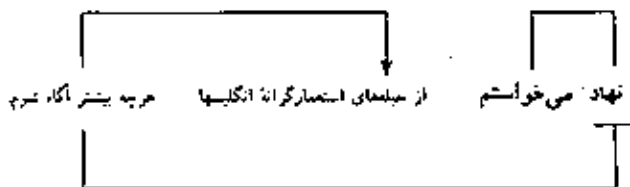
به شعرهای اخیر من نگاه کنید. قافیه، اطمینان بخش آنها خواهد بود.

... نمی‌دانند من چه نظری دارم. اما برای انتقاد حاضرند. این موضوعی است برای یک برده کمدی که حماقت در آن تصویر زنده و بالابندی را دارا خواهد شد.

چون در این کتاب (زند و هومن یسن) به دقت نظر شود، دیده خواهد شد که سندرجات آن مستخیات و با دست چینی از سبکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرف زیادی شده.

می‌بینیم که (شدن) در همین گونه ترکیبی زمانی است که به صورت صفت مفعولی درمی‌آید. مستقبل همین یک معین را به عنوان وابسته در واحد گسترده معین خود می‌تواند بپذیرد، وابسته‌ای که به شکل مصدر کوتاه درمی‌آید - شکل فعل معنایی - و فعل معنایی را به صورت صفت مفعولی درمی‌آورد.

(خواستن) فعلی است گذرا (متعدی)، آنچنانکه گاهی برای روشن و منخص شدن نخستین متممش، نیازمند دیگر متممی هم می‌شود.



خط نمودار اثر فعل است.

هم گذرا (متعدی) است و هم هیچگاه تمامی بار معنایی خود را فرو نمی‌گذارد، بنابراین در معین بودن هم کم و بیش تشخص و برجستگی خود را دارد

خواهد رفت - رفتن را می‌خواهد - می‌خواهد برود - تصمیم دارد برود.

خوب خواهد شد - خوب شدن را می‌خواهد - می‌خواهد خوب بشود - مصمم با متمایل به خوب شدن است.

هر چند که می‌تواند هم‌کرده هم باشد ولی چون به نسامی از بار معنایی نهی نمی‌شود، در گروه فعلی مرکب نیز سست پیوند است.

با گونه ترکیبی جهتی می‌آمیزد و در نتیجه گونه ترکیبی جهتی -

زمانی ساخته می‌شود، ولی هرگاه معین باشد، یا معین (داشتن) در یک گروه فعلی جمع نمی‌آید.

فعلی است خود معین: یا استقلال معنایی، در ساختن آینده (= مستقبل)، ناگزیر بر معین خود انکای دستوری دارد.

خواستن فعلی است زایا، مشتقات مشهورش فراوان است: خواهش - خواهان...

علاوه بر این گمان می‌رود که قید و حرف نیز از آن گرفته شده؛ اسم واژه‌ای است گردیدنی که به تنهایی بی‌آنکه زمان را در آن دستی و کاری باشد به اندیشه راهنمایی می‌کند خواه آن اندیشه از چیزهای دیدنی و بسودنی باشد... و یا از چیزهای نادیدنی و تابسودنی مرگ روزی فرا خواهد رسید و خواه ناخواه باید پذیرفتش.

هرگاه به معنای نزدیک بودن به کار رود، داشتن می‌تواند جانشین شود:

می‌خواه بیفته سه داره می‌افته!  
می‌خواستند بخوابند که من رسیدم - داشتند می‌خواستند که من رسیدم.

می‌بینم که وجه فعل همراه خواستن لزوماً التزامی است و از این جهت خواستن را فعلی وجهی نامیده‌اند ولی وجه فعل همراه داشتن جز اخباری نمی‌تواند باشد.

## ۲ - داشتن

با استقلال معنایی - دستوری و هم با بار معنایی، بیشتر مفهوم دارا و بهره‌مند بودن را می‌رساند:

مرگان: ما چیزی نداریم که کم کنیم، ما چیزی نداشته‌ایم که کم کنیم، مادر، چی داشته‌ایم؟

(دولت آبادی)  
بابا ما زندگی داشتیم، راحتی داشتیم، در بندر پهلوی بنگاه و معازه داشتیم، در تهران چند قطره (کذا در اصل) زمین داشتیم، نپیدونم چطور شد بقرآن.

(فصیح)  
به معنای نزدیک بودن نیز به کار می‌رود:  
به صراحت بگویم، دیدم دارم دیوانه می‌شوم، چنان هوس کرده بودم که سرم را به اولین ستون سیمانی بزنم و بترکانم.

(آل احمد)

سرم... داره میترکه. (فصیح)

مرگان داشت قبض روح می‌شد. (دولت آبادی)

گمان می‌رود که مفهومی قریب به خواست، اراده کردن و تصمیم را هم می‌تواند برساند:

نریا خودش هم می‌خواست (به ایران) برگردد، کارهایش را تمام کرده بود، داشت می‌آمد که این تصادف شد.

(فصیح)  
«نریا پیش از حرکت به سوی ایران، شامگاهی که با دوچرخه از سن رمی به پاریس برمی‌گشته تصادف» کرده بوده.

داشتند می‌خواستند که من بیدار شدم و قری زدم که اینهم فایده سفر با عوام الناس

(آل احمد)  
در محاوره، به معنای مواظب و مراقب بودن نیز به کار می‌رود که این معروف است.

به عنوان معین:

(داشتن) با تهی شدن از بار معنایی و افزودن مفهوم حال یا استمرار بر گروه فعلی، گونه ترکیبی مستمر می‌سازد و معین فعل بشمار می‌آید. این فعل به تنهایی رساننده مفهوم استمرار نیست، بلکه این مفهوم نتیجه همنشینی اش با فعل معنایی در گروه فعلی است. در این گونه ترکیبی، فعل معنایی بار دستوری خود را هم دارد و همچون معین فعل صرف می‌شود، و این تنها گونه ترکیبی است که در آن دو فعل به یکسان صرف می‌شوند؛ و فقط در مضارع اخباری، استمراری ماضی و به ندرت در نقلی استمرار ماضی می‌تواند ساخته شود.

گونه ترکیبی مستمر می‌تواند بیانگر جریان و استمرار عمل باشد و هم ممکن است بستری زمانی باشد برای توضیح گروه فعلی‌سی که بر آن فرود آمده؛ و این گروه فعلی دوم نیز ممکن است بابان بخش جریان عمل با رویداد باشد و هم ممکن است نباشد:  
امروز داشتم کتابی رو می‌خوندم.

(میرصادقی)  
رادیو ترانزیستوری کوچکم را که دم دستم است روشن می‌کنم. آن را روی یکی از ایستگاههای انگلیسی که دارد اخبار و تفسیرهای برت و یلای سیاسی پخش می‌کند می‌گذارم.

(فصیح)  
داشتم قلم می‌زدم که دایی هوس کاغذ نوشتن کرد:  
(آل احمد)

جریان گروه فعلی ترکیبی قطع نشده است.  
 آمیختن این گونه با گونه ترکیبی زمانی که نتیجه اش باید گونه  
 ترکیبی مستمر - زمانی باشد، چندان معمول زبان نیست:  
 داشته است می رفته است (!)  
 و همچنین است آمیختنش با گونه ترکیبی جهتی که باید  
 فرآیندش گونه ترکیبی مستمر - جهتی باشد:  
 داشت نوشته می شد.

داشتن فعلی است گذرا.  
 (با اسم و صفت فعل مرکب می سازد و در این حال البته مفهوم  
 اصلی، یعنی مالکیت از آن بر نمی آید، در بیشتر موارد، همکر داشتن یا  
 کردن معادل است، اما مفهوم دوام و امتداد نیز در آن هست، یعنی کاری  
 یا صفتی که استمرار دارد:

محروم داشتن = محروم کردن + دوام و استمرار. ۲۴

کاربرد همه زمان های (داشتن) معمول نیست.

می توان فعلی زایا بشمارش آورد.

خود معین نیست.

### خلاصه

گروه های فعلی زبان فارسی که از نظر ساختمانی بنیانی و با  
 شکل ۲۴ مصدری به چهار گونه ساده، پیشوندی (مشتق)، مرکب و  
 عبارت فعلی تقسیم شده اند، از نظر ساختمانی ساخت های شان دو  
 گونه اند: تک ریشه ای، ترکیبی

آن ساخت از گروه فعلی که یک فعل در ساختمانش به کار رفته  
 تک ریشه ای است. از ساخت های معمول در زبان فارسی رسمی  
 کنونی، مضارع اخباری و التزامی، مطلق و استمراری ماضی و وجه  
 امری اساساً تک ریشه ای اند.

ساختی از گروه فعلی که بیش از یک فعل در ساختمانش به کار  
 رفته ترکیبی بشمار می آید. مستقبل، بعید ماضی، نقلی ها و ماضی  
 التزامی ترکیبی هستند.

ترکیبی ها با دو گانه اند، یعنی: دو فعل در ساختمان شان به کار  
 رفته: یا سه گانه اند، یا چهار گانه و یا به ندرت پنج گانه.

الف: دو گانه:

۱ - مستقبل = گونه ترکیبی زمانی

داشته است می رفته است

داشتم قلم می زدم

من مریضخونه بودم، خوابیده بودم داشتم کتاب می خوندم،  
 دیدم صدام داره خمپاره و موشک ول می کنه.

(فصیح)

داشتم

داشتم کتاب می خوندم

در مثالهای بالا جریان فعل ترکیبی مستمر با فعلی دیگر متوقف

شده.

من دارم صورتم را اصلاح می کنم تا برای شام بروم بیرون که

تلفن دوباره زنگ می زند.

(فصیح)

تلفن زنگ می زند

دارم صورتم را اصلاح می کنم

جریان گروه فعلی ترکیبی مستمر هر چند ناگهان قطع شده ولی  
 منطقاً بار دیگر فعل ادامه می یابد.

هوا دارد تاریک می شود که با ما سائین لیلای برمی گردم.

(فصیح)

برمی گردم

هوا دارد تاریک می شود

۲ - بعید ماضی = گونه ترکیبی زمانی.

۳ - نقلی ماضی = گونه ترکیبی زمانی.

۴ - نقلی استمراری ماضی = گونه ترکیبی زمانی.

۵ - ماضی التزامی = گونه ترکیبی وجهی.

ب: سه گانه:

۱ - مستقبل مجهول = گونه ترکیبی جهتی - زمانی.

۲ - بعید ماضی مجهول = گونه ترکیبی جهتی - زمانی.

۳ - نقلی ماضی مجهول = گونه ترکیبی جهتی - زمانی.

۴ - نقلی استمراری ماضی مجهول = گونه ترکیبی جهتی -

زمانی.

۵ - نقلی بعید ماضی: گونه ترکیبی زمانی. در این ساخت واحد معین برای دلالت بر دو گونه زمانی در یک ساخت، از دو فعل ساخته شده که یکی وابسته و دیگری دستوری است.

۶ - بعید ماضی التزامی: گونه ترکیبی زمانی - وجهی.

۷ - ماضی التزامی مجهول: گونه ترکیبی جهتی - وجهی.

ج: چهار گانه:

۱ - مستمر نقلی استمراری ماضی = گونه ترکیبی مستمر -

زمانی. در این ساخت هم معین فعل (= داشتن) از (بودن) معین پذیرفته هم فعل معنایی.

۲ - مجهول نقلی بعید ماضی = گونه ترکیبی جهتی - زمانی.

۳ - مجهول ماضی التزامی = گونه ترکیبی جهتی - زمانی -

وجهی.

د: پنج گانه:

۱ - مستمر نقلی استمراری ماضی = گونه ترکیبی مستمر -

جهتی - زمانی.

آمیختگی گونه‌های ترکیبی بیش از این معمول زبان نیست. بعضی از صاحب نظران افزوده شدن ناقص (باستن) بر گروه فعلی را نیز ممکن می‌دانند که در این صورت بر التزامی‌ها افزوده می‌شود و عنصر وجهی بشمار می‌آید.

تک ربه‌ای‌ها هم می‌توانند ترکیبی باشند؛ ترکیبی دو گانه یا سه گانه:

الف: دو گانه:

۱ - مضارع اخباری مجهول = گونه ترکیبی جهتی.

۲ - مستمر مضارع = گونه ترکیبی مستمر.

۳ - مطلق ماضی مجهول = گونه ترکیبی جهتی.

۴ - گونه استمراری ماضی می‌تواند مستمر شود (ترکیبی

مستمر) بسازد.

۵ - استمراری ماضی مجهول = گونه ترکیبی جهتی.

۶ - مضارع التزامی مجهول = گونه ترکیبی جهتی.

ب: سه گانه:

۱ - مستمر مضارع مجهول: گونه ترکیبی مستمر - جهتی.

۲ - گونه استمراری مستمر نیز اگر مجهول شود، گونه ترکیبی

مستمر - جهتی می‌سازد.

بدیهی است فعلی ناگذر امکانی برای ترکیبی جهتی شدن ندارد.

دیگر امکانات در جدول نشان داده شده. وجه امری امکانی برای

ترکیبی شدن ندارد. والسلام.

### پانویس‌ها

۱ - اصطلاح فعل پیشوندی از آقای دکتر خانلری است. ولی چون از همنشینی یک تک واز آزاد و یک بسا چند تک واز وابسته اشتقاقی، واژه مشتق تشکیل می‌شود. فعل پیشوندی واژه‌ای است مشتق.

رک: صفوی، کورش «انقسام واژه» در آمدی بر زبان‌شناسی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ص ۶۲.

پرفسور شفایی نیز هر جا به فعل پیشوندی برخورد مشتقش نامیده.

رک: شفایی، احمد، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۷

۲ - دکتر خانلری در تاریخ زبان فارسی، فصل را از نظر ساختمان پنج نوع دانسته: ساده، پیشوندی، مرکب، عبارت فعلی، فعل‌های ناگذر.

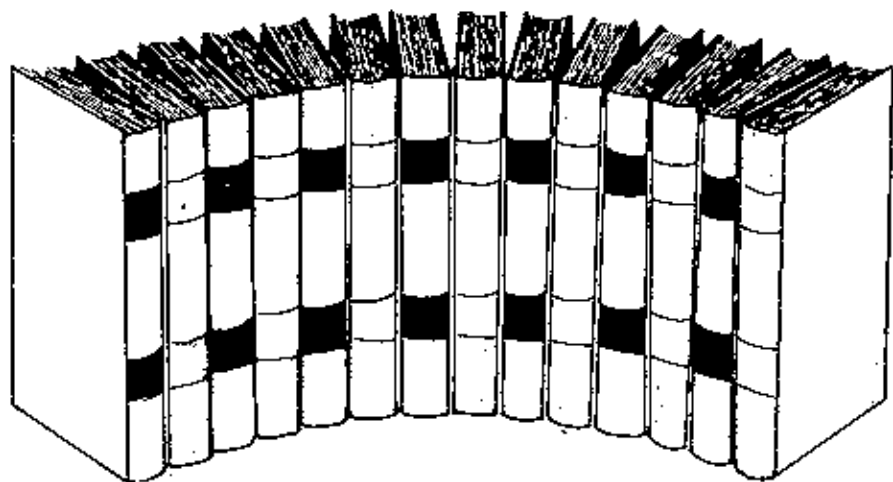
رک: خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۳، جلد دوم ص ۲۵۵ هم ایشان در جای دیگر نوشته‌اند: فعل‌های فارسی از نظر ساختمان سه گونه‌اند: ساده، پیشوندی، مرکب.

رک: خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات



۱۳ - همایونفرخ، عبدالرحیم، همان، ص ۱۲۴.  
 پادرقی، خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، ص ۲۹۲  
 پرفسور شغایی معتقد است که خواستن در کاربرد معین (معنای لغوی) خود را به کلی از دست داده است و به صورت یک مرخم در آمده (... رک: همان، ص ۸۶.  
 ۱۴ - می‌دانیم که شناسه، شکلی از مضارع اخباری (بودن) است. بنابراین بدون فعل بودن گروه فعلی وجود نخواهد داشت.  
 بسیاری از گروه‌های فعلی تک ریشه‌ای هم در اصل از فعل مورد نظر و مضارع بودن (= شناسه) تشکیل شده، ولی این مضارع فعلی بودن، امروزه فعل محسوب نمی‌شود؛ با توجه به همین نکته در تعریف گونه تک ریشه‌ای گروه فعلی بر فید (امروزه) تأکید شده است.  
 ۱۵ - می‌دانیم که مصدر افعال برگرفته شده از ریشه (باش) را هم (بودن) می‌دانند، ولی در متون ادبی و هم ادب معاصر به مصدر (باشیدن) توجه بوده و هست:  
 چون نباشم در وصال، ای ز بی‌تابان نسیان  
 در بهشت و حور و دولت، تا ابد باشیده گیر.  
 (مولوی)  
 باشد نگاه و جای پرورش فصیحی هرات بود.  
 اراده باشیدن با نباشیدن گویی در او خستی شده بود.  
 ۱۶ - پاکویس این مقاله نیمه کاره بود که در یادداشت‌هایم نمونه‌ای از چنین کاربردی را بافتم:  
 انبری که داری نمی‌خواهی، برو بکشت خودت را بود کن.  
 به نظر می‌رسد که دولت‌آبادی، به این فعل و مشتقاتش توجهی خاص دارد. در آثارش کلماتی چون بود، بودی (به معنای اسمی) بودگی، بودگاری و ... فراوان به کار رفته.  
 ۱۷ - شاید بتوان نمونه‌هایی از کاربرد (شدن) را به همان معنی، در متون ادبی نیز یافت:  
 چه نبود اگر شیخ دعا کند تا این بلا از سر اسلام دفع شود.  
 ۱۸ - گه گاه فعل مرکب گذرا را هم مانند فعل ساده گذرا با کمک (شدن) تاکنگر می‌کنند:  
 اگر از ده سالگی عمر کاری او حساب کرده می‌شد، او با مادرش صفیه، و نسا خواهر یازده ساله‌اش، نه سال بود که از دیلمان به این ناحیه آمده بعد از پدرش مزدوری می‌کرد.  
 ۱۹ - همایونفرخ (شدن) را از افعال شمرده که با اصطلاح عربی صبردره می‌توان مشخصشان کرد، دستور جامع، ص ۵۳۰  
 ۲۰ - خواستن هم معین است .. و هم فعل مستقل .. باید دانست که جزو افعال تأکیدی یا افعال معین دوگانه .. نیز می‌باشند و

دلالت دارد بر میل داشتن برای به جا آوردن فعلی دیگر، چون: می‌خواهم بروم..  
 همایونفرخ، عبدالرحیم، همان، ص ۸۷۸  
 فعل خواستن و تمام نظایر معنایی آن در فارسی از افعال وجهی بشمارند و این افعال پیوسته باید فعل بعد از خود را به صورت مضارع التزامی با مصدر مرخم به کار برند.  
 پرفسور شغایی، احمد، همان، ص ۸۶  
 دستور دان دیگری به جای اصطلاح (وجهی)، اصطلاح (انری) را به کار گرفته است:  
 صادق امین مدنی، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۲۵  
 ۳۲۲ - گذشته آیدگی: این ماضی در جایی به کار می‌رود که به هنگام کاری که در آینده می‌بایستی رخ دهد، کاری دیگر در گذشته اتفاق افتاده باشد، مانند: در آن سال که خواستی مرد، من یک ماه پیش از مرگش او را دیدم.  
 دستورنامه، ص ۸۸  
 آینده در گذشته: این نوع فعل، بیان می‌کند که در زمان گذشته، اراده انجام کاری در آینده وجود داشته که به علتی صورت و وقوع نیافته است. این فعل، خود از دو فعل: یکی ماضی استمراری فعل خواستن و دیگری مضارع التزامی تشکیل می‌یابد: می‌خواستم بگویم ... اما در متون کهن، معمولاً فعل دوم به صورت مصدر مرخم یا کامل آمده ..... ما بر تو رحمت خواستیم کرد ...  
 سلطانی گرد فرامیزی، علی، دستور زبان فارسی - از کلمه تا کلام - تهران - چاپ سوم ۱۳۶۳ ص ۱۰۹  
 ۲۱ - (داشتن) را در این گونه موارد که هم معنی دارد و هم صرف می‌شود، تنها به دلیل وابستگی معنایی به فعل بعد از خود می‌توان معین فعل به شمار آورد؛ یعنی می‌توان (داشتن) را با فعل بعدش یک گروه فعلی دانست!!!  
 (داشتن) فعلی است سست بیوند، و به هنگامی هم که رساننده زمان حال و با افزاینده استمرار است با فعل همراهش چندان انسجامی در گروه فعلی ندارد تا چه رسد به کاربردهایی از این گونه!  
 ۲۲ - خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.  
 ۲۳ - ساختمان بنیانی و شکل مصدری مترادف دانسته نشده‌اند.  
 ۲۴ - باطنی، محمدرضا، همان، ص ۱۲۲.  
 \* \* \*



# معرفی کتاب



مثنوی اسرار الشهود

سروده شیخ محمد، اسیری لاهیجی (متوفی: ۹۱۲ ه. ق.)  
به تصحیح دکتر برات زنجانی.  
از انتشارات مؤسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۵

انتشارات دانشگاه مک گیل - تهران ۱۳۵۷

۳- مثنوی اسرار الشهود (بیش از سه هزار بیت) به تصحیح دکتر برات زنجانی (از انتشارات مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۶۵) این مثنوی در بحر رمل و مشتمل است بر تمخبلات در موضوعات عرفانی و خداشناسی. اسرار الشهود را به تقلید مثنوی مولوی و در همان وزن و سبک ساخته است و از اخبار و آیات قرآن در آن سود جست و داستانهای از عرفا و اولیا و بزرگان، نظیر بازید، جنید، حسن بصری، ابراهیم ادهم و ذواتون به مناسبت آورده است. نمونه‌ای از اشعار او را می‌خوانیم:

عشق چو قطره دریا ساختن  
از دو عالم با خدا پرداختن  
عشق آن باشد که باطل حق شود  
فید را بگذارد و مطلق شود  
عشق، از هستی خود وارتن است  
در بقای برمدی پیوستن است  
عشق، افراط محبت گفته‌اند  
در این معنی چه نیکو گفته‌اند  
عشق شد ایجاد عالم را سبب  
گوش کن احببت ان اعرف ز رب  
عشق آمد واسطه کون و مکان  
گر نبود عشق، کسی بودی جهان  
عشق آمد عروة الوثقی دین  
عشق باشد رهبر راه یقین  
عشق عاشق را بسود حبل‌المتین  
عاشقی بسالتر است از کفر و دین



شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی گیلانی لاهیجی از مشایخ مشهور سلسله نور بخش است. قاضی نورالله توشتری در وصف او گفته است: «او اعظم و افضل و اکمل خلفای حضرت سید محمد نوربخش است». لاهیجی ۱۶ سال در خدمت و ملازمت سید محمد نوربخش بود و سه اجازه نامه ارشاد از ایشان دریافت داشت وی در عصر خود تا آنجا نزد عوام و خواص محترم بود که میرصدرالدین شیرازی و علامه دوانی در بعضی از موارد، از روی تعظیم رکاب او را گرفته و سوار اسب کرده‌اند.<sup>۱</sup> از شیخ محمد لاهیجی تاکنون سه اثر چاپ و منتشر شده است:

- ۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه‌ای مفصل از آقای کیوان سمیعی (از انتشارات کتابروشنی محمودی)
- ۲- دیوان اشعار و رسائل به اهتمام دکتر برات زنجانی، (از

۱- مجالس المؤمنین، مجلس ششم، ذیل حالات محمد بن یحیی لاهیجی.  
۱- شرح گلشن راز، ص هشتاد و سه.

عشق در سایه است بی‌قصر و گران

عشق بیرون است از شرح و بیان

عشق مرآت جمال روی اوست

عشق آرد مر ترا تا کوی دوست

در دل عاشق چو عشق آتش فروخت

هر چه جز معشوق بود آنجا بسوخت

گر مقام عشق سادای تو شد

بر فراز نه فلک جای نو شد

دین عاشق عشق و تجرید و فسانت

سذخیش تفرید و ترکی مسوی است



سرمد سلیمانی (فرهنگ فارسی)

از: تقی‌الدین اوحدی بلیانی

به تصحیح و حواشی محمود مدبری

تقی‌الدین اوحدی بلیانی (تولد ۱۷۳ هـ. ق. - فوت ۱۰۵۰ هـ. ق.)

که در اصفهان به دنیا آمد، پدرانش از مشاهیر و ادیان بلیان - یکی از

قریب‌های کازرون - بودند. نسبت او به چند واسطه به شیخ اوحداالدین

بلیانی، صوفی مشهور قرن هفتم و ابوعلی دقاق عارف معروف قرن

چهارم و امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. تقی‌الدین فاصله ۱۶ تا ۲۰

سالگی را در فارس به خدمت عارفان و شاعران مشغول بود. و در

وادی عرفان و تصوف قدم برمی‌داشت. بعد از ازدواج با دختر مولانا

میرقاری در بیست سالگی از شیراز بار سفر بست و به اردوی سلطان

محمد خدا بنده صفوی پیوست. تقی‌الدین علت تألیف سرمد سلیمانی را

چنین می‌نویسد: بعد از عبور و مرور بر نسخ مستداوله متعارفه و کتب

مبسوطه مشروحه ارباب لغت و غیره، به خاطر کثیرالتفسیر رساند که

لغات مشکله غیر متعارفه شایعه فرس را در سلک بیان آورد و از آن

مختصری سازد نه مقید بر نهجی که منتبعان سابقه و لاحق فرموده‌اند.

بل نحوی جامع و مانع که حقیقت خیر الکلام، قل و دل بر احسن وجهی

به صدور رساند.



جنبه‌های فونتیکی قافیه در شعر فارسی

تألیف محمد تقی صداقت‌کیش

چاپ اول ۱۳۶۶

مرکز بخش: کتابفروشی تاریخ

جنبه‌های فونتیکی قافیه در شعر فارسی اثری است تحقیقی -

بر مبنای فونتیکی - در چگونگی قافیه شعر فارسی. مؤلف در مقدمه کتاب می‌نویسد: «بسیاری از سالهای عمرم را صرف تدوین عروض و بدیع و قافیه کرده‌ام. با همه کوشش و تلاشی که در راه شیرین و دل‌انگیز جلوه دادن این دانشها به خرج می‌دادم، متوجه می‌شوم که دانش‌آموزان رغبتی به فراگیری نشان نمی‌دهند و فقط به خاطر توفیق در امتحان اجباراً اصطلاحهای مشکل و مشتمل‌کننده را به ذهن می‌سیارند. همیشه می‌اندیشیدم که عیب از کجاست. پس از کندوکاو بسیار با کمال تعجب دریافتم که با استفاده از نظریات پیشینیان می‌توانم قافیه را با روش فونتیکی بررسی کنم»



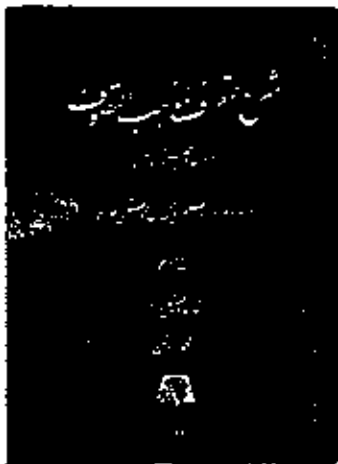
شرح التعرف لمذهب التصوف

از خواجه امام ابو ابراهیم، اسماعیل بن محمد مستملی بخاری ربیع

سوم.

با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن

از انتشارات اساطیر. چاپ اول ۱۳۶۵



ربیع اول و دوم این کتاب پیش از این توسط همین مصحح، از

سوی انتشارات اساطیر درآمده است. ابواب مشروح این مجلد عبارتند

از: باب نوزدهم: زلات انبیاء، کبائر انبیاء، کرامات اولیاء، باب بیستم:

در ایمان. باب بیست‌ویک: در حقایق ایمان. باب بیست‌ودوم: در

مذاهب شرعی. باب بیست‌وسوم: در انواع کسب. باب بیست‌وچهارم:

در علوم صوفیه باب بیست‌وپنجم: در ماهیت تصوف. باب

بیست‌وششم: در کشف خواطر. باب بیست‌وهفتم: در توبه. باب

بیست‌وهشتم: در زهد. باب بیست‌ونهم: در صبر. باب سی‌ام: در فقر.

باب سی‌ویکم: در نواضع. باب سی‌ودوم: در خوف. باب سی‌وسوم: در





## دیوان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی

اشعار فارسی و عربی

به اهتمام عبدالرئیع حقیقت

از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

جانب اول ۱۳۶۴ تهران

علاءالدوله سمنانی (نولد ۶۵۹ مرگ ۷۳۶ ه.ق) مشهور به رکن الدین ابوالکارم احمد بن محمد بیابانکی، پدرش همه از بزرگان و دولتمردان عصر خود بوده اند. پدرش در زمان ارغون خان، حاکم بغداد بود و عمویش وزارت داشت او در زمان ارغون مقام دیوانی داشت و تا حدود سال ۶۸۵ در خدمت او بود اما بعد از بازگشت به زادگاهش گرایش عرفانی پیدا کرد. در محرم سال ۶۸۶ که قصد بغداد داشت، نامردان ارغون او را گرفته، به زندان انداختند. وی پس از فرار به سمنان رفت، در همین زمان بود که نورالدین عبدالرحمن اسفراینی خرقه خویش را از بغداد برای او فرستاد. علاءالدوله پس از قتل عمرو و برکناری پدرش از شغل دیوانی در رمضان ۶۸۸ در بغداد به حضور مرشدش عبدالرحمن اسفراینی رفت. پس از حج و زیارت مدینه، در محرم ۶۸۹ به بغداد بازگشت و به ریاضت مشغول شد. پس از چندی به زادگاهش سمنان مراجعت کرد و در خانقاه سکاکی به تربیت صوفیان مشغول شد و املاک بسیاری وقف صوفیان طریقه خویش کرد. علاءالدوله که در تصوف از شاخه کبرویه است و اقبال سیستانی - از شاگردانش - شرح حال او را تحت عنوان چهل مجلس<sup>۱</sup> نوشته است. همزمان عبدالرزاق کاشانی است و با او در مسأله وحدت وجود مباحثاتی داشته است و نظریات ابن عربی را - که عبدالرزاق طرفدار آن بود - رد کرده است. دیوان شعر او شامل ۵۱۲ صفحه است که ۴۰۹ صفحه آن اشعار فارسی و بقیه عربی است. اشعار فارسی علاءالدوله - به خصوص رباعیانش - دارای شور و حالی است از نمونه اشعار اوست:

صد خانه اگر به طاعت آباد کنی

به زان نبود کمه خساطری ناد کنی

گر بنده کنی زلفظ آزادی را

بهر که هزار بنده آزاد کنی<sup>۱</sup>

ظاهراً رابطه بین عبدالرحمن اسفراینی و علاءالدوله،

تقوا. باب سی و چهارم: در اخلاق. باب سی و پنجم: در شکر باب سی و هشتم در توکل. باب سی و نهم: در رضا. باب سی و دهم: در بقیه باب سی و نهم: در ذکر. باب چهلیم: در انس. باب چهل و یکم: در قرب. باب چهل و دوم در اتصال.

اصل این کتاب به نام: التعرف لمذهب التصوف، نوشته شیخ امام زاهد عارف ابوبکر بن ابی اسحاق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری کلایبی است که توسط خواجه امام ابوالبراهیم، اسماعیل بن مستملی بخاری (فوت ۴۳۴ ه.ق) شرح شده است. این شرح برای اهل تحقیق و عرفان از آن روی دارای اهمیت است که خیلی پیشتر از آثار گراندوری مثل: کشف المحجوب هجویری (در گذشته: ۴۶۵ ه.ق) و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (در گذشته: ۴۸۱ ه.ق) نوشته شده است. شارح در آغاز شرح خود چنین می گوید: «اصحاب از من درخواستند تا کتابی جمع کنم مشتمل بر دیانات و معاملات و حقایق و مشاهدات و اشارات به پارسی تا فهم ایشان سر آن را اندر باید و به عبارت غلط نکنند، که غلط اندر توحید کفر باشد. اجابت کردم به حسب طاقت، و بنا کردم به کتابی که شیخ ما ابوبکر بن ابی اسحاق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری کلایبی رحمه الله تألیف کرده است. نام وی «کتاب التعرف لمذهب التصوف» و متن آن کتاب را به شرح کردم تا به سخن بیان منقدمان تبرک کرده باشم و نیز مفتدی باشم نه مبتدی، تا کس بر من عیبی نکند و هر چه گفتم مؤکد کردم به آیتی از کتاب خدای عزوجل، یا به خبری از رسول صلوات الله علیه و علی آله با به مسأله ای از فقه»<sup>۱</sup>. نمونه شرح کتاب تعرف: روزی اصحاب شیخ حسن بصری رضی الله عنهم او را گفتند یا شیخ، دل‌های ما خفته است و سخن تو در دل‌های ما اثر نمی کند. گفت: کاشک خفته بودی که خفته را چون بجنبانی بیدار شود؛ دل‌های شما سرده است. هر چند بجنبانی زنده نگردد»<sup>۲</sup>. «چون بنده بداند که رضای حق از بنده آن گاه باشد که بنده از او راضی باشد و هر چیزی که به وی رسد به آن رضا دهد تا رضای حق بیاید. آرام گرفتن با خدای تعالی این باشد و تواند بود که آرام گرفتن را با خدای خویش معنی این باشد که مراد خویش در زیر مراد حق تعالی به جای بگذارد، از بهر آنکه مشیت بنده معلق است به مشیت خداوند، چنانکه گفت: وما تشاؤون الا ان يشاء الله. چون بداند، مراد حق بر مراد خویش مقدم دارد، چون وقت او این گشت همه آن باشد که او خواهد. یکی را از بزرگان پرسیدند که چگونه می باشی؟ گفت: چنانکه می دارد. گفت: چگونه می دارد؟ گفت: چنانکه می خواهد. گفت: چگونه می خواهد؟ گفت مرا باخواست او کاری نیست»<sup>۳</sup>.

۱ - ص ۳۳ - ۳۴ ربع اول، جانب ۱۳۶۴

۲ - ربع سوم ص ۱۱۸۸

۳ - شرح التعرف، ربع سوم ص ۱۱۹۲

۱ - به اهتمام عبدالرئیع حقیقت، از انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۱۳۵۸

۱ - دیوان، ص ۳۹۶

شبهتهایی با مراد و مریدی عین النضارة و احمد غزالی داشته است. در یکی از نامه‌های عبدالرحمن به او چنین آمده است: «ناز ترا محل منم، بنام مرا محل تویم، سلطنت و ولایت با تست، در پیوزه گری ارادت، صفت گدایان کوی تست و آن پامنست، عزت معشوق با تو زبید ذلت عاشقی صفت من باشد» دیوان اشعار علامه الذوله که شامل قصاید، غزلیات، مقطعات و رباعیات است، با جلد و صحافی چشم‌نوازی منتشر شده است. اثر دیگری از ابن عارف تحت عنوان «المرودة لإهل الخلوۃ والجلوة» به تصحیح آقای نجیب مایل هروی در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است.

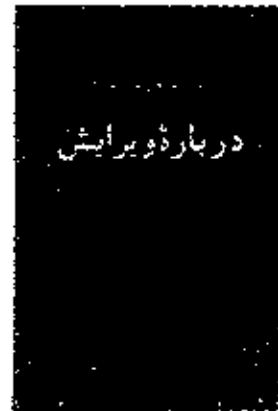


دربارهٔ ویرایش

زیر نظر نصرالله پورجوادی

چاپ اول ۱۳۶۵

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی



در عصر ما اگر اصالت با تفکر باشد... که هست... وسیله انتقال آن به دیگران باید از ساخت آراسته و پیراسته برخوردار باشد. تا حدود ده، پانزده سال پیش از آنجا که مترجم و نویسندهٔ ابن سرزمین - ظاهر آ - خود را مرکز عالم می‌پنداشت، حاضر نبود اثر خود را برای تصحیح و تنقیح و بازنگری به دیگران بسپارد. اما چندی است امر تصحیح و یکنواخت کردن به جد گرفته شده و کم‌کم پدیده‌ای به نام «ویراستار» در بعضی از مؤسسات انتشاراتی، به منصفه ظهور نهاده است.

۲ - مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علامه الذوله، به تصحیح هرمان لدلت، از

انتشارات نست ایرانشناسی ایران و فرانسه ۱۳۵۱، ص ۶۲

مرکز نشر دانشگاهی مقالات پراکنده «مجله نشر دانش» را که قبلاً در زمینهٔ «ویرایش» منتشر کرده است، در این کتاب چاپ و در معرض استفادهٔ علاقه‌مندان قرار داده است. «دربارهٔ ویرایش» شامل سه بخش و هر بخش در برگیرندهٔ چند مقاله است:

۱. ویراستار و کار وی:

ویراستار چگونه آدمی است و چه می‌کند؟

الزی مایر زاستیتون / ناصر ایرانی

پیفر داوران / باربارا ریت / حسین معصومی همدانی

آداب ویراستاری / احمد سمیعی

راه و رسم کار با نویسندگان / لوید باسنی / ناصر ایرانی

پذیرفتن انتقاد و بهره‌گیری از آن

موری مارک لند / علی محمد حق‌شناس

در آداب ویراستار یک‌کننده / چس بل / علی محمد حق‌شناس

بیماریهای ویراستاری / حسین معصومی همدانی

۲. ویرایش و تصحیح:

ویرایش کتابها و مجله‌های علمی / حسن مرتندی

ویرایش کتابهای تالیفی / نصرالله پورجوادی

نکته‌هایی در باب تصحیح متون / احمد سمیعی

۳. نسخه‌برداری و نشر:

شیوه‌نامهٔ دانشگاه شیکاگو / کریم امامی

آماده‌سازی قلمی دست‌نویست / محمد سید اخلاقی

نقش دقیق و دشوار نسخه‌برداری / محمد سید اخلاقی

در آیین نشر کتابهای خوب / کریم امامی

چاپ افست و رونق تجدید چاپ / کریم امامی

صفحات آغاز کتاب / محمد سید اخلاقی

کتاب در قطع رقعی و دارای ۱۹۱ صفحه است.



دربارهٔ حافظ

برگزیدهٔ مقاله‌های نشر دانش

زیر نظر نصرالله پورجوادی

چاپ اول ۱۳۶۵

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

بدون تردید حافظ مقبول‌ترین شاعر زبان فارسی است، جامی

شاعر، صوفی و نویسندهٔ بزرگ قرن نهم ۹۲ سال بعد از مرگ حافظ

او را چنین معرفی می‌کند: «وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است،

بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز

نموده... یکی از عزیزان... فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان

حافظ نیست... چون اشعار وی از آن مشهورتر است که به ایراد احتیاج داشته باشد لاجرم عنوان قلم از آن مصروف می‌گردد» و این هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست» تا آن جا مصداق دارد که در زمان ما، بخصوص بعد از انقلاب اسلامی در زمینه حافظ شناسی و تصحیح دیوان او، بیش از هر شاعری کار جدی و مثبت و راهگشا انجام گرفته است.



مرکز نشر دانشگاهی مجموعه مقالاتی را که در نقد و توضیح و تبیین اشعار و دیوان حافظ در مجله نشر دانشگاهی چاپ شده، یکجا در ۳۴۳ صفحه، با قطع رقعی منتشر کرده است. غیر از مقالات، «گزیده کتابشناسی پژوهشی حافظ» هم در پایان کتاب آمده است. فهرست محتوای کتاب جهت اطلاع خوانندگان عزیز، آورده می‌شود:

۱. مقاله‌ها:

- |   |                    |
|---|--------------------|
| اسلوب هنری حافظ و قرآن                  | بهاء‌الدین خرمشاهی |
| حسن و ملاحظت: بحثی در زیبایی شناسی حافظ | نصرالله پورجوادی   |
| کلام و پیام حافظ                        | احمد سمیعی         |
| نظری به «کلام و پیام حافظ»              | حسینعلی هروی       |

۲. نقدها:

- |                               |                      |
|-------------------------------|----------------------|
| حافظ: نسخه رضایی              |                      |
| سخنی از تصحیح جدید دیوان حافظ | ابوالحسن نجفی        |
| ماجرای پایان ناپذیر حافظ      | محمدعلی اسلامی ندوشن |
| نکته‌هایی در تصحیح دیوان حافظ | حسینعلی هروی         |
| دل دردمند حافظ                | نصرالله پورجوادی     |
| حافظ شناسی: خودشناسی          | علی محمد حق شناس     |
| نامرادی در شناخت حافظ         | ماشالله آجودانی      |

بررسی و اژه نامه حافظ  
 کاری نه در خور حافظ  
 باز هم در جستجوی حافظ  
 اهتمامی بی اهمیت  
 شرحی بر حافظ، پیراسته از لطافتها

ماشاءالله آجودانی  
 عبد حمیدیان  
 ماشاءالله آجودانی  
 بهاءالدین خرمشاهی  
 اصغر دادپه

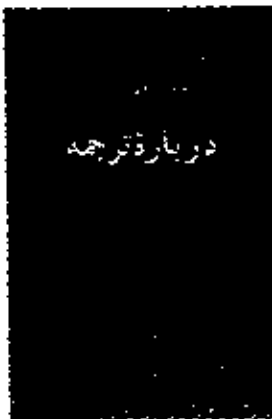
۳. کتابشناسی:

گزیده کتابشناسی پژوهشی حافظ  
 محمدعلی رونق



درباره ترجمه

برگزیده مقاله‌های نشر دانش  
 زیر نظر نصرالله پورجوادی  
 چاپ اول ۱۳۶۵  
 انتشارات مرکز نشر دانشگاهی



با وجود این که ترجمه اساسی‌ترین راه انتقال اندیشه از زبانی به زبان دیگر است و از دیرباز این سنت پسندیده در زبان فارسی رایج و متداول بوده است، متأسفانه هرگز جنبه‌های نظری و آموزشی آن در جایی مدون و تدوین نشده است و چه بسا بعضی از مترجمان - به دلیل نداشتن تجربه کافی و عدم اطلاع از اصول و آیین ترجمه، کارهای ناپخته و «نه اندر خور» روانه بازار کرده‌اند.

مرکز نشر دانشگاهی به منظور جبران این گونه کمبودها، مقالاتی را که در مجله نشر دانش چاپ شده بوده است، یک جا در ۲۲۵ صفحه با قطع رقعی چاپ و منتشر کرده است. فهرست محتویات کتاب از این قرار است:

۱. مسائل ترجمه

مسئله امانت در ترجمه  
 ابوالحسن نجفی

نقش مترجم  
در احوال مترجمان  
یعنی در مبانی ترجمه  
۲ - تاریخچه ترجمه در اسلام و ایران

فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام عبدالرحمن بدوی  
اسماعیل سعادت.

نهضت ترجمه در جهان اسلام ابراهیم مذکور / اسماعیل سعادت  
بیت الحکمه و دارالترجمه کامران فانی

۳. زبان فارسی و امکانات آن در ترجمه  
آیا زبان فارسی در خطر است؟ ابراهیم نجفی

ترجمه متون ریاضی و تأثیر آن بر زبان فارسی حسین معصومی همدانی  
رابطه زبان و تفکر و نقش آن در واژه‌گزینی رضا منصوری

ضبط و یکسان سازی اصطلاحات علمی رضا منصوری  
تذکار درباره تهیه و تدوین واژگان موسیقی داریوش صفوت

بررسی و نقد دو فرهنگ زبان‌شناسی مهشید مشیری  
۴. نقد کتابهای ترجمه شده

ترجمه مرصاد العباد نصرالله پور جوادی  
ترجمه نامفهوم از کتاب کانت هرمز بوشهری پور

۵. کتابشناسی ترجمه:  
کتابشناسی ترجمه و واژه‌سازی و معادل‌یابی لطف الله یارمحمدی



مجله اقبالیات، شماره فارسی

شماره ۱، بهمن ماه ۱۳۶۴

از انتشارات آکادمی اقبال پاکستان



مسئول و سردبیر فارسی: دکتر شهیندخت مقدم صفیاری  
این مجله در گذشته به زبان اردو و انگلیسی منتشر می‌شد و

اولین شماره فارسی آن به نام «اقبالیات» در بهمن ماه ۱۳۶۴ منتشر  
گردیده است. با تشکر فراوان از جناب آقای محمدهسبیل عمر، نائب  
ناظم اقبال آکادمی پاکستان، از ارسال اولین شماره فارسی اقبالیات،  
فهرست مطالب آن را جهت آگاهی خوانندگان رشد ادب می‌آوریم:

۱ - جاذبه‌های کلام اقبال برای ایرانیان

دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی

۲ - اقبال شاعر و متفکر انقلاب اسلامی

سید شهزاده حسن اختر

۳ - سعدی و اقبال

دکتر نسیم اختر

۴ - جبر و اختیار

دکتر منوچهر خداپار محبی

۵ - تصور ابلیس در اشعار اقبال

پرفسور ظهیر صدیقی

۶ - موارد طنز و مزاح در مثنوی مولوی

دکتر خواجه حمید یزدانی

۷ - جهان بینی آل احمد

دکتر مریم میراحمدی

۸ - اقبال و اسپنگلر

ترجمه دکتر آفتاب اصغر

۹ - غرب از نظر اقبال

پرفسور محمد منور

۱۰ - علامه اقبال و فائد اعظم

دکتر وحید عشرت

۱۱ - در حضور رسالت مآب (شعر)

دکتر آقابین خان لاهوری

۱۲ - سخنی درباره جاویدان اقبال

دکتر شهیندخت مقدم صفیاری

۱۳ - تضمینی از یک غزل علامه اقبال

عبدالرفیع حقیقت

توفیق هرچه بیشتر خانم دکتر شهین مقدم صفیاری و هیأت  
مدیره محترم را، از خداوند بزرگ خواستاریم.



## معرفی کتابهای تازه:

### معراج نامه

از: ابوعلی سینا

به انضمام تحریر آن از شمس الدین ابراهیم ابرقویی

با مقدمه و تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی

از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی

آستان قدس رضوی ۱۳۶۵

### فرهنگ اشعار صائب

جلد دوم

(س - ی)

از: احمد گلچین معانی

از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

### دیوان رکن الدین، دعوی دارقمی

شاعر ذواللسانین قرن ششم و هفتم

با تصحیح و مقدمه علی محدث

از انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۵

### آموزش فلسفه (دو مجلد)

از: استاد محمدتقی مصباح یزدی

از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی

۱۳۶۴ - ۱۳۶۵

### کاربرد روانشناسی در تدریس

تألیف لئونور. ام. تی. درویل

ترجمه: ایرج وصالی

از انتشارات جهاد دانشگاهی

### چهل داستان از مشهوری جلال الدین

دکتر نادر وزین پور

از انتشارات مؤسسه مطالعات علمی امیر کبیر ۱۳۶۵

### سیرت جلال الدین مینگیرنی

تصنیف شهاب الدین، محمد خرندزی زیدری

به تصحیح

مجتبی مینوی تهرانی

چاپ دوم ۱۳۶۵

از انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

### زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی

بیتین اول

ترجمه و تصحیح دکتر علی محمد پورمحمدی

ویراستار: دکتر علی محمد پورمحمدی

از انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ اول ۱۳۶۵

### پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند

جلد دوم

از انتشارات مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، دهلی

۱۵ خرداد ۱۳۶۵

همانطور که از اسم کتاب پیداست جلد دوم تذکره محققان فارسی زبان است در کشور بهنادر هندوستان. جلد اول این کتاب که حاوی شرح احوال و آثار یکصد و دو نفر از استادان و محققان زبان فارسی در هند می باشد در شهریور ماه ۱۳۶۴ ه. ش. چاپ و منتشر گردید و اکنون جا دارد از مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند سپاسگزار باشیم که جلد دوم پاسداران را برای کتابخانه دفتر تحقیقات فرستاده اند.

اداره کلي آموزش و پرورش استان

با احترام، چون در نظر است، طبق معمول سنوآسي در سال تحصيلي جاري نيز آزمون سراسري ادبيات فارسي، بين دانش آموزان سال چهارم رشته فرهنگ و ادب در ساعت هشت صبح روز جمعه ۱۳۶۶/۲/۲۵ در مراکز استانها برگزار گردد، خواهشمند است دستور فرمايد مراتب ذيل جهت فراهم آمدن مقدمات كار و آگاهي دانش آموزان و برگزار كنندگان امتحان، به مراکز آموزشي ذي ربط ارسال شود:

الف: انتخاب چهار نفر از بهترين دانش آموزان هر كلاس، با توجه به معدل سال سوم و چهارم و دعوت از آنان براي شركت در امتحاني كه در تاريخ ۶۶/۲/۲۵ در مركز استان برگزار خواهند شد.

ب: مواد امتحاني عبارت خواهد بود از: ۱- انشاء ۲- دستور زبان فارسي (بر مبنای فقط دستور سال چهارم رشته فرهنگ و ادب). ۳- تاريخ ادبيات ۴- ادبيات انقلاب اسلامي ۵- درك معني ۶- لنت و تركيب ۷- عروض ۸- قافيه ۹- صنايع ادبي

ج: مشخصات دانش آموز در بالاي هر ورقه، به طريق زير، نوشته شود: ۱- نام ۲- نام خانوادگي ۳- نام دبیرستان ۴- نام شهر ۵- نام استان.

د: پس از برگزاري امتحان، تمام اوراق، در بسته هاي مطمئن - به شيوه امتحانات نهايي، به آدرس: تهران، انتهاي خيابان ايرانشهر شمالي، پلاك ۲۷۴، ساختمان شهيد موسوي دفتر تحقيقات و برنامه ريزي، گروه ادبيات فارسي، ارسال شود.

ليست اسامي و مشخصات دانش آموزان شركت كننده در امتحان، شامل: ۱- نام ۲- نام خانوادگي ۳- نام دبیرستان ۴- نام شهر ۵- نام استان ۶- آدرس دقيق منزل، همراه نامه اداري مشعر بر تعداد شركت كنندگان و تعداد اوراق، در داخل بسته اوراق گذاشته شود.

و: سؤالات، يك هفته قبل از برگزاري امتحان، ارسال خواهد شد. ز: زيبايي خط و رعايت اصول «نشانه گذاري» امتياز خواهد داشت.

ح: مقتضي است مسولين محترم دقت فرمايند تا دانش آموزان قبل از خروج از جلسه مشخصات كافي خود را به نحوي كه در بند ج خواسته شده ذكر نمايند.

## كتابه‌های برگزیده سال ۱۳۶۵ ه. ش

چهارمين دوره مراسم اهدای لوح تقدير به پديد آورندگان كتب برگزیده سال، روز دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۶۵ با حضور جناب آقای رئيس جمهور و رئيس شوراي انقلاب فرهنگي برگزار شد و به مصنفان و مؤلفان و مترجمان كتابهاي ممتاز، لوحهاي تقدير رياست جمهوري، توسط آقای خامنه‌ای رئيس جمهور و آقای خاتمی وزير ارشاد اسلامي، اهدا شد. كتابهاي برگزیده سال ۱۳۶۵ عبارتند از:

الف - علوم و معارف اسلامي

علم اخلاق اسلامي ترجمه دكتور سيد جلال الدين مجتبيوي ۲ مجلد

ب - تاريخ و جغرافيا

سیره و قيام زبدين علي عليه السلام، تأليف دكتور حسين كرماني

ج - ادبيات و هنر

۱- سرنوي (نقد و تحليل مثنوي) تأليف استاد دكتور عبدالحسين زرين كوب (دو مجلد)

۲- رمز و داستانهاي رمزي در ادب فارسي، تأليف نقي پور نامداريان.

۳- خون نامه خاک (مجموعه شعر) سروده نصرالله مرداني.

۴- فقه‌هاي مجيد، تأليف هوشنگ مرادي کرمانی (۴ مجلد)

۵- راز بزرگ، ترجمه فاطمه زهروي.

د - علوم و فنون

۱- پتروشيمي، تأليف دكتور حسن دبيري اصفهاني.

۲- روسازي راه، تأليف دكتور امير محمد طباطبائي.

۳- الكترونيك قدرت، ترجمه دكتور قدبر عزيز قنادي

۴- مختصر روان پزشکی، مترجم و ویراستار، مرحوم عظیم وهابزاده.

۵- بيماريهاي ماهيان پرورشي، تأليف دكتور بابا مخبر

ه - علوم و مباحث اجتماعي

۱- جامعه روستايي و نيازهاي آن، تأليف دكتور فرامرز رفيع پور

۲- حقوق مدني، تأليف دكتور ناصر كاتوزيان

۳- ناتوانبهاي يادگيري، ترجمه و نگارش دكتور اكبر فرياز و دكتور فریدون رخشان.

مردم و خصوصاً نسل جوان جامعه ماست و ما برای دفاع از اندیشه‌های مقدس اسلامی و تفهیم آن اندیشه‌ها به نسل جوان و باسختگویی به مکاتب گوناگون غربی و شرقی و نیز برای راه یافتن به نهانخانه دل نسل جوان ناچه اندازه محتاج تواناییها و مهارت‌های فکری و فرهنگی هستیم. حقیقت این است که ما به ادیبان و شاعران دانشمند و خوش ذوق و نویسندگان خوش قلم، مترجمان مسلط، داستان‌نویسان هنرمند و مورخان و حقوقدانان و فیلسوفان و عالمان علوم تربیتی و دهها تخصص دیگری از این گونه به شدت نیازمندیم و زادگاه و خاستگاه همه این تخصصها جز رشته فرهنگ و ادب نیست و با این حال جای بسی افسوس است که استعدادهای درخشان و دانش‌آموزان مستعد کمتر به سراغ این رشته می‌روند و در آموزش و پرورش نیز چنانکه باید به رشته فرهنگ و ادب توجه نمی‌شود. در دو سال گذشته که سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به برگزاری مسابقه سراسری میان دانش‌آموزان سال چهارم رشته فرهنگ و ادب سراسر کشور اقدام کرده است از ۱۰ نفر اول تنها یک نفر پسر و ۹ نفر بقیه دختر بوده‌اند. این واقعت آماری نشان می‌دهد که در این رشته از نظر جنسیت دانش‌آموزان نیز تعادل وجود ندارد و به صراحت باید گفت بیم آن می‌رود که آموزش و پرورش نه تنها نتواند نیاز کل کشور را در رشته‌های فرهنگی و ادبی برآورده سازد که حتی نتواند نیاز خود را به دیران فارسی در دوره راهنمایی و دبیرستان نیز تأمین کند.

با توجه به این مقدمات، که برای رعایت اختصار به صورتی مجمل و موجز بیان شده لازم است برادران و خواهران مسئول در آموزش و پرورش که بحمدالله همگی نسبت به آینده اسلام و نیازهای کشور و انقلاب اسلامی خود را موظف و متعهد می‌دانند به احیای رشته فرهنگ و ادب همت گمارند و با تأسیس این رشته در دبیرستانها و دعوت از دیران مطلع و منمهد و تشویق دانش‌آموزان مستعد به تحصیل در این رشته، به صورتهای مختلف به جبران این نقیصه و رفع این عیب بزرگ و بلکه پیشگیری از خطری که فرهنگ آینده کشور را تهدید می‌کند اقدام کنند. باشد که به لطف الهی و تشخیص و تصمیم دست‌اندرکاران آموزش و پرورش اعم از مدیران کل استانها و رؤسای مناطق و کارشناسان ادارات و مدیران مدارس و معلمان محترم، رشته فرهنگ و ادب از جایگاه و پایگاهی والا و درخور شأن انقلاب اسلامی و متناسب با نیازهای آینده جمهوری اسلامی ایران برخوردار شود.

دکتر غلامعلی حداد عادل

معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی ۶۵/۶۱۸۸

احتراماً، خواهشمند است دستور فرمایید این بخشنامه به اطلاع مسئولان آموزشی آن اداره و رؤسای مدارس راهنمایی و دبیرستانهای تابعه برسد.

اکنون که آغاز سال تحصیلی ۶۶-۶۵ نزدیک است مناسب به نظر می‌رسد توجه رؤسا و مسئولان آموزشی مناطق و نیز مدیران محترم دبیرستانها به وضعیت نامتعادل توزیع دانش‌آموزان در رشته‌های دوره متوسطه جلب شود.

چنانکه می‌دانید درصد کمی از دانش‌آموزان ما پس از دوره راهنمایی به آموزشهای فنی و حرفه‌ای گرایش پیدا می‌کنند و در حال حاضر در حدود ۸۲ درصد به تحصیلات متوسطه نظری روی می‌آورند. اما در کنار این عیب بزرگ مشکل بزرگ دیگری نیز وجود دارد و آن توزیع نامتعادل دانش‌آموز در رشته‌های نظری است. به موجب آمار دفتر هماهنگی طرحها و برنامه‌ریزی توسعه، در سال تحصیلی ۶۵-۱۳۶۴ در پایه دوم دبیرستان تقریباً ۱۲ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی در رشته ریاضی، ۲۸ درصد در رشته تجربی، ۲۵ درصد در رشته اقتصاد اجتماعی و ۱۵ درصد در رشته فرهنگ و ادب به تحصیل اشتغال داشته‌اند رشته ریاضی اگرچه در سالهای اخیر رشد قابل توجهی داشته و از حدود ۶٪ در سال تحصیلی ۶۱-۶۰ به میزان فعلی رسیده، هنوز هم کم‌و کیفیاً محتاج گسترش و تقویت است. نورم و تراکم دانش‌آموز در رشته علوم تجربی و رشد سریع تعداد دانش‌آموزان این رشته بیش از حد است و نگران‌کننده به نظر می‌رسد. درصد دانش‌آموزان رشته اقتصاد اجتماعی به تدریج در حال تغلیل است اما آنچه مخصوصاً در این بخشنامه مورد نظر است وضعیت نامطلوب رشته فرهنگ و ادب است.

رشته فرهنگ و ادب در حال حاضر نه از حیث کمیت و نه از حیث کیفیت دانش‌آموز به هیچ وجه با نیازها و ضرورتهای کشور ما. آن هم در دوران شکوفایی و حاکمیت انقلاب اسلامی، تناسب ندارد. در حالی که انقلاب اسلامی ما برخاسته از فرهنگ غنی اسلامی است و این انقلاب با سلاح فرهنگ به پیروزی رسیده و پیام آن در سالهای پیش از پیروزی مخصوصاً از طریق بیان و قلم تبلیغ شده است جای تمجب و تأسف است که اینک رشته فرهنگ و ادب از حیثیت و اهمیت شایسته خود در آموزش و پرورش برخوردار نیست.

آشنایان به مسایل فرهنگی و فکری نیک می‌دانند که امروزه چه خطرهایی از سوی دشمنان اسلام و مستکبران متوجه فکر و فرهنگ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

استخوان گزینش و انبوه  
بزرگسالان و سنین آرزویش عالی گز



## تست کنکور

- ۷۹ - با توجه به معنی، کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) غامض = امر مبهم (۲) غزارا = اتفاقاً  
 (۳) غشی = بی نیازی (۴) غور = قمر و عمق هر چیز
- ۸۰ - با توجه به معنی کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) ساری = نفوذکننده (۲) سقیم = بیمار  
 (۳) سلیم = بی عیب (۴) ستور = نوشته شده
- ۸۱ - با توجه به معنی کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) نجاهر = آشکار کردن (۲) رذیلت = فرومایگی  
 (۳) زلات = لغزشها (۴) متصر = اندوهگین
- ۸۲ - با توجه به معنی، کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) اساس = اسباب خانه (۲) استدراک = جبران  
 (۳) استمالت = دلجوئی کردن (۴) اسناد = مدرکهای مستند
- ۸۳ - با توجه به معنی، کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) نقاین = زیانکاری (۲) تفریع = سرزنش کردن  
 (۳) دغل = خرمای خشک (۴) دهاقین = روستائیان
- ۸۴ - با توجه به معنی، کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) عَلم = درد (۲) عجین = خمیر شده  
 (۳) عجز = پیر (۴) عیار = جوانمرد
- ۸۵ - با توجه به معنی، کدام گزینه غلط است؟  
 (۱) سفر = جهنم (۲) سیف = تابستان  
 (۳) سماحت = جوانمردی (۴) عصابه = سربند
- ۸۶ - «زبور عجم» اثر کیست؟  
 (۱) عباس اقبال آشتیانی (۲) علی اکبر دهخدا  
 (۳) محمد اقبال لاهوری (۴) ملک الشعرای بهار
- ۸۷ - «سجیت نامه» اثر کیست؟  
 (۱) خواجه عبدالله انصاری (۲) عطار نیشابوری  
 (۳) فیض کاشانی (۴) محمد بن جریر طبری
- ۸۸ - تاریخ «سعودی» اثر کیست؟  
 (۱) ابوالفضل بیهقی (۲) احمد بهمنیار  
 (۳) سعدالدین وراونی (۴) محمد عوفی
- ۸۹ - «سیر العباد الی المعاد» اثر کیست؟  
 (۱) امام محمد غزالی (۲) خواجه نصیرالدین طوسی  
 (۳) رشیدالدین میبدی (۴) مجددین آدم سنائی
- ۹۰ - دیوان شمس، اثر کیست؟  
 (۱) جلال الدین مولوی (۲) شمس نیریزی  
 (۳) عطار نیشابوری (۴) نظامی گنجه‌ای

- ۷۴ - معنی لغت «انقطاع» چیست؟  
 (۱) بریدن (۲) شماعها (۳) قسمتها (۴) قطرها
- ۷۵ - معنی لغت «نحری» چیست؟  
 (۱) نحریم (۲) جستجو (۳) حرارت (۴) حرکت
- ۷۶ - معنی لغت «عبارت» چیست؟  
 (۱) اعتبار یافتن (۲) تعبیر کردن (۳) عبرت گرفتن (۴) عبور نمودن
- ۷۷ - معنی لغت «شایبه» چیست؟  
 (۱) جوانی (۲) شایسته (۳) شایه (۴) عیب
- ۷۸ - معنی لغت «شماوی» چیست؟  
 (۱) امدادگر (۲) طولانی (۳) گسترده (۴) همبستگی



پاسخ تستهای چاپ شده در مجله رشد ادب فارسی شماره ۳ / (صص ۶۴، ۶۵، ۶۳)

پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ
		۳	۷۳۶	۴	۱۲۰	۴	۱۱۳	۱	۱۰۶	۱	۹۹	۲	۹۲
		۳	۱۲۸	۳	۱۲۱	۴	۱۱۴	۳	۱۰۷	۳	۱۰۰	۴	۹۳
		۴	۱۲۹	۳	۱۲۲	۴	۱۱۵	۲	۱۰۸	۳	۱۰۱	۳	۹۴
		۴	۱۳۰	۲	۱۲۳	۱	۱۱۶	۲	۱۰۹	۱	۱۰۲	۴	۹۵
				۴	۱۲۴	۴	۱۱۷	۳	۱۱۰	۴	۱۰۳	۳	۹۶
				۳	۱۲۵	۲	۱۱۸	۴	۱۱۱	۱	۱۰۴	۱	۹۷
				۴	۱۲۶	۴	۱۱۹	۱	۱۱۲	۳	۱۰۵	۱	۹۸

پاسخ تستهای ادبیات فارسی گروههای علوم ریاضی و هنر سال تحصیلی ۶۶ - ۶۵

پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ	پرسش	پاسخ
		۳	۸۶	۲	۷۹	۱	۷۲	۱	۶۵	۲	۵۸	۲	۵۱
		۱	۸۷	۴	۸۰	۱	۷۳	۱	۶۶	۱	۵۹	۳	۵۲
		۱	۸۸	۴	۸۱	۳	۷۴	۱	۶۷	۱	۶۰	۳	۵۳
		۴	۸۹	۱	۸۲	۲	۷۵	۳	۶۸	۴	۶۱	۳	۵۴
		۱	۹۰	۳	۸۳	۲	۷۶	۴	۶۹	۴	۶۲	۴	۵۵
				۱	۸۴	۴	۷۷	۴	۷۰	۱	۶۳	۲	۵۶
				۲	۸۵	۲	۷۸	۴	۷۱	۱	۶۴	۳	۵۷

## اطلاعیه

### درباره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور نشریاتی است که از سوی گروه‌های درسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش با همکاری دفتر امور کمک آموزشی هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می‌شود.

این نشریات در حال حاضر عبارتند از:

- |                     |                          |
|---------------------|--------------------------|
| ۱ - رشد آموزش ریاضی | ۵ - رشد آموزش زمین‌شناسی |
| ۲ - رشد آموزش زبان  | ۶ - رشد آموزش ادب فارسی  |
| ۳ - رشد آموزش شیمی  | ۷ - رشد آموزش جغرافیا    |
| ۴ - رشد آموزش فیزیک | ۸ - رشد آموزش زیست‌شناسی |

هدف از انتشار این نشریات در وهله اول ارتقاء سطح معلومات معلمان و در مرحله بعد ایجاد ارتباط مستقیم میان معلمان هر رشته و دفتر تحقیقات به منظور تبادل تجارب و مطالب جنبی و مفید درسی است.

دبیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقه‌مندان به اشتراک این مجلات می‌توانند جهت اشتراک هر چهار شماره از یک مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و فیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، صندوق پستی شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ دفتر امور کمک آموزشی - مرکز توزیع ارسال دارند. شماره تلفن مرکز توزیع: ۸۳۱۴۸۱

محل فروش آزاد  
الف - تهران:

- |   |   |
|---|---|
| ۱ - کتابفروشی شهید سید کاظم موسوی - اول خیابان ایرانشهر شمالی | ۲ - آذربایجان غربی (ارومیه) - مطبوعاتی زینالپور     |
| ۲ - فروشگاه انتشارات رشد - خیابان انقلاب بین ولی عصر و کالج   | ۳ - اصفهان - کتابفروشی مهرگان و کتابفروشی جنگل      |
| ۳ - مرکز نشر دانشگاهی - نمایشگاه دائمی کتاب                   | ۴ - مازندران (ساری) - هماهنگی گروه‌های آموزشی استان |
| ۴ - نمایشگاه دائمی کتاب کودک - روبروی دانشگاه تهران           | ۵ - کرمان - بارک مطهری - فرهنگسرای زمین             |
| ۵ - کتابفروشی صفا - روبروی دانشگاه تهران                      | ۶ - خرم‌آباد - خیابان شهدای شرقی، کتابفروشی آسیا    |
| ۶ - کیوسکهای معتبر مطبوعات                                    | ۷ - مشهد - فروشگاه شماره یک انتشارات آستان قدس      |
| ۷ - شرکت کتاب طب و فن روبروی دانشگاه                          | ۸ - تبریز - کتابفروشی علامه دهخدا                   |
| ۸ - کتابفروشی انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم                 | ۹ - اصفهان - کتابفروشی رودکی                        |

ب - شهرستانها:

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| ۱ - باختران - کتابفروشی دانشمند - خیابان مدرس پاساژ ارم | ۱۰ - رشت - کتابفروشی فرهنگستان     |
| ۲ - آذربایجان شرقی (تبریز) - مطبوعاتی ملازاده           | ۱۱ - گرگان - کتابفروشی جنگل        |
|   | ۱۲ - قم - کتابفروشی طوس            |
|   | ۱۳ - آستارا - کتابفروشی نیما       |
|   | ۱۴ - سنقر - نمایندگی روزنامه کیهان |

توجه، دانشجویان مراکز تربیت معلم می‌توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.



### فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب با ارسال فیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش \_\_\_\_\_ هستم.  
نشانی دقیق متقاضی: استان \_\_\_\_\_ شهرستان \_\_\_\_\_ خیابان \_\_\_\_\_  
کوچه \_\_\_\_\_ پلاک \_\_\_\_\_ تلفن \_\_\_\_\_



مجلس العظمیٰ

سیّدہ زینب

یاری عظمیٰ لایزالہ

در شاہ جہاں

رہاں جہاں لوطیہ مکارم

شہزادہ

مقصود عاشقان سیرت حوالہ

در منزلت عاشقان

میرزا عاشقان سیرت

مجلد ۱۶



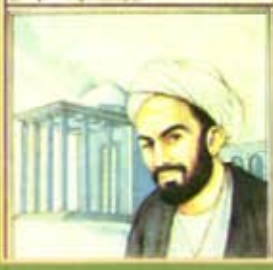
رشاد آموزش افغانی



رشاد آموزش افغانی



رشاد آموزش افغانی



رشاد آموزش افغانی

